مفتاح الرشاد

لکنوز مهمات المعاش والمعاد که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور لابدیهٔ دینیه
ودنیاویه والحق که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مترشحات انامل
تقدس معامل جناب مستطاب المستغنی عن
الوصف والالقاب الشهیر کالشمس فی عین
الظهیر مولانا مولوی

محمد مسیح الدین خان بهادر

ادام الله ظلالهم العالی در بلدهٔ کلکته محله پتهک خانه

در سنه قدیم نمبر ۱۰۱

[illegible]

بمطبع آفتاب عالمتاب

مطبوع شد

التماس

از خدمت جمیع ارباب مطابع این است که این کتاب
حسب مراد قانون بستم سنه ۱۸۴۷ع داخل بهی رجستری
گورنمنت است لهذا امید که تکلیف طبع مکرران
نه فرمایند واگر نهایت عنایت دربارهٔ نیازمند منظور
است بسم الله کتابهای مطبوعهٔ ثانیه ورای بازخواست
سرکاری محنت وصرف مملوکه بنده است

۲۸ ذی حجه
سنه ۱۲۶۳ هجری

...TON LIBRARY
ALIGARH

بسمه وتبارک

نیایش پاک یزدان و ستایش فرخنده رهگیسران
و سالاران پیمبران و آفتاب جهانتاب رسولان داور جهان و جان
ستوده نامیان و فرخنده داران مسند نبوت
ضمیر بیضا تنویر داد بیان زبان و منطق نطق اند را صد
قبار و بدین ترانه در گفتار

بیت

* فلک به مردم نادان دهد زمام مراد *
* تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس *

او در هر عهد و آوان که یکی از دانشوران و نامه نگاران
خامه و نامه د آمه یار آیند و ختنی عروسان حجله خیال را بغازه
گون بیارایند و لولی وشان گروک اندیشه را به لالی بنان
اعجازی و حال بکلک خامه و غازه آمه بر جبین چین نامه بپیرایند

گردون دون پرورده آن چگلی عروسان بر هفت کرده را چون فو
زفته جاموسان در نظر ابنای زمان جلوه گر اید تا نگارنده را پزما
سمر وخون در ساغر نماید چنانچه نزد بختی فردوسی طوسی سلطان محمو

ارسلان را که صاحب ولایت فدای جان و جهان بود برادر
داشت که انکار حسب و نسب کیان نماید و حکیم را ساغر سموم
و مایوسی پیماید کما قال

بیت

* مرا گفت خسرو که بود است و گیو
* همان رستم و طوس و گودرز و نیو
* چه اندر تبارش بزرگی نبود
* نیارست نام بزرگان شنود *

و نیز احوال ظهیرالدین فاریابی بر این حاکی است که بدین سوء
بیان در مدح قزل ارسلان سروسالاران بدم بالار [illegible] بران:

بیت

* نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
* تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد *

تبیان این مقال بر اصحاب قال مشهود که قزل ا
را یکپا از دیگر پای کوتاه بودی چون آهنگ سو
نمودی کرسی نهادندی تا نخست بر کرسی طر

گندا

م پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
م عرض قصیده گویا دیده کینه در سپهر آرمیده بود ارشادان
نیده را نیکو پسند نمود و بمقتضای کرم جبلی حکم بجایزه زیاده فرمود
که فلک کینه ور چشم از غنودگی گشود و بظهر قوی کمان کین
بزه نمود و غمها زیرا پرداخت و نقش خیال خانهٔ سلطان ساخت
که چون چند این جایزه سلطان در حق ثناهای خویش بدین هاجی عطا فرمود
آیا در حق مداحان چه اکرام خواهند فرمود چه مرادش این
بود که سلطان لئام است و از این نادانی تا ابد بر دودمان ارسلانیان
ننگ بنا علی رای الغماز و فلک شعبده باز ظهیر بی نظیر را
سر و ساران بباد اگرچه هر دو سلطان را بری جز بد نامی نداد
این ناقل از بازی فلک غافل مدت چند سال دست اشتغال
از همه اشتغال کوتاه ساخت و پای ترحال از طی مرحله پرداخت
و خامه و نامه و آمه را یار و مددگار و پرستار خود ساخت و
مناسب حال بر باب امیدواری این اشعار می نواخت *

* بیت * همان نامهٔ نامور چین من * همان خامه آهوی مشکین من *
* بدان دشت هردم گرایم همی * غزل بر غزالش سرایم همی *

تی رباب وار بانالههای زیر و نغمههای زار خامه را تالیف
روایات کار بود و تلفیق اخبار و احادیث و بیان احکام ملل

وادیان کردار زمانی دیرباز و هنگامی دراز در جمع این فن
والف فنون قامت خیزران سازم چنگ وار خمیده و رگها
در سینه ام از زحمت تالیف و تلفیق ارغنون کردار نالید
استخوان در پیکرم مانند مزمار جفت نغمه زیر و یار نالد زار
سینه ام از صدمت تحریر روایات وقت آسا میخ و شید
و بتکرار این بیت مناسب حال خود همواره می کوشید بیت

* نصیب من همه رنج و جهان پر از شادی *
* تبارک الله گوئی گرفت سودم *

القصه بدین حال روزگاری بسر بردم و خون دل از قنینهٔ دیده
بر صفحه عارض فشردم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی درر غرر
نکته دانی مر ارباب غرور را بارمغانی بر آوردم تا روان فلکی
را بضاعت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مهمات و
اکتفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام
حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تلفیق کمالی مالا کلام
واصل بمصداق

بیت

زمان الجوی لما تمطی بصلبه * فاردف اعجازا و ناء بکلکل *

با خود گفتم لختی خامه را از راسش آرایشی باید و چهرهٔ
نامه را از نگارش آسایشی شاید و کنج دماغ را که از

اندیشه تیره گشته چراغ راحت و آسودگی باید نهاد و
ا آفت و غبار تشویش بمکمن استراحت ستر و روزی چند
آسودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیاوری خامه در سخن
نامه از درر غرر معانی مالک چندین گنج روان و کنز شایگانی
هرگاه عقدی از دراری کنوز نثار بزم خسروی گردون
تخت فیروز بخت نمای چندان سیم و زر نثار یابی که عذرا بری
سار در مدح محمود سرائی

نظم

* بس ای ملک که نه لولو فروختم بسلم *
* بس ای ملک که نه گوهر فروختم بجوال *
* بس ای ملک که نکو کرد مرغ گشت سخن *
* نه کیمیا است کز و هیچکس ندید مثال *
* بس ای ملک که دو دست ترا بگاه عطا *
* نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *
* بس ای ملک که نه در جای حرف شکر بماند *
* مرا بهر دو جهان بر صحیفه اعمال *

پس بدین خام اندیشه چندی بکنج اسایش آسود و آرامش
نمود و گرد ملال بود و نه بود از آینه خاطر زدوده و دراه کوی
اخواسته ناخواسته همه کنونی خواسته از زرتار ریز

و از چیز و ناچیز از سفال تا پشیز جبرا و قهرا و حلوا مرا همه مصروف بع
خمیده
و دست اضطرار بر قبه افلاس معطوف و شتبان را دستر
وا
خواستاری و رازو پای امیدواری یکه تاز با خود گفتم تا چند ت
لب و درنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ برخیز
و طرح برگی بساز و رنگ نوائی بریز برخاستم و قد عزم
اراستم و تنی چند از ختنی شاهدان شهربند خیال که بجیالی خطا
در حجله نامه بغازه گری آمه آراسته و بهر هفت اندیشه
پیراسته بودم تامه یمین و یسار خود نمودم و راه کاخ امیر
و وزیر پیمودم و هماره در مدایح ابکار افکار خودمی سرودم **بیت**

* تا چه کابین این عروسان را که من بستم جهیز *
* تا که خواهان این نکویانرا که من کردم نگار *
* مویشانرا از در معنی مرصع موی بند *
* گوش شان را از زر فکرت مکلل گوشوار *

بر در کاخ امیر و شیب قصر وزیر که این ترانه بنیاد نهادم
و سر این قصه کشادم حاجب بارم ندا در داد و در سوال
کشاد که هان در خور بزم امیر چه هدیه زیبا داری که با چندین شور
و شغب یاری گفتم شاهدان کواعب اتراب معانی را از د
که امیر را با رعنائی سپارم و بدین دستیاد پایاه

گذارم گفت شگفت نادانی و سخت آشفته حیران میرها را
معانی و شاهدان چنین نکته دانی چه کار و کدام شمار مرا پندار
اندر [illegible] مغنی یا شراب ناب مغانی میرزا بار مغانی اورده
اگر انیست [illegible] هم الله بیاد بیار تا ترا در حضرتش حاضر سازم
و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز فلک
تازم ورنه روز و که نه مرد این سرائی نه درین حضرت بار
و نه این بیهوده متاعت را هیچ مطاع درین مملکت خریدار
القصه هرچه بر در میران و وزیران جهان پویان گردیدم جز این
سخن موکد جوابی مجرد نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین
نوا ستبر خم گردیدم **بیت**

* هنر نمی خرد ایام و غیر از اینم نیست *
* کجا روم به تجارت بدین کساد متاع *

مدتی نیز مغموم و ملول در زاویه خمول *ع*
* گهی زیر زنخ کفی بر آرنگ *

همیگفتم روزگار تا چند مردم فروزی کار سپهر تا کیست
سبب سوزی کردار آخر دست مهری بر سر درویشی
گدا دمرهم زخم دل ریشی بیار نه سپهرم بدستیاری
پا فرا پیش گذاشت و نه روزگار بپایمردی قدمی برداشت

چون خانه را تهی از خواسته و بازار کالای کمال کاسته دیدم باخامه و نامه بدین ترانه معاتب و مخاطب شدم

نظم

* ای خامهٔ زنگی صفت ای صبا کن پویا *
* ای نامهٔ رومی سلب ای خامش گویا *
* ای بام و صباحم ز تو جور شب دیجور *
* وای شام امیدم ز تو جفت شب یلدا *
* گفتم ز تو ام میر بهر مجلس و محفل *
* گفتم ز تو ام شیر بهر پهنه و بیدا *
* میری شد و ماندم ز تو شهروزه برزن *
* شیری شد و گشتم ز تو چون روبه پویا *
* گفتم تو کی دست کشم کاکل غلمان *
* گفتم تو کی دست خوشم طرهٔ حورا *
* اینجامه تو ام گشتی خود مار دم آهنج *
* اینجامه تو ام گشتی خود دیده دم افعا *

همان مرا چکامه بر لب و لب از شکوه پرشغب که نامه از در عذار کوشید و نامه نغز رو از نغز وشید مستحق الذکر فوارهٔ شکایتستان جوشید که سالها همراهی و همرازیت کوشیدیم جز آنکه بیا زیست بر روم و چین عارض کسوت عباسیان پوشیدیم

از تو ما را چه یاری رسید و کدامی پایمردی پدیدار کردید که
اینک زی ما دست طلبت فراز است و زبان شنعت
دراز ایا از یادت فراموش شده و فراموشیت فراغوش
کرده روزگار دراز و سالیان دیریاز **بیت**

* شبان تا گاه صبح آتشین دم *
* سحر تا وقت شام آهنین دل *

مت را کمر بندگی بر میان بستیم و تن و جان بر قبه طاعت
ستیم و رشته یاریت نگسستیم جز سیه روئی و تیره روزگاری
نقد حاصل ما را از یاریت چه نام و جنس و اصل ما از
دوستداریت کدام **بیت**

* بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم *
* بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم *

ینک بازگاه آغاز داری و در باب شکایت ساز **بیت**

* برو هرچه میبایدت پیش گیر *
* سر ما نداری سر خویش گیر *

ون خامه را در یاری ناپایدار دیدم و نامه را در وفاداری
ااستوار [illegible] و در آنگاه گذار و شکوه سپار چون مار گزیده
رخود پیچیدم [illegible] از درون بر در حسرت کشیدم

محرومانه و مایوسانه برگشته بیحاصل و عمر رفته بباطل خو
وبدین اسباب ظهیر شهرتم گردیدم

* مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد *
* که هر یکی بدگر گونه داردم ناشاد *
* تنعمی که من از فضل در جهان دیدم *
* همان جفای پدر بود و سیلی استاد *
* همین گلی که ازو بشگفد مرا اینست *
* که بنده خوانم خود را و سرو را آزاد *
* گهی لقب نهم آشفته زنگی را حور *
* گهی خطاب کنم مست سفله را راد *
* درین زمانه چو فریادرس نمی بینم *
* مرا رسد که رسانم بر آسمان فریاد *

القصه همه شب صورت حال مصداق اینمقال

* زانو به پیکرم در و سر جفت با شکم *
* گوئی که مار سیرتم و مار پیکرم *

تن یار درد و زحیر بود و لب جفت آه و نفیر و بتکرار است
تا بامدادان که خروس سحر آغاز پرکوفتن نهاد
الله الصمد در داد و موذن بشهادت لا اله الا الله لب

برخاستم و کمر بندگی بر میان جان بستم مر معبود یگانه را دوگانه
گذاردم و دیده را باستغفار و اعتذار اجازت اشک
فشاری دادم چندان گریستم که گفتی در گرداب سرشک
بایستم در همین حالت گریه و زاری و وفور اضطراب و
بیقراری خوابم در ربود بعالم رؤیا دیدم که پیری خضر صورت
الیاس سیرت بربالینم آمد و بکمال شفقت و نهایت رافت
درمن نگریست و فرمود خاطرت را از اندیشه چون و چرا
بپرداز و دماغ را از فکر بود و نابود تهی ساز و دست مرا گرفته
بحضور یکی از مسیحیان مسیحا کردار حکیمی و فلاطون شعار
طبیبی برد و اشارت فرمود که از رشحات سحاب فضل
و کرم این والا همم سبزه پژمرده ات بآبیاری گراید و
زمان غمهاست سرآید و شاهد شادی بخلوتکده خیالت درآید
چون غور کردم دیدم که مشار الیه ان هادی طریق رشاد و جناب
فضمآب رکن رکین بیت الشرف امارت و ایالت اسطوانهٔ
قایمهٔ دار السعادت شوکت و ابهت ملاذ و ملجای شرفا
و غربا قدر شناس علما و فضلا در سخاوت و مروت اعرف
واشهر میجر جنرل فریزر بهادر دام دولته است
[illegible] تشنه را از سر بهای پابوسید و آستانش را بلب تمنا

بوسه گر گردیدم چون خداوندان بنده نوازم نکو دید و بنیکی پرسید صورت ماجرای الی المقطع من المبدا والی الختام بجابدی انشا نمودم و برابلاغ فزودم مرا فرمود آسوده باش که الحمد لله کارت بکام است و مدام عشرت در جام

* ع * مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید *

سیاویک الی جبل شامخ یعصمک من الماء والی سدرة عالیه یحرسک من البلاء اذلک بصدر وجهه کالبدر اذا بدی و خلقه کالشمس فی وسط الضحی و کفه کالسحاب اذا امطر و ابدی و قلبه کالبحر اذا تموج و تمالا عنده دواء داءک و انا وسیلة شفاءک گفتمش * ع * دیدم همه را و آزمودم همه را * ای شی تقول و ممن تقول و لمن تقول

بیت

* همه شاهند لیکن شاه شطرنج * همه ماهند لیکن ماه پرکار *

گفت دل قوی دار و خاطر میازار که خلاف دیده است و برعکس شنیده ات اینجا اسیریست هاشمی نسب دبیریست عطارد حسب

بیت

* کریم یغض الطرف فضل حیائه * و یدنوا و اطراف الرماح دوام *

ملکی فطرت فلکی مشیت برمکی خصلت حنفی طاعت حاتمی عادت

احمدی دانش حیدری جاش کسروی باش قیصری سگالش مهر ضمیر قمر تدبیر مشتری سیر **بیت**

* ملک علو عطارد علوم و مهر عطا *
* سماک رمح اسد حمله و هلال علم *

بندگان جناب عالی متعالی نواب نظام الملک نظام الدوله آصف جاه سپه سالار یار وفادار رستم دوران مظفر الممالک ارسطوی زمان سلیمان اقتدار هندوستان میر فرخنده علی خان بهادر فتح جنگ خلد الله ظلال رأفته علی روس العالمین که قطرات سحاب جودش بذله گر امطار است و امواج بحر دل رادش طعنه زن بحار امیریست ادیب و ادیبی است ادیب ادیبان را باب کرمش مصدر آمال و دانشمندان را ذیل مکرمتش منبع مآرب مرد هنرور را چنان جویا است که طفیلی ما حضر او در طلب خردمندان چندان پویاست که تشنه زلال کوثر را طبع کریمش بنوای سایل چنان مایل که بینوا بدره زر را سمع لطیفش بنحوی سخن را بدانسان طالب که مست سرشار نغمه باربد خنیاگر را اینک قد شادمانی برفراز و فرتوت غم را در بحر ظلمات انداز و عنوان نامه را بدان نام نامی مطرا ساز و بدان اسم گرامی بپایه تا تار انباز همینکه چشم از غنودگی کشودم * ع *

* جستم از جای چنان گرم که دامانم سوخت * از شادی سر از

پا نشناختم نخست خداوند شش جهت را منت کرت سجده پرداختم وکوتاهی زمان غمهان را سجدات شاکرانه ادا ساختم چه دانستم که این از رویای صادقه واشعهٔ بازقه اه مهر سپهرها ست چه آن والاجاه بحضرت پناه یعنی جناب فیضمآب میجر جنرل فریزر صاحب بهادر مرا مربی قدیم وپرورنده قویم ومکرم کریم بود وقوت خیالی برصدق رویا افزود وقوت فکریه بفال میمون از مثنوی مولوی معنوی این بیت ادا نمود بیت

* درگهی را کازمودم درکرم * حاجت خود به که باز انجا برم *

فی الفور بالا تأمل وغور کلام آن امیر کبیر را که در عالم رویا بدان مرا مخاطب ساخته بسمع اصغا پذیرفتم وگرد اندوه از آینهٔ ضمیر رفتم خامه را گفتم که هان روز یاریست ونامه را برگرفتم که هان زمان مددگاریست وخود را سرودم که هله هنگام هشیواریست

بیت

* ای خامه وای نامه وای طبع گهرزای *
* کز یاریتان برسر گنج گهرم پای *

هان یاری دهید ومددگاری کنید بو که شب غم بسر آید وروز شادی دربرسد بنده وار به فرموده آن والا تبار خط طاعتم را پرکار وار وکار طبع افسرده نیز افسردگی از دست داد

وخامه و نامه را اقدام یاری پیش نهاد و این قصیده در مدح بندگان جناب عالی متعالی انشا و تا چگلی عروسان نامه را هم شمع دار پیش رو باشد وخلوت گزینان ظلمتکده دفاتر را آفتابی پر نور و پرتو امید که قبول خاطر بیضا مظاهر باد

* قصیده *

دلم را تاب و تب زان روی تابان   تنم را پیچ و خم زان زلف پیچان
نه تن خس پارهٔ در موجهٔ اشک   نه دل خونابی از دیده دامان
سری دارم چو چشم یار سرمست   دلی مانند زلف او پریشان
قرار ز مهر رویش مار ضحاک   شب مار زلفش مهر رخشان
بگرد ماه نخشب مار مشکین   ز خوی بر ماه نخشب نخشبستان
ز چشمش سرمه دزد آهوی تاتار   ز لعلش عشوه خرکان بدخشان
جبین سایند بران روی صنم سا   برهمن زادگان زلف و مژگان
ذقن چه یوسف افسر برآرد   دو صد یوسف ز کنعان زنخدان
مرا قوت روان از آن دو یاقوت   مرا داروی جان در آن دو مرجان
الا یا کافر زنار طره   الا یا برق دین طوفان ایمان
الا یا برده دل ببریده پیوند   الا یا خسته جان بشکسته پیمان
الا یا در خم زلفان کافر   مسلسل کرده دلهای مسلمان
الا یا غارت دلها بغمزه   الا یا آفت جانها به هجران
دم آموزندهٔ غزلان بشوخی   جگرسوزندهٔ عاشق زحرمان

نه باندیشی ز قصد بدکیشر   نهراسی ز داد سپرداران
جهانداور گزین هوشنگ باهنگ   نظام الملک یل فرخنده علیخان
سکندر حشمتی بر دست اورنگ   فریدون فطرتی بر صدر دیوان
شود چون پره زن در معرض صید   فشارد چون دوران بر پشت یکران
بساید برز پیل از گاوسر گرز   بدرد چرم شیر از گاودندان
دمان برقیست بر قرقاز دم رخش   چهان سمریست بر آهنگ ایوان
کله داریست زیب افزای اورنگ   سپهداریست دست آموز دستان
سخن سنجی چنون نادرده گیتی   ادب مردی چنون نادیده گیهان
مجسطی و قلیدس را شمارد   بهنگام ادب طفلان دبستان
وشن مرز کرم را بجز خار   کفش کشت عملها را انیسان
چنان مایل ابر آوای سایل   که بر آب گواران مرد عطشان
ستانه درگهش اورنگ بلقیس   کمینه بخشش ملک سلیمان
بدرد تیر او خفتان افلاک   بساید گرز او ساوان سندان
غریو کوس او چون گاه غوغا   خروشد سنج او چون روز میدان
بدرد زهره طینن را در اسما   بلرزد شیر او در بیشه شخوان
چنان خرم دل از شهروزه آوا   که از شه روزگان رخسار بستان
چنان مشتاق بر دریوزه گر مرد   که خید خشک بر بارنده باران
الا تا زیر این پیروزه طارم   بنالد ابر و ابل رعد غران
ز ابر دست تو احباب سرشار   ز رعد توست تو بدخواه نالان

فهرس تفصیلی مفتاح الرشاد

مقصد اول در تقویم سنین و شهور و زمانه ایام و ساعات
و ما یضاهیها و در ان چهار مطلب است ۱۱
مطلب اول در تقویم شهور و سنین شمسی ۱۱
طریقهٔ معرفت سال کبیسه از بسیطه ۱۲
سال عیسائی و رومی ۱۳
جدول شهور رومی و انگریزی با تعداد ایام
و تعیین فصول ۱۶
اصطلاح عرب در فصول ۱۶
سال قبطی ۱۷
سال یزدجردی که فرس قدیم است ۱۸
سال فرس جدید مخترعه نصیر طوسی ۱۸
سال جلالی ۱۹
سال الهی ۲۰
جدول شهور فارسی و قبطی و هندی سنکرات
بانامهای بروج در زبان عربی و انگریزی و هندی

و تعداد ایام شهور ۲۲

مصطلح فارسیان در اسمهای روزهای شهور ۲۳

ادوار دوازده گانه ترکان ۲۹

مطلب دوم در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری ۳۰

مصطلح اهل شرع ۳۰

در سنین قمری هم بسیطه و کبیسه است که
باعتبار قرن میگیرند ۳۱

معنی ماههای حرام ۳۲

دیدن اشیا وقت رویت هلال و ادعیه آن ۳۳

قواعد بر آوردن غره هر ماه ۳۳

در اهل اسلام بی رویت هلال غره معتبر نشود ۳۶

مثال جلوس بادشاه دهلی ۳۷

مثال جلوس بادشاه اوده ۳۷

منازل قمر ۳۷

اهل هند منازل قمر را نچهتر گویند ... ۳۸

عربان منازل قمر را بنظر قیام شمس در ان با نوا
تسمیه کنند ۳۸

مطلب سیوم در بیان شبانه روز و ایام هفته و زمانه ساعات

ومتعلقات آن ۴۰
جدول طلوع و غروب باختلاف ازمنه و امکنه ۴۲
جدول تاریخهای مساوات روز و شب
وکوتاه و دراز آن با مقدار آن در ازمنه
و امکنه مختلفه ۴۲
ماهیت عرض البلاد ۴۴
جدول عرض البلاد وطول البلاد ... ۴۵
اجزای شبانه روز از ساعات وغیره ۴۵
ماهیت گهریال وکیفیت استعمال آن ۴۶
ماهیت گهری فرنگی وکیفیت استعمال آن ۵۰
کیفیت استعمال گهریال برجهازات ۵۲
کیفیت و ماهیت ایام هفته ۵۳
جدول ایام هفته بزبان عربی وفارسی واردو
وهندی وانگریزی با اسمای کواکب منتسب الیه ۵۴
مطلب چهارم در تحقیق و تعیین زمانه وسال و ماه و تقسیم
آن موافق حرکات یومی نیرین بطریق
شاستر و جوتش اهل هند ... ۵۷
بیان جگهای مصطلح هنود ۵۷

حقیقت ماه لوند و ملماس ۶۱
سمبت و ساکها ۶۲
سال بنگله و ولایتی و فصلی هجری است ۶۴
ابتدای ماههای هندی ۶۵
ماهیت تتهه و غیره ۶۶
اسمای نچهتر ۶۷
ماهیت و اسمای جوگ ۶۸
مقصد دوم در بیان سعد و نحس و ماهیت آن و دران سه مطلب است ۶۸
مطلب اول در کلام کلی در باب سعد و نحس عقلا و نقلا ۶۸
تفاؤل نمودن پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم ۷۲
احادیث که در باب سعد و نحس و تفاؤل و تطیر وارد شده ۷۵
مطلب دوم در اختیارات ایام منقول از کتب اهل اسلام و دران دو فصل است ۸۳
فصل اول در اختیارات منقول از کتب اهل سنت

وجماعت ۸۴
ماهیت قمر در عقرب ونحوست آن ۸۵
احتراز از محاذات رجال الغیب ۸۸
دایره رجال الغیب وجوگنی ودساسول ۸۹
ماهیت رجال الغیب وقطب وغوث وابدال و
دیگرهم که درین عالم ظاهر از عالم باطن متصرف اند ۹۰
محمودات ایام ومذمومات آن ... ۹۴
فصل دوم در اختیارات منقول از کتب امامیه ۱۰۰
محمودات ایام ومذمومات آن بروایت
از جعفر صادق علیه السلام وسلمان فارسی
رضی الله عنه ۱۰۱
ایضا محمودات ومذمومات ایام بروایت
دیگر از صادق علیه السلام ۱۱۱
دعای دفع شر مذمومات ایام منقول از
هادی علیه السلام ۱۱۵
دعای دیگر ۱۱۶
دوازده حصص شبانروز منسوب بایمه
اثنا عشر ۱۱۷

در بیان سه روز نحس در هر ماه ... ۱۱۹

سعد و نحس ایام در شهور فارسی

منقول از نصیر طوسی ۱۲۰
اختیارات ایام هفته ۱۲۰
اختیارات تزویج و مباشرت ... ۱۲۳
اختیارات سفر ۱۲۴
اختیارات ابتدای امور ۱۲۵
اختیارات قطع ثوب ۱۲۵
اختیارات استخاره ۱۲۶
مطلب سیوم در اختیارات بطریق نجوم ... ۱۲۷
اختیارات وقت بودن قمر در بروج ۱۲۷
اختیارات مغان بابت تاریخهای شهور
فارسیه ۱۲۹
اختیارات نچهتر ۱۳۲
اختیارات تتهه ۱۳۳
اختیارات ایام هفته ۱۳۴
اختیارات سوت چندرما ۱۳۴
اختیارات بهدرا ۱۳۵

بار بیالا و کال پیالا ۱۳۵

ذیل در زجریات و تفألات ۱۳۶

مقصد سیوم. در شرایع و عبادات اهل اسلام و درین مقصد جمله مباحث موافق اجتهاد ایمه اربعه اهل سنت و جماعت و هم موافق مذهب امامیه مرقوم شده و دران یک مقدمه و شش مطلب است ۱۴۳

مقدمه در ذکر ماهیت اسلام ۱۴۳

مطلب اول در عقاید اهل اسلام ۱۵۱

مطلب دوم در عبادات اهل اسلام و دران پنج فصل است ۱۵۷

فصل اول در طهارت و دران هشت بحث است ۱۵۹

بحث اول در اعیان نجسه ۱۶۰

بحث دوم در جنابت ۱۶۴

بحث سیوم در حیض و نفاس ۱۶۵

بحث چهارم در کیفیت غسل ۱۶۸

بحث پنجم در موجبات وضو و کیفیت آن ۱۷۱

بحث ششم در احکام آب ۱۷۷

بحث هفتم در احکام تیمم ۱۷۹
بحث هشتم در احکام مسح بر موزه ۱۸۳
فصل دوم در اوقات صلوة ۱۸۴
جدول شروع صبح صادق باعتبار ساعات در ازمنه وامکنه مختلفه ۱۸۹
دایره هندیه جهت دریافت نصف النهار و وقت زوال ۱۹۲
فصل سیوم در صلوات فرایض ۱۹۲
فرایض یومی ۱۹۲
نماز جمعه ۱۹۳
نماز جنازه ۱۹۷
احکام میت ۲۰۱
احکام شهید ۲۰۴
احکام میت بر طریقه امامیه ۲۰۵
نماز وتر ۲۰۶
نماز عیدین ۲۰۸
صدقة الفطر ۲۱۲
قربانی عید الاضحیه ۲۱۳

تکبیرات تشریق ۲۱۴
مطلب چهارم در نمازهای مسنونه و مستحبه ۲۱۵
سنن قبل و بعد فرایض یومیه ... ۲۱۵
نماز تراویح ۲۱۷
نماز اشراق ۲۱۸
نماز ضحی ۲۱۸
نماز تهجد ۲۱۸
تحیة المسجد ۲۱۸
تحیة الوضوء ۲۱۸
صلوة الحاجة ۲۱۹
صلوة التسبیح ۲۲۱
صلوة الرغائب ۲۲۲
نماز کسوف ۲۲۲
نماز خوف ۲۲۳
نماز اخاویف و اهوال ارضی و سماوی ۲۲۴
نماز استسقا ۲۲۴
نماز استخاره ۲۲۶
طرق استخاره دیگر که از ان در خواب بر مطلوب

خود اگاه کرده شود ۲۲۷

طرق استخاره موافق مذهب امامیه ۲۳۰

فصل پنجم در صورت ادای صلوة و دران شش بحث و یکذیل و یک تنبیه است ۲۴۶

بحث اول در شرایط نماز ۲۴۷

اذان و اقامت ۲۵۰

جماعت ۲۵۳

نماز مسبوق ۲۵۴

بحث دوم در فرایض نماز ۲۵۵

بحث سیوم در واجبات نماز مخصوص بمذهب ابی حنیفه ۲۶۰

ذیل در بیان مسایل سهو و شک ۲۶۳

بحث چهارم در سنتهای نماز ۲۶۶

بحث پنجم در طریقه نماز خواندن و صورت آن با جمله اداب و مستحبات ۲۷۱

بحث ششم در مکروهات و مفسدات نماز ۲۷۹

تنبیه در رخصتهای که مسافر را در نماز است ۲۸۳

مطلب سیوم در اوراد و ادعیه ۲۸۴

ماهیت دعا ۲۸۴

علما را اختلاف است در آنکه دعا کردن بهتر
است یا ناکردن ۲۸۵
احتجاج کسانیکه دعا کردن نزد انها بهتر است ۲۸۵
احتجاج کسانیکه دعا ناکردن بهتر است نزد انها ۲۸۶
وصل در بیان ازمنه و امکنه دعا ۲۸۸
وصل در شرایط اجابت دعا و سبب
تاخیر اجابت ۲۹۲
ذکر اسم اعظم ۲۹۶
سید الاستغفار ۲۹۷
دعای حضرت امام حسن رضی الله عنه برای
برآمدن حاجات ۳۰۱
دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع
رزق ۳۰۴
دعای مروی از انس ابن مالک برای امن
از مخاوف واشرار ۳۰۳
حرز مجرب برای امن از خوف ... ۳۰۳
حرز مجرب جهت هلاکی دشمن و حفظ
از شر او ۳۰۳

حرز مجرب برای دفع وحشت و خوف و رنج
و دشمن و قرض ۳۰۴
ورود هفته برای هر مشکلی که پیش آید ۳۰۴
طریق خواندن بسم الله جهت اجابت دعا ۳۰۴
تریاق مجرب جهت اجابت دعا ... ۳۰۵
طریق ختم خواجگان ۳۰۶
طریق ختم خواجگان دیگر ۳۰۷
حرز برای خلاصی از رنج و بلا ۳۰۸
مسحور کردن لبید ابن اعصم یهودی رسول الله صلی الله
وسلم را و حرز نجات از آن بلیه ۳۰۸
جواز افسون بکلام خدا و رسول و عدم جواز
بغیر آن ۳۰۹
افسون دفع سم عقرب و غیره ... ۳۰۹
افسون نظر بد که بر انسان رسیده باشد ۳۱۰
افسون نظر بد که بر دابه رسیده باشد ۳۱۰
افسون دور کردن جن ۳۱۰
افسون برای معتوه ۳۱۰
افسون دیگر برای عقرب گزیده ۳۱۰

Magic

آن حضرت را صلی الله علیه و سلم عقرب در نماز
نیش زد ۳۱۰
افسون کسیکه در آتش سوخته باشد ... ۳۱۱
افسون کسیکه بول او بند شده باشد ... ۳۱۱
آیات شفا ۳۱۱
شرایط جواز رقیه ۳۱۲
دعا برای دفع شر هر سلطان جابر و هر دزد گمراه و جمله
مصایب وشداید و نوازل که اسرع در اجابت
است ۳۱۲
عمل برای دیدن بخواب چاره مهم لاعلاج را ۳۱۳
عمل برای بر آمدن حاجات نوشته بدریا انداز و ۳۱۳
حرز برای محافظت از مخاوف ۳۱۳
فایده خواندن هفتاد هزار بار کلمه طیبه ... ۳۱۴
هرکه روز عاشوره این دعا بخواند دران سال نمیرد ۳۱۵
روز عاشوره این مناجات به نیتی که بخواند
بکفایت رسد ۳۱۶
مناجات دیگر ۳۱۶
عمل دفع شر روز چهارشنبه آخر ماه صفر ۳۱۶

دعای برآمدن حاجات و دفع کرب و مصیبت
و رنج ۳۱۷
طریق دیدن درخواب امریکه خواسته باشد ۳۱۷
عمل برای خلاصی محبوس ۳۱۹
ضابطه پر کردن نقش مربع و مثلث ... ۳۱۹
عمل برای دفع صعوبت درد زه ۳۱۹
عمل برای عطف و تالیف قلوب و محبت ۳۲۰
عمل برای دفع اعدا منقول از خواجه غلام نقشبند
قدس سره ۳۲۱
عمل برای حب ۳۲۱
طریق بدیع مجرب برای حصول مطلوب ۳۲۱
فایده طریق تکسیر صدر و موخر ۳۲۳
طریق تکسیر دیگر که قدما بدان عمل کرده اند ۳۲۳
عمل که برای دفع شر اعدا و غیره مجرب است ۳۲۴
عمل که بری خذلان اعدا و هلاکت آنها شدید
است ۳۲۵
عمل برای حفاظت از وبا ۳۲۶
ادعیه و اعمال موافق مذهب امامیه ۳۲۶

ادعیه ماه رجب ۳۲۷

ادعیه و اوراد ماه شعبان ۳۲۹

اعمال ادعیه ماه رمضان ۳۳۱

مطلب چهارم در عبادت صوم ۳۳۲

رویت هلال ۳۳۳

فصل در فرایض صوم و مفسدات آن ۳۳۴

فصل در وجوبات ولوازم افسا و از قضا و کفاره وغیره ۳۳۷

فصل در سنتهای صوم ۳۴۲

جدول دریافت وقت سحر بحساب ساعت
فرنگی وغیره در ایام و بلدان مختلفه ۳۴۲

اعتکاف در رمضان ۳۴۲

مطلب پنجم در زکوة و شرایط آن ۳۴۴

فرایض زکوه ۳۴۵

اصناف هشتگانه که زکوة بآنها باید داد ۳۴۶

کسانیکه زکوة بر آنها روانیست ۴۴۷

فصل مالهائیکه زکوة بر آن واجب است ۳۴۹

زکوة زر و سیم هر قسم که باشد .. ۳۴۹

زکوة عروض یعنی اسباب تجارت غیر اثمان ۳۵۱

زکوة انعام سوایم ۳۵۲
زکوة زروع واثمار وغیره ۳۵۵
ذیل در بیان خمس مختص بمذهب امامیه ۳۵۷
مطلب ششم در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و
دران چهار فصل است ۳۵۷
فصل اول در شرایط و ارکان حج و عمره و فرایض
و انواع آن ۳۵۷
فصل دوم در واجباتی که بترک آن قربانی لازم آید و
محظورات حج و عمره و آنچه بران واجب شود ۳۶۷
فصل سیوم در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن
و آداب و بعضی از ادعیه ۳۸۰
فصل چهارم در زیارت روضه متبرکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم و دیگر مشاهد ۳۹۸
مقصد چهارم در متفرقات و دران چهار فصل است ۴۰۲
فصل اول در بیان حالات زراعت ۴۰۵
قاعده در طریقه نشانیدن درخت انگور ... ۴۱۰
طریقه پانس دادن درخت انگور ... ۴۱۳
قاعده در بیان حالات درخت انبه ۴۱۴

قاعده ۵ در نشانیدن قلم اشجار ۴۱۵
فصل دوم در مجملی از حالات تجارت هندوستان ۴۱۹
فصل سیوم در بیان حال تعین مقادیر ۴۲۵
بیان حال اعداد وشمار ۴۲۷
نقشه اعداد زبان فارسی وعربی واردو وانگریزی باارقام هندی وانگریزی وسیاقی از یک تا یکصد ۴۲۷
نقشه دوم اعداد از یکصد تا صد هزار ... ۴۲۷
نقشه اعداد از شروع یک هزار تا منتهای مراتب هندیه بزبان فارسی وهندی وارقام هندیه ۴۳۰
نقشه طرز تحریر اجزای منون واثار واجزای روپیه از آنه وپائی وفلوس واجزای فلوس از تنگه ودمریها وغیره ۴۳۰
حال وکیفیت وزن ۴۳۲
نقشهٔ تحویل اوزان مروجه دیار لکهنو وغیره واوزان شرعیه از یک برنج تا صاع حجازی وعراقی وجمله اوزان که تحت ان است ۴۳۲
اسمهای سنگهای اوزان ۴۳۲

کیفیت اوزان طبیه ۴۳۳
کیفیت اوزان هندیه مروجه بعضی بلاد دیگر ۴۳۴
قاعده در تحویل درهم بمثقال ومثقال بدرهم ۴۳۴
حال مقیاس پیمایش و مساحت از یک موی یال اسپ تا فرسنگ که کروه و میل و بیگهه و بسوه و ذراع و لٹھہ و غیره تحت آن مندرج با اسما ومقدار هریکی هم بهندی و هم انگریزی ۴۲۷
فصل چهارم در بیان قاعده تعیین سمت قبله و بنای مسجد ۴۳۷
نقشه بنای مسجد ۴۴۱

التماس

مخفی نماند که مآخذ این مجموعه در ورای عقلیات و حسابیات که از مسایل مسلمه قوم استخراج و استنباط نموده کتب مفصله ذیل اند بیضاوی مدارک جامع الاصول جامع کبیر ما ثبت من السنة فی ایام السنة سفر السعادة هدایه فتاوی عالمگیری از کتب تفسیر و حدیث و فقه اهل سنت و جماعت و شرایع لوامع شرح من لا یحضره الفقیه زاد المعاد مفاتیح الغیب و دروع واقیه تقویم المحسنین فتیای مجتهد العصر مذهب امامیه لکهنوی بجواب بعضی سوالات مستفسره از کتب حدیث و فقه مذهب

اما سیه و درة التاج مفتاح العلوم کیمیای اسباغریا که به کیمیای
باسلیقا مشهور است نفایس الفنون جامع بهادرخانی
مصنفه جدید ازهار البدیعه فی علم الطبیعة جغرافیای طبیعیه و ریاضیه
هر دو اخیر مصنفه جدید قاهره دار الحکومت ملک مصر مترجم
از کتب فلسفی فرانسیس تنبیهات المنجمین در علم نجوم
قاموس صراح برهان قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتب
والفنون. بیاض رشک ریاض از مولانا و سیدنا و جدنا
اقضی القضاه قاضی محمد نجم الدین خان بهادر طاب الله ثراه
وجعل فی حیاض القدس مثواه از کتب علوم دیگر و پرنسپلس
تیبل و یوز آف گلوب و چند والیوم از سیکلو پیدیا نیو
ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی پندتان
جوتشی هنود وشاید بعضی کتب دیگر باشند که نام آن در کتاب
مندرج باشد و این وقت بخاطر نیست پس انچه درین مجموعه
مذکور شد همه ازین کتب است اگر برارباب خرد امری دران
محل تامل مدرک گردد امید آنست که اول درین کتب
ملاحظه فرمایند بعد ازان اگر زلتی ولغزشی از قلم این سرتاپا
عجز دریابند بعفو واصلاح کوشند وبطعن وتشنیع نخروشند واگر
فایده بردارند حقیر را بدعای خیر یاد کنند که ان الله لا یضیع اجر المحسنین

سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک و رسولک بعثته بالحق بشیرا و نذیرا و صلیت انت وملایکتک علیه تفضیلا له و تبجیلا فانک قلت ان الله وملایکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علیه و علی آله و اصحابه اجمعین * اما بعد فهم و ادراک را حاجتی از تصور این معنی نیست که مابه الامتیاز انسان از سایر مخلوقات صاحب امر کن فکان اگهی و ادراک بضبط قواعد و کلیات است بحیثیتی که این مشت خاک مدنی الطبع آفریده شد تا بشرکت و اتفاق یکدگر قوای بهیمیه و سبعیه را مسخر عقل و ادراک ساخته روزکی چند در این بود و نابود معیشت کند و الا بهر دابه الارض از سباع و بهایم بل تمامی حشرات عالم عقل و

ادراکی خاص که بقدر قضای اوطار آنها بکار آید و در حرکات و
سکنات مودع شده که در آن یکی محتاج بدیگری نیست
و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف
تحیة و ثنا که هر جزئیه از احکامش منطبق بر کلیات نظام
عالم است می فرماید* الناس کاسنان المشط * یعنی انسان
مثل دندانه شانه است که هیچ فردی از آن بالانفراد و بدون اجتماع
و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دندانه شانه بالانفراد اگر
بکار دارند یا خود بشکند یا از سر تیز خود ضرری رساند و معهذا از
خدمتی که برای آن موضوع شده عاری و عاطل است همچنین
حال شخص منفرد انسان است که بجز حالت ترک و تجرد
که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و ازین بحث
خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتن و رسانیدن باز ماند
یا خود متضرر است یا بدیگر ضرری میرساند تا بجمله بالغت

این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلای
هوشمند پوشیده نیست و وقت و مقام وسعت تفصیل
آن ندارد پس بر هر منعم علیه بهر نعمتی که باشد بهر دو برهان
از عقل و شرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای
شکر منعم حقیقی تصور کرده جهد و سعی کلی نماید و آنچه از قلیل
و کثیر بدست دارد باثمار و هر رطب و یابسی که بخزانهٔ حافظه

محفوظ است یا بقوت باصره مدرک شده به ترویج و انتشار
درآرد و نفس اماره را که بمقتضای جمادیت از کسل طبیعی
نقصان بضاعت را حیلهٔ حرمان از وضع شئی بر موضوع له
وامی نماید سایق و قاید باشد و این هیچ میرز محمد سمیع الدین
کاکوروی عفا الله عن سیئاته از مدتی خایض و غایر بود که خود
سر تا پا بدام احتیاج گرفتار و به نفع گرفتن از هر خاص و عام
ناچار و هیچ گونه مایه و بساط ندارد که دیگری را محتاج خود کند یا نفع
رساند پس حال خود مانا بزمن است که دست و پای سعی بجنبانیده
قانع بر مساعی اغیار باشد بعد از فراوان افکار و انظار بخاطر
گذشت که معلومات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اعم ازینکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیات و خواه علاقه بعبادات
دارد یا بمعاملات جمع کند و باین ذریعه عزم خدمتگذاری کافهٔ انام
چه از خواص و چه از عوام نماید و بقدر آگهی خود آگاه سازد
تا خواص را موجب تذکار و عوام را باعث واقفیت
و انتباه گردد و اصل مقصود اینست که هر کسیرا که بصیرتی بفهم
عبارت فارسی دارد در اکثر معاملات و امور محتاج الیه خود از تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر بادراک منفعت و نیز محتاج
استفسار از دیگری نباشد و در دینیات هم در فرایض و واجبات
ضرورت مطالعه کتب کثیر الحجم که باعث کلال و ملال می‌شود

رفع گردد و بقدر حاجت از ان حظی و بهره بر دارد
و چون این عزم از جانب مالک عزایم تصمیم یافت و درر غرر
مضامین لطیفه در خزف پاره های عبارات عنیفه خود جمع کرد
آن مجموعه را بمفتاح الرشاد لکنوز مهمات المعاش والمعاد مسمی
ساخت و بنابر تذکار آیندگان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه
بدین نهج از قلم بر آمده * قطعه *

چون خامه ام مقاصد علم و عمل نوشت
هر گونه از مسایل عاقل و دل نوشت
از بهر سال نظم فرو برد سر بفکر
سرمایهٔ گرانتر اهل دول نوشت

والان نشرع فی المقصود بعونه وعصمته من الله الکریم الودود و به التوفیق
و بیده ازمة التحقیق و هو بافاضة العلوم علی من یشاء جدیر و حقیق
* مقصد اول * در تقویم سال و ماه و تحقیق زمانه ایام و ساعات
و ما یضاهیها و آن مشتمل است بر چهار مطالب * مطلب
اول * در تقویم شهور و سنین شمسی و انسی است
که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی
شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر
فلک خود که گرد ارض دارد مسافتی معین قطع کند بدین نشان
که نقطه را که از معدل النهار گذاشته بود باز بهمان نقطه عود

کند و حکمای متاخرین از اهل فرنگ که مروج مسلک فیثاغورس
اند مسافتی را گویند که بهمین نهج ارض بگردشی که بر فلک
خود گرد شمس دارد قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدار
است بسیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و مثال
اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدار این گردش شمس
یا زمین که در قطع بروج دوازده گانه اش بوده است همگی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کردند و بنا بر جبر کسر
زمانه که از گردش روزمره گذاشته اند و آن در هر
چهار سال تقریبا مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین
خود اصطلاحی جداگانه قرار داده در سنه رومی و عیسائی
مثال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند
مثلا هر یکی از سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ عیسائی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انها را سالهای
بسیطه نام نهند بخلاف سال ۸۴۸ اکه انرا سیصد و شصت
و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای ماه شباط از
سال رومی و ماه فبریواری از سال عیسائی مقرر است
یعنی بست و هشت روز یک عدد بران خواهند افزود و این
ماهها را درین سال بست و نه روزه خواهند گرفت
و هم جداو همچو سال را مثال کبیسه خوانند و طریقه معرفت

سال کبیسه از بسیطه آنست که عدد سنتی که معرفت
آن منظور است منتصف سازند اگر زوج بر آید آن سال
کبیسه است و الا بسیطه مثلا سال ۱۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسه شمار خواهد شد بخلاف ۱۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بسیطه خواهد بود و قاعده دیگر
که اوفق بطباع باشد آنست که عدد سنوات را بر چهار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منقسم شد کبیسه است والا بسیطه
چنانکه از امثله مذکوره واضح میشود بعد ازان از حساب
معلوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می فزایند ازان
سبب سه ربع ساعت فاضل می افتد و مجموع این
کسور فاضله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد سه
روز کامل می شود لهذا اقرار دادند که سال آخر هر قرن
را که مایة کامل باشد تا سه قرن متوالیه با وصف یافته شدن
قاعده کبیسه دران بسیطه گیرند یعنی سیصد و شصت و پنج یوم
شمار کنند و فبریواری از سنه عیسائی انسالها بیست و هشت
روز گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر مایة چهارم را باز کبیسه
گیرند مثلا سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسه و همچنین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و

۲۰۰۳ از بسایط و ۲۰۰۴ کبیسه و چهارم . مراد شروع سال
عیسائی از یکم جنوری است و آنروز را عیسائیان نوروز
گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا
و علیه السلام است که بیست و پنجم دسمبر باشد و سال
روز هشت آن شروع نمایند و این اصطلاح جدیده عیسائیان
است و اصطلاح قدیم ایشان که هنوز در قوم گریک و قوم
روس جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که
از زمانهٔ سکندر بن فیاقس رومی است از ایام
مهرجان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و
در یکی از کتب مولفهٔ حال قاهره دار السلطنت
مصر که از زبان فرانس ترجمه شده است می نویسد
که ابتدای سال رومی سیصد و دوازده سال بعد از ظهور
عیسی علیه السلام میگیرند پس درینصورت این سال دیگر
باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را بدوازده
بهره موافق اعداد بروج تقسیم می کنند و هر بهره را شهر
گویند پس شهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی
حقیقی عبارت است از زمانهٔ قیام آفتاب به یک برج که
مدت مابین اسحو یابین باشد و مقادیر آن در هر عهد

بسبب حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد بر تفاوت
قلیل لاکن چون این تدقیق موقوف است بر تحدید
و شرح اوج و حضیض که طولی می خواهد لهذا بالفعل ازان
قطع نظر کرده شد و شهر شمسی اصطلاحی آنست که هر
شهر را بعددی معین بدون لحاظ زمانهٔ تحویل مقرر کنند پس
شهور اصطلاحی سنهٔ رومی و عیسائی که واحد اند و فقط
تفرقه مابین آنها از الفاظ است معه تعداد ایام آنها به
ترتیب و تقابل بایکدیگر با فصول اربع در جدول مفصلهٔ
ذیل مذکور می گردد و شهور عیسائی اگرچه در تمام فرنگستان
بهمین اسمای مندرجهٔ جدول مشهور اند لاکن باختلاف
لهجه و اصوات بنظر اختلاف اقوام و ولایات دران
اسما اختلافات اند و در جدول موافق لهجهٔ انگریزان
مرقوم شد که در هندوستان همین رایج است

شهور رومي	شهور انگریزي	تعداد ایام	فصول اربع
كانون ثاني	جانیوایري	٣١	شتاء
شباط	فبریوایري	٢٨ یا ٢٩	ایضا
آذار	مارچ	٣١	ربیع
نیسان	اپرل	٣٠	ایضا
آیار	مي	٣١	ایضا
حزیران	جون	٣٠	صیف
تموز	جولائی	٣١	ایضا
آب	اگسط	٣١	ایضا
ایلول	سبطمبر	٣٠	خریف
تشرین اول	آکطوبر	٣١	ایضا
تشرین ثاني	نومبر	٣٠	ایضا
كانون اول	دسمبر	٣١	شتاء

ازین جدول معلوم خواهد شد که هفت ماه سی و یک روزه است و چهار سی روزه و یک در سالهای بسیطه بیست و هشت روزه و در سال های کبیسه بیست و نه روزه و نیز ازان واضح میشود که در شهور متتالیه یک شهر سی و دیگر روزه و یک سی روزه میباشد سوای اگسط و جولائی که تموز و آب است که آن هر دو سی و یک روزه اند و سوای فبریوایری که شباط است که حال آن گذشت و فصول اربع ظاهر است که بترتیب ماهها در جدول مذکور شد و عرب در سال شش فصل قرار میدهند اول را

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سیوم را قیظ و چهارم
را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و
ربیع اول آنست که دران اشجار شکوفه نهند و ربیع
ثانی آنست که دران اشجار بار آور شوند و بعضی ثانی را ربیع
اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که
دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انضمام لفظ
شهر نگویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی
دیگری از سالهای شمسی اصطلاح قبطی بود که در عهد بخت نصر
قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع
سال گرفته هر شهر را برابر سی روزه اعتبار کرده در
آخر ماه دوازدهم پنج روز که مسمی بخمسه مسترقه است
زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل
شود و برای کسر بقیه که قریب ربع یوم است معمول
کردند که در سال پنجم تحویل حمل بروز دوم ماه اول بیارفند
که بتدریج بسبب تفاوت یکروز بعد هر چهار سال در
شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل
شد و در آن زمان تحویل حمل باول ماه دوم اعتبار کرده شد
و با وجود وقوع تفاوت کثیر بمرور دهور متقادمین انها

اعتنا باشو نکردند تا اینکه در زمانهٔ سکندر بن فیلقوس وقوع تفاوت بانمقدار شد که تحویل حمل قریب به تحویل سرطان اعتبار شد آنزمان ارسطاطالیس شهور و سنهٔ رومی بکیفیتی که بالا گذشت اختراع کرده و بتتبع آن اهالی فرنگستان هم شهور و سنین خود بهمان اصطلاح مصطلح داشتند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از اکاسره فارسیست اصطلاح سنه بجهت نصری اختیار کردند که باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سلطنت پادشاه خود قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و همچنانکه در مقابلهٔ سال قبطی رومی اختراع شد بهمان نهج خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة بمقابلهٔ فارسی قدیمی اصطلاحی جداگانه قرار داد و ترتیب عدد و شهور آن در شعری نظم نموده * بیت * لاو لالالب و لالاشش ماست * لال کط و کط لال شهور کوت است * و برای تدارک وجبر کسر بقیه بعد هر چهار سال ماه دی را سی روزه میگرفت و مناط و ترتیب زیج ایلخانی بر همین اصطلاح مقرر شده اینست خلاصه آنچه یکی از مهرهٔ این فن در مؤلفات خود که درین زمانهٔ متأخر نموده اند درج فرموده و ازان

واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه سی و دو روزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و یک روزه و مشهور و متداول بین الناس خلاف آنست باینکه در اکثر مولفات اسلاف بنظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و دو روزه است و تیر ماه سی و یک روزه و مصراع اول منظوم مذکور اکثر جا باین نهج دیده شد * ع * لا و لا لب لا و لا لا شش مه است * و نیز موید آن قطعه مشهور دیگر است * قطعه * خور بجوزا سی و دو سی و یکی است * حمل و ثور و شیر با پس و پیش * دلو و میزان و حوت و عقرب سی * بست و نه قوس و جدی با کم و بیش * پس درین قطعه جوزا که ماه سیوم است سی و دو روزه نوشته و ماه چهارم سی و یک روزه مگر اینکه گفته شود که این اصطلاح انچه بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواجه نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که منتسب بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت یافته بعد از ان در عهد جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی مصطلح دیگر قرار یافته که ابتدای سال را از روزی گرفتند که قبل نصف النهار آن تحویل آفتاب

به برج حمل شود و جمله شهور را برابر سی روزه گرفتند مثال
شهور یزدجردی و در آخر ماه اسفندارمذ پنجهٔ دزدیده زیاده کردند
و بنظر التزام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب
به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال
یکروز کامل گرفته در آخر خمسهٔ مسترقه می افزودند و آنرا
بملاحظهٔ خمسهٔ مسترقه نام زد کردند و آنسال را که این الحاق
دران بعمل آمد کبیسه گفتند و این شهور و سال بنام جلالی نامزد
شد بعد ازان در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهور
شمسیه را تحویلی حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه
قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع
شهر دوم از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به
برج ثور شود گرفتند و همچنین تا آخر و آن ملقب بشهور و سال الهی
شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که
آنرا سنکرات گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لاکن این
سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس بست و چهار
دقیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که بروج باصطلاح
اهل هند صور الکواکب اند و آن در هر سال شمسی تقریبا
یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقهٔ شمس بست

و چهار دقیقهٔ ساعت می شود و در جدول مفصلهٔ ذیل اسمای شهور فارسیه که در سنین یزدجردی و فارسی جدید و جلالی و الهی تا بدین استعمال اند و شهور شمسیه هندیه با اسمای بروج عربی و هندی و انگریزی موازی یک دیگر با تعداد ایام موافق شهور بابین الجمهور فارسی جدید باشد یا الهی یا مصطلح دیگر به تفصیل مندرج می شود و شهور قبطیه هم بنظر موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت موافق مندرجهٔ جدول خیال نباید کرد و نامهای شهور قبطی در بعضی از کتب این فن که در اینجا متداول اند فی الجمله به تفاوت الفاظ از انچه درین جدول است دیده شد لاکن در بعضی از مولفات مالک مصر بهمین نهج بود بدانست راقم این اوراق آن تحریر مرجح از مشهورهٔ این اطراف معلوم شد لهذا درین رساله تتبع به نقل آن مناسب متصور شد *

جدول اینست

شهور فارسی	هندي سنكرات	شهور قبطی	بروج عربی	بروج هندي	بروج انگريزي	تعداد ايام
فروردين	بيساكهه	توت	حمل	ميكهه	ايري ئس	۳۱
اردي بهشت	جيٹهه	بابه	ثور	بوكهه	طارس	۳۱
خرداد	اساڑه	هاتور	جوزا	متهن	جيمنائي	۳۲
تير	ساون	كيهك	سرطان	كرك	كيانسر	۳۱
مرداد	بهادون	طوبه	اسد	سنگهه	لئو	۳۱
شهريور	كوار	امشير	سنبله	كنيا	ورگو	۳۱
مهر	كاتك	برهمات	ميزان	تلا	ليبرا	۳۰
آباد	اگهن	برموده	عقرب	برچهك	اسكارپئو	۳۰
آذر	پوس	بشنس	قوس	دهن	ساجٹيري ئس	۲۹
دي	ماگهه	بؤنه	جدي	مكر	كيپري كارنس	۲۹
بهمن	پهاگن	ابيب	دلو	كنبهه	اكوي ري ئس	۳۰
اسفندارمذ	چيت	مسري	حوت	مين	پيسيز	۳۰

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای
شمسی بنامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای
هفته اند و علمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سروش
آفریده که ملایکه باشند از انجمله سی نفر آنانند که
روزهای سی گانه از هر ماه شمسی بنام ایشان
موسوم گشته و پنج نفر دیگر آنکه پنجهٔ دزدیده که خمسه مسترقه
باشد بنام انهاست و از جملهٔ آن سروشها دوازده نفر اند
که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده
و هریک ازین دوازده سروش بتدبیر امور و مصالح ماهی که
همنام اوست معین است و همچنین تدابیر امور و مصالحی
که در هریک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسروشی
است که آنروز بنام او موسوم است و این سروشها
که بتدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروشهای اند
که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روزیکه بنام آنماه موسوم
باشد بسروشی علاقه دارد که آنماه بنام اوست و تدبیر مصالح
آنروز بدو مقرر است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می
پردازد بنابراین بجهت شرف آنروز را عید کنند و جشن
سازند و نیز هر کدام از سروشها بمحافظت جوهری و عنصری

دیگر هم مقرر است چنانکه خرداد بر آب موکل است
و اردی بهشت بر آتش و مرداد بر اشجار و تفصیل
آن در ذیل نام هر سروش بیان کرده شود و تفصیل روزهای
سی گانه که سمی سروشهای موکلات بر خود اند بدین
نهج است روز اول اورمزد بر وزن شورکن و آن نام باری تعالی
هم هست دوم بهمن و فرشتهٔ سمی او تسکین خشم
و قهر دهد و موکل است بر گاوان و گوسفندان سیوم روز
اردی بهشت بضم اول و فرشتهٔ سمی او محافظت کوهها
هم کند چهارم روز شهریور بر وزن برزیگر و فرشته
همنام او موکل بر آتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
اسفندارمذ بضم میم و سکون ذال معجمه در آخر و فرشتهٔ
سمی او بر بیشها و درختان هم موکل است ششم روز
خرداد بضم اول و فرشتهٔ همنام او بر آبهای روان
و درختان هم موکل است هفتم روز مرداد بر وزن خرداد و این
فرشته بر زمستان هم موکل است هشتم روز دیباذر
بر وزن سوداگر و آن یکی از نامهای ایزد پاک هم است
نهم روز تیر و این فرشته موکل بر افتاب هم است دهم
روز آبان بر وزن تابان و این فرشته بر آهن هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است
دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
است سیزدهم روز تیر بر وزن سیر و فرشته آن بر
ستوران موکل است، چهاردهم روز گوش با ثانی مجهول
و فرشته آن موکل بر خلق عالم است پانزدهم روز
دی بمهر و آن یکی از نامهای باریتعالی هم است شانزدهم
روز مهر و فرشته آن موکل است بمهر و محبت هفدهم روز
سروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست
این فرشته است هیجدهم روز رشن اول و ثانی مفتوح و ثالث
ساکن و فرشته آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
فروردین و فرشته آن موکل بر ارواح است. بیستم
بهرام و فرشته آن موکل است بر نصر و خذلان و حروب
و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدوست بیست و یکم
رام و فرشته آن موکل است بر فرح بیست و دوم
روز باد و فرشته آن موکل است بر ریح و تزویج و نکاح
بیست و سیوم روز دیبادین بر وزن شرم اگین
و دیبدین بر وزن سرزمین و نامی است از نامهای حق
جل و علا بیست و چهارم روز دین و فرشته آن ماموراست

بمحافظت قلم و موکل است بر نوم و یقظه و سعی و حرکت
و بحر است ارواح که بدان رجوع کرده اند بست و پنجم
روز آراد برادهمامه بر وزن ازاد و فرشتهٔ آن موکل است
بر جن و شیطان بست و ششم روز اشتاد بر وزن هفتاد
فرشته آن نزدیک ظهور دین پیدا شد بست و هفتم روز
آسمان و فرشتهٔ آن موکل است بر تدبیر و بعضی گویند
بر حمات که عزرائیل باشد بست و هشتم روز زامیاد بزای
معجمه بر وزن خاکسار و فرشتهٔ آن موکل است بر سموات
و بعضی گویند بر قضا و بروایت دیگر بر حوران بهشتی بست و نهم
مار اسفند و مار اسفندان و مار اسپند و مار اسپندان
بهر چهار لغت می گویند و فرشتهٔ آن موکل است بر آفت
و عقول و اسماع و ابصار و بعضی گویند بر کرهٔ آب روز سی ام
انیران بچهارم همامه و جیم ابجد و مره ی است بر وزن امیران
فرشتهٔ سمی آن موکل بر عقد نکاح است و بروایت دیگر
بر دهوز واز سه این بود نامهای ایام سی گانه که ظاهرا
وضع آن بمقابلهٔ شهور فرس قدیم بوده که ماه سی روزه می گرفتند
واسمای خمسه مسترقه بدین تفصیل است اهنود بفتح اول و ثانی
ورابع وسکون خامس نام روز اول واشتود بر وزن اهنود نام روز

دوم اسپنتمد نام روز سیوم وهوهشت نام روز چهارم هشتویش بروزن
زربریز نام روز پنجم و این ایام خمسه مسترقه را فارسیان فروردگان
و فروردیان بروزن شبخیزدان گویند و این پنج روز را بغایت معتبر
دارند جامه‌های نفیس پوشند و جشن سازند و عطریات بسیار بکار برند
و تنعمات کنند و میوه‌های لطیف خورند و باتش خانها روند و اهل
تاریخ الهی نیز همین اسماء بحال داشتند مگر نام روز سی ام روز
نهادند و نام روز سی و دوم شب مقرر کردند و همین اسمای سی گانه
را صاحب دروع واقیه که یکی از قدمای علمای امامیه است بروایت
سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمای ماها که
موکل بر جواهر و اسامی دیگر هم بهمین نهج روایت نموده و یکی از
اصطلاحات اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهبار
یا گاهنبار است و آن گاهنبار شش گاه است که خدای تعالی
عالم را دران آفرید و مجوس در کتاب زند از زردشت
نقل می‌کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش گاه آفرید
و اول هر گاهی نامی دارد و در اول هر گاهی جشنی سازند گاه
گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز
تا چهل روز آفرینش آسمانها تمام رسانید و گاه گاهنبار دوم

پیذیوسهم نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم
باشد گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را
تمام کرد و گاه گاهنبار سیوم پیتی شهیم نام دارد و آن اشتاد
روز است که بیست و سیوم شهریور ماه قدیم باشد گویند که
یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را با تمام
رسانید و گاه گاهنبار چهارم ایاثرم نام دارد و آن اشتاد روز
است که بیست و ششم مهر ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین
روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و رستنیها را با تمام
رسانید و گاه گاهنبار پنجم میدیارم نام دارد و آن مهر روز است
که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد روز
حیوانات را بیافرید و حیوانات چرنده و پرنده دوصد و هشتاد و دو
نوع است ازین جمله یکصد و هفتاد و دو چرنده و یکصد و ده نوعی
دیگر پرنده و گاه گاهنبار ششم همسپتمدیم نام دارد و آن اهنود
روز است که روز اول خمسهٔ مسترقهٔ قدیم باشد گویند که یزدان
ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرد و بعضی
کسان تعیین این گاهها باختلاف ازین در ایام دیگر کنند
[illegible] از تواریخ مستعمله قدما تاریخ اجلال متروک بود الا این چون
[illegible] مدت عمر دنیا طولانی تر است که کتب قدما از آن باقتضای

نهم کرور و شصت و شش لکهه سال تا حال نشان می دهند لهذا اهل زیجات را اطلاع واقعی بر مبداء آن حاصل نیست لاکن دأب منجمان فرس است که در دفاتر تقویمی ادوار دوازده گانه ترکان می نویسند که یک دور بیک سال منقضی می گردد و دور دوم شروع می شود تا دوازده دور و باز دور اول می آید و برای هر یکی ازین ادوار نامی جداگانه است و آن اسمای جانوران اند چنانچه هر سال را خواصی گویند مطابق خواص آن جانور که نام مذکور و چون ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا امثال هندی نژادان بعد دو سال یا سه سال یک سال را سیزده ماهه گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سیچقان ئیل بمعنی موش دوم اودئیل بمعنی گاو سیوم پارس ئیل بمعنی پلنگ چهارم توشقان ئیل بمعنی خرگوش پنجم لوئی ئیل بمعنی نهنگ ششم ایلان ئیل بمعنی مار هفتم پونت ئیل بمعنی اسپ هشتم قوئی ئیل بمعنی گوسفند نهم پیچی ئیل بمعنی میمون دهم تخاقوی ئیل بمعنی مرغ یازدهم ایت ئیل بمعنی سگ دوازدهم تنگوز ئیل بمعنی خوک و شروع این دورهٔ دوازده گانه از حوالی ماه فبروری انگریزی می شود چنانچه دورهٔ حالیه از سنه ۱۸۴۰ شروع شده. همین قیاس حساب باید کرد که درین سال ۱۸۴۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۵۱ تمام خواهد شد باز از
سال ۱۸۵۳ دورهٔ اول شروع خواهد شد* مطلب دوم
از مقصد اول* در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری اما سال
قمری هم دوگونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی آنست
که دوازده ماه قمری حقیقی منقضی شود و سال قمری اصطلاحی انقضای
دوازده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت
است از زمانه که قمر بهر نسبتی که شمس را از اجتماع وغیر ذلک
گذاشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه
بیست و نه روز و سی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است پس
ماههای قمری اهل هند و ترکان حقیقی اند که از اجتماع شمس و قمر
تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرع زمانهٔ مابین رویت دو هلال
را ماه قمری گویند و آن کمتر از بیست و نه روز و زیاده از سی
روز نباشد و ممکن است که چهار ماه برابر سی روزه باشد
نه زاید از آن و تا سه ماه متوالی بیست و نه روزه باشد و ازین
زاید نخواهد بود بالجمله ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد
گاهی زاید از حقیقی و گاهی ناقص از آن و چون اعمال زیجات بدین
شهور اصطلاحیه متعذر بود و لهذا ارباب زیج از اهل اسلام
مقرر کردند که از محرم تا آخر سال بتعاقب اول سی روزه

و دوم بیست و نه روزه گرفتند و درین سال هم بسیطه و کبیسه
باعتبار اورند که بسیطه سیصد و پنجاه و چهار یوم باشد و کبیسه
سیصد و پنجاه و پنج یوم و انچنان است که هر سی سال را قرنی
قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیسه است یعنی بفرض
انکه اول سی روزه دوم بیست و نه روزه باشد می باید که
ذی الحجه همیشه بیست و نه روزه باشد لاکن در هر قرن یازده سال
ذی الحجه را سی روزه گیرند و آن سالهای دوم و پنجم و هفتم
و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست
و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم علی الترتیب باشد
و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتن سال
مقدار سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف یوم است
لهذا در سال اول انرا می گزارند و در سال دوم این کسر
مضاعف شده زیاده از نصف یوم میشود لهذا دران سال
این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه در اصطلاح محاسبان
تتمیم است و همچنین هیچ در هر سال که بر ایام ماه این
کسر زاید از نصف یوم شود دران سال یکروز زاید
گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این
سال اصطلاحی را باعتبار زیجات را وسطی قمری گویند

بالجمله سال قمری شرعی که هجری است آنرا از
زمان هجرت پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه می گیرند
و آن بحساب وسطی مذکوره پانزدهم جولای روز پنجشنبه
است وبحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
سال و ماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن
ذی الحجه و همین سال و ماه را اهل اسلام در عبادات و اعیاد
خود بشمار دارند و ماههای دوازده گانه اینست محرم صفر
ربیع الاول ربیع الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب
شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه ومنجمله این
ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرافت و حرمت آن نزد
باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است. نظر همین حرمت
درین ماهها جنگ و جدال با مخالفین ملت ممنوع شمارند
مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا بمدافعت ناچار [illegible] است
و آن محرم و رجب و ذی القعده و ذی الحجه باشد و نیز اهل
اسلام صفتی از صفات در هشت ماه وقت تحریر اسمهای انها
اضافه سازند و در چهار ماه باقی یعنی دو ربیع و دو جمادی
بسبب موجود بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
صفتی دیگر تلاش نکردند یعنی محرم الحرام و صفر المظفر و رجب

المرجب و صفت آن بحرام نیز آید که بیشتر مروج همان اول
است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم
و ذی القعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و نیز منقول از مشایخ
اهل اسلام است که می باید هرگاه آدمی به هلال ماه نظر کند
مقارن آن یکی از اشیای مبینه نظر اندازد که تمام آن ماه
به صحت و برکت گذرد و از بلاهای نازله دران ماه ایمن باشد
و آنرا بدینگونه نظم کرده اند * قطعه * ماه محرم زر به بین اندر
صفر بین آینه * اول ربیع آب روان آخر غنم ای مه نگر *
اول جمادی نقره بین بایسری به بین در آخرین * ماه رجب مصحف
به بین شعبان گیاه سبز تر * شمشیر در رمضان نگر
شوال جامه سبز بین * ذی القعده ببینی کودکی ذی الحجه
دختر خوبتر * و در حدیث شریف وارد است که هرگاه هلال
به بیند باید که بگوید * اللهم اهله علینا بالیمن و الایمان و السلامة
والاسلام ربی و ربک الله * بعد از آن سه بار بگوید * هلال
خیر و رشد اللهم انی اسئلک من خیر هذا الشهر و خیر القدر
و اعوذ بک من شره * بعد از آن بخواند * اللهم ارزقنا خیره
و نصره و برکته و فتحه و نوره و نعوذ بک من شره و شر ما بعده *
* فائده * باید دانست که هر روز که غره محرم خواهد بود از ان

یک روز مابین گذاشته روز دیگر ان غره صفر خواهد بود روزیکه غره صفر است روز مابعد آن غره ربیع الاول خواهد بود وبروزیکه غره ربیع الاول است یک روز بعد از ان گذاشته روز مابعد آن غره جمادی الاول وروز دوم آن غره جمادی الثانی وهمچنین تا آخر اولا یک روز مابین گذاشته روز دیگر غره ماه دیگر بگیرند وبعد از ان بدون گذاشتن روزی متوسط مثلا اگر غره محرم بروز جمعه است غره صفر بروز یکشنبه وغره ربیع الاول بروز دوشنبه وغره ربیع الثانی بروز چهارشنبه وغره جمادی الاول بروز پنجشنبه وغره جمادی الثانی بروز شنبه وغره رجب بروز یکشنبه وغره شعبان بروز سه شنبه وغره رمضان بروز چهارشنبه وغره شوال بروز جمعه وغره ذیقعده بروز شنبه وغره ذی الحجه بروز دوشنبه خواهد بود وهکذا اگر درین قاعده حصول علم بغره یکماه ضرور است تا از ان غره ماه دیگر بر آرند * قاعدهٔ دیگر * که دران علم بغرهٔ ماهی ضرورت ندارد ومنسوب است بجناب ولایت مآب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وهلال هر ماه که مجهول است بر آوردن می توانند که درین قاعده علم بسنه هجری ماهیکه هلال ان مطلوب است ضرور است وطریقه اش اینست که از سال هجری ماه مطلوب الهلال اسقاط

هشت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشت بر آید آنرا خارج
سازند آنچه باقی ماند خواه هشت یا کم از آن خواهد بود یک
یک از آن بر این حروف هشتگانه بنهند * اهج زدب ود *
بهر حرف که منتهی شود عدد آنحرف بحساب ابجد گرفته بران چهار
بیفزایند و آنرا محفوظ دارند و هلال هر ماهی که مطلوب باشد از
محرم تا انماه بر این حروف دوازده گانه بسط سازند یعنی بر حرف
اول محرم نهند و بر حرف ثانی صفر و همچنین و آن حروف اینست
* ز ن ج ه و ا ب د ه ز ا ج * پس بهر حرفی که ماه مطلوب منتهی
شود عدد آنحرف بر عدد محفوظ سابق افزوده مجموع را گرفته
از شنبه بترتیب ایام هفته شمار کنند یعنی یک یک ازین
اعداد مجموعه بترتیب بر هر روز بگذارند پس یکدور
یا دو خواه سه بر هر روز که این تقسیم منتهی شود غره انماه همان
روز باشد و یکدور زاقبال آن هلال و معنی یکدور یا دو یا سه
اینست که بگذاشتن یک یک از ان اعداد مجتمعه بر ایام هفته
هرگاه هفته تمام شود باز از اول هفته شروع کنند و همچنین مثلا اول
رجب امسال می خواهم که بدانم چون از سال هجری
یعنی ۱۲۶۳ هشت طرح کردیم هفت باقی ماند
آنرا بر حروف هشتگانه مذکوره اول بسط کردیم منتهی بحرف

و شد عدد آن که شش است گرفته بر آن چهار افزودیم ده شد
آنرا محفوظ داشتیم و چون مطلوب هلال رجب بود آنرا بحروف
مذکوره دوم بسط کردیم حرف با رسید عدد آن که دو است
با ده جمع ساختیم دوازده شد آنرا بر ایام هفته بسط نمودیم
در دورهٔ دوم منتهی بسه شنبه شد که آنروز غره رجب
سال ۱۲۶۳ است پس روز دوشنبه هلال خواهد بود

* قاعدهٔ دیگر * چهارم هر ماه بروزیکه واقع شود همان روز غره ماه
سوم بعد از آن ماه خواهد بود مثلا در چهارم رجب غرهٔ رمضان
و چهارم شعبان غره شوال خواهد بود و هکذا اکبر و اضح باد
که این قواعد در استخراج اهله و غره های ماههای سال
وسطی قمری کافی و وافی خواهند بود و در این هم ممکن است که
بسبب سالهای کبیسه فتوری در حساب واقع شود لکن چون
حساب اهل اسلام بر رویت هلال است پس در ایامیکه
رویت بسبب ابر و باد نشود گو این قواعد مقتضی ظهور هلال باشند
اگر آنروز بیست و نهم ماه گذشته است در اهل اسلام
هلال آنروز معتبر نخواهد بود و مرویست از آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم که فرمود * نحن امة امی لا نکتب ولا نحسب صوموا
بالرویة وافطروا بالرویة * یعنی ما امت امی هستیم که از تحریر

وحساب اگهی نداریم شهر روزه برویت هلال دارید و افطار
برویت کنید و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر
رایج اند که انرا سالهای جلوس گویند یکی سال جلوس
ابو الظفر محمد بهادر شاه بادشاه دهلی که سمی و نشین سلاطین
تیموریه است و آن از بست و هشتم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
هجری شروع شده که بیرون از قلعهٔ مبارک دهلی در حساب
نیست و در دار الضرب فقط روز جشن جلوس چند
سکه بنام نامی با سنهٔ جلوس مضروب میشد که جانشین انگریزی
نذر میگذرانید الحال که این رسم هم برهم شد معلوم نیست
که متوسلین خاص همچنان بعمل می آرند یا نه دوم سال
جلوس ابو المظفر مصلح الدین ثریا جاه سلطان عادل خاقان
زمان محمد امجد علیشاه بادشاه اوده خلد الله ملکه است که در
دار الضربهای انسکاکت طلا و نقره بنام نامیش تارک
عقیدت و افتخار بعرش برین میساید و در جمله دفاتر سرکار
از صدر تا مفصل تحریر آن مروج است لاکن عوام در تحریرات خود
عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر مسمی
بمنازل قمر است و اگرچه اندراج آن در حساب سنین

و مشهور نیست لاکن بمناسبت ذکر حرکت قمر تشریح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقة البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نامزد ساختند همچنان
از برای تعیین حرکات روزانهٔ ماه و تحدید اوضاع وی
نسبت بشمس منطقهٔ مذکور را به بیست و هشت بخش
متساوی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام نهند و همچنین
اهل هند آنرا به بیست و هفت بخره قسمت کنند و آنرا نچهتر
نام کنند و تفصیل آن در بیان سنین و شهور هندی خواهد آمد و منشای
اختلاف از هردو اینست که چون تمام دورهٔ ماهتاب در بیست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
به بیست و هشت و نه بیست و هفت پس برای تسهیل اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان آن کسر را حذف ساختند
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمس در آن
بانواء تسمیه میکردند و اعتقاد آنها چنین بود که این بیست
و هشت کوکب اند که در سالی کامل طلوع و سقوط آنها
اتفاق شود و میگفتند که هرگاه یک نوء سقوط کرد و نوء
دیگر که نظیر و رقیب آنست طلوع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران ما بسبب فلان نوء است و بطلوع نوئی از

انواء نوء پانزدهم ازان ساقط میشود ولهذا طالع و ساقط را بنسبت
یکدیگر رقیب می گویند وانحضرت صلی الله علیه و سلم که تغلیظ
درمانعت این اعتقاد نمود منشاء ان همین بود که عرب مطر را
منتسب بنوء می ساختند لاکن اگر کسی مطر را از فعل الهی داند و
مرادش ازین قول که مطرنا بفلان نوء است یعنی بوقت طلوع
یا سقوط آنست پس درین قول محذوری نیست چنانکه شیخ
عبد الحق دهلوی نقلا عن جامع الاصول در ما ثبت من السنة نقل
کرده بالجمله درینجا مراد از منازل قمر همان بخش های بست
و هشتگانه است که قمر هر روز یک منزل ازان طی می کند
والیه یشیر قوله تعالی * والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم * و از برای تحدید و تشکیل این منازل صور کواکب
ثوابت که دران واقع اند تعیین نموده اند و چون مجموع دایرهٔ
منطقة البروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد
تقسیم آن بر بست و هشت هر منزل دوازده درجه و پنجاه
و یک دقیقه و بست و شش ثانیه حاصل شد و اسمای هر
این منازل بست و هشتگانه بدین نهج است شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
سماک اعزل غفر زبانا اکلیل قلب العقرب شوله نعایم بلده

سعد ذابح سعد بلع سعد السعود سعد اخبیه فرع مقدم
فرع مؤخر * مطلب سوم از مقصد اول * در بیان شبانه
روز و ایام هفته و زمانه ساعات و متعلقات آن باید دانست
که روز عبارت از شبانه روز است و شبانه روز باصطلاح
طوایف مختلف است حکمای فارس و یونان از وقتی بگیرند
که مرکز شمس بر نصف النهار رسد و زمانه مابین دو نصف النهار
یک شبانه روز باشد که انرا یوم بلیله گویند و نزد منجمان
هند ابتدای ان از طلوع مرکز آفتاب است پس مابین الطلوعین
مقدار شبانه روز باشد و نزد ترکان از حین غروب
مرکز آفتاب است و نزد حکمای فرنگ شروع آن از وقت
رسیدن مرکز افتاب بوتد الیان بود پس مقدار شبانه روز از نصف
شب تا نصف شب دیگر باشد و پیش اهل شرع
شروع شبانه روز بعد از غروب تمام قرص آفتاب است
و ابتدای روز باتفاق جمله اهل هیئت از طلوع مرکز آفتاب
است و منتهای آن حین غروب مرکز شمس و نزد اهل شرع
شروع روز از وقت طلوع صبح صادق است و آن وقتی
است که دران بیاض صبح منبسط شود و منتهای روز همان مبدء
شبانه روز است بمذهب ایشان و مبدأ شب نزد

هر یکی همان است که منتهای روز اوست و منتهای شب
بعد روز پس شبانه روزها سنگین بیست و چهار ساعت
است نه بیش و نه کم لکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
می افزاید و هرگاه از شب کاهد در روز زیادت می پذیرد و این
امر مختلف می شود بحسب ازمنه و آفاق در بلدان شمالی
العرض مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات درازترین
روزها آنست که در ثلث آخر حزیران باشد و این ثلث
آخر ماه جون انگریزی است همان منتهای طول نهار باختلاف
آفاق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از آن
روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
ایام مهرگان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
در ثلث آخر ماه سپتمبر است باختلاف آفاق و در نصفه
روز و شب هر دو دوازده دوازده ساعت گردد پس
در ثلث آخر ماه دسمبر طول شب منتهی شود که همان انتهای
قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
در زیادت تا اینکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
گردد و آن در ثلث آخر ماه مارچ باشد باز روز شروع
در زیادت گیرد و شب در نقصان و در این مقام در جدول مرقوم

و

می گردد که از اول حال درازی و کوتاهی شب و ابتدا و انتها و مقدار آن
و اعتدالین بقید تاریخ در جمله بلاد که مابین عرض البلاد بیست و یک
درجه و سی دقیقه و سی درجه واقع اند معلوم خواهد شد و از
جدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در همان بلاد مذکوره
به تعیین تواریخ تمام سال منکشف خواهد شد و اگرچه در آفاق مایله
فی الجمله تفاوت در تعیین طول و قصر شبانه روز واقع
می شود لاکن نزد حکمای فرنگ باین فرق قلیل اعتنا نیست لهذا
موافق مذهب انها بقلم آمده هر دو جدول مذکوره در صفحه علحده مرقوم
است و طریقهٔ استعمال جدول اول ظاهر است محتاج بشرح و بیان
نیست لاکن طرز دریافت طلوع و غروب از جدول ثانی اینست
که هر بلد یکه حال طلوع و غروب آن دریافتن منظور باشد اولا
عرض البلد آن دریافت نمایند انچه عرض البلد ان باشد در خانهای
عرضی جدول که بالای نامه اند نظر کنند که در جهت عرض البلاد
بقاعدهٔ ابجد مرقوم است و دقایق آن بهندسه و مقام عرض البلد شهر
مطلوب الطلوع و الغروب تعیین ساخته اگر طلوع مطلوب
است از جانب راست و اگر غروب مطلوب است از جانب
چپ و در ماهی و تاریخیکه دریافت ان منظور است بتلقای هردو
یعنی بمحاذات آن تاریخ در خانهای عرضی جدول معین زند

تتمه از صفحهٔ ۲۴

جدول ثاني بنابر دريافت طلوع وغروب آفتاب در بلاد يكه مابين عرض البلد ۲۱ درجه ۳۰ دقيقه و ۳۰ درجه واقع اند

طلوع آفتاب				کا ۳۰	کب ۳۰	کج	کد	که	که ۳۰	کو	کز	کح	کح ۳۰	ل ۳۰	غروب آفتاب			
جانیواری		دسمبر	۲۱	و ۳۹	و ۴۱	و ۴۲	۴۴	و ۴۷	و ۴۸	و ۴۹	و ۵۱	و ۵۳	و ۵۴	و ۵۸	جون	۲۱		جولای
	۱		۱۰	و ۳۸	و ۴۰	و ۴۱	و ۴۳	و ۴۶	و ۴۷	و ۴۸	و ۵۰	و ۵۲	و ۵۳	و ۵۷		۱۰	۲	
	۹	نومبر	۲	و ۳۶	و ۳۸	و ۳۹	و ۴۱	و ۴۳	و ۴۴	و ۴۵	و ۴۸	و ۵۰	و ۵۱	و ۵۴	مئی	۳۱	۱۲	
	۱۵		۲۶	و ۳۵	و ۳۶	و ۳۷	و ۳۹	و ۴۱	و ۴۲	و ۴۳	و ۴۵	و ۴۷	و ۴۸	و ۵۱		۲۵	۱۸	
	۲۰		۲۱	و ۳۳	و ۳۵	و ۳۶	و ۳۷	و ۳۹	و ۴۰	و ۴۱	و ۴۲	و ۴۵	و ۴۶	و ۴۸		۲۰	۲۳	
	۲۵		۱۶	و ۳۱	و ۳۲	و ۳۳	و ۳۵	و ۳۷	و ۳۸	و ۳۹	و ۴۰	و ۴۲	و ۴۳	و ۴۶		۱۵	۲۸	
وري	۱		۹	و ۲۸	و ۲۹	و ۳۰	و ۳۱	و ۳۳	و ۳۴	و ۳۵	و ۳۶	و ۳۷	و ۳۸	و ۴۱		۸	۵	
	۱۳		۲۷	و ۲۱	و ۲۲	و ۲۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳۶		۱	۱۲	

عرض البلد نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ه نوشته شده و علامت دقائق برقوم هندسه مثلا اگر در کدام خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهل دقیقه باید فهمید و بجائیکه این علامت است ه ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه تصور توان کرد و هکذا تا آخر و چون منظور است که رساله عام فهم باشد لهذا اصطلاح رقوم نجومی مرقوم نشد و چون از هر ماه همگیں چند تاریخ مرقوم شد پس تاریخهای که ذکر آن متروک شده طلوع و غروب نصف اول آن تاریخهای متروکه موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع و غروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت و اگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نموده حصه رسد برای تاریخهای متروکه تعیین باید کرد * قاعده * دستور است که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد آنرا هرگاه از دوازده کم کنند آنچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را از دوازده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلا اگر طلوع بر شش ساعت و چهل دقیقه باشد اگر آنرا از دوازده کاهند پنج ساعت و بیست دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود ❊ قاعده دیگر ❊ هر قدر که طلوع آفتاب است
اگر آنرا دو چند کنند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب
است اگر آنرا دو چند کنند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون
بنابر دریافت طلوع و غروب شمس ثابت در یافت عرض البلد شد
لهذا باجمال از ماهیت آن و بعد ازان جدولی حاوی عرض البلد
بعضی از مکانات مشهوره هندوستان بقلم می آید بدانکه اهل
هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را درجه
نام نهند باز هر درجه را شصت حصه کنند و حصه شصتم را دقیقه
گویند و همچنین تقسیم دقیقه بثانیه و ثالثه تا عاشره است لاکن
اینجا حاجت به تفصیل ان نیست و یک دایره عظیمه بر فلک
ثامن فرض می کنند وانرا معدل النهار نام نهند و هرگاه آفتاب بران
دایره می رسد شبانه روز مساوی می گردد و ان در هر سال
دو بار اتفاق می افتد که یکی را اعتدال خریفی گویند و دیگری را
اعتدال ربیعی پس اگر فرض کنند همان دایره عظیمه را که کره
زمین را قطع کند پس خطیکه از قطع کردن ان دایره بر زمین
پیدا شود آنرا خط استوا گویند و بلادیکه عین بر سر خط واقع اند
انجا همیشه شبانه روز مساوی باشد و زمانه انجا مدام مثل زمانه ایام
بهار باشد و این بلاد را هیچ عرض نیست و بلاد دیگر جانب

تتمه از صفحهٔ ۳۰۵

جدول طول البلد و عرض البلد بلاد مشهور هندوستان و بعضی ممالک ولایات دیگر که در مجموع آن طول البلد مشرقی و عرض البلاد شمالی است

نام بلاد	طول البلد		عرض البلد		نام بلاد	طول البلد		عرض البلد		نام بلاد	طول البلد		عرض البلد		نام بلاد	طول البلد		عرض البلد	
	جه	قه	جه	قه		جه	قه	جه	قه		جه	قه	جه	قه		جه	قه	جه	قه
اتاوه	۷۸	۵۹	۲۶	۵۲	بهوپال	۷۷	۲۵	۲۳	۱۳	سلطان پور اوده	۸۲	+	۲۶	۱۸	گورکهپور	۸۳	۱۹	۲۶	۵۰
اجیمر	۷۳	۳۱	۲۶	۳۰	پیانه	۷۷	۱۵	۲۶	۵۷	سلهت	۹۱	۵۰	۲۳	۵۹	لاهور	۷۳	۲۶	۳۱	۲۷
أجین	۷۵	۳۹	۲۳	۹	بیجاپور	۷۵	۳۶	۱۶	۳۸	سمله	۷۷	۸	۳۱	×	لدهیانه	۷۵	۵۸	۳۰	۳۲
احمدآباد	۷۲	۳۳	۲۳	۱	بیربهوم	۸۷	۳۶	۲۳	۳۸	سهارن پور	۷۷	۳۱	۲۹	۵۵	لکهنو	۸۰	۵۸	۲۶	۵۳
احمدنگر	۷۴	۵۰	۱۹	۱۰	ترهت	۸۵	۲۷	۲۶	۱۳	سهسرام	۸۳	۵۵	۲۳	۵۶	متهرا	۷۷	۳۸	۲۷	۳۵
آرکات	۷۹	۲۱	۱۲	۵۴	جالون	۷۹	۲۰	۲۶	۱۵	سهسوان	۷۸	۳۲	۲۸	۸	مدینه منوره	۳۹	۳۳	۲۵	۲۸
اصفهان	۵۱	۳۶	۳۲	۳۵	جبل پور	۸۰	+	۲۳	۱۳	سهور	۷۲	۴	۲۱	۳۰	مرادآباد	۷۸	۳۸	۲۸	۵۰
اعظم گره	۸۳	۸	۱۳	۲۶	جله	۳۹	۱۳	۲۱	۲۸	سیتاپور اوده	۸۰	۳۳	۲۷	۳۳	مرزاپور	۸۲	۳۵	۲۵	۱۰
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بهرت پور	۷۷	۳۲	۲۷	۱۲	سگولی	۸۳	۳۸	۲۶	۳۸	کوته	۷۵	۵۶	۲۵	۹	یارکند	۷۶	+	۳۸	۹

شمال یا جنوب ازان خط منحرف اند پس قوسیکه از بلده
منحرف تا خط مذکور است آن قوس عرض البلد است و اگر
انحراف جانب شمال است عرض البلد شمالی گویند و اگر
جانب جنوب است عرض البلد جنوبی نامند و معموری عالم
تمام سمت شمال خط استوا است و جانب جنوب بعضی
جزایر اند و بس و درین جدول عرض البلد اکثر بلاد و ممالک
هندوستان مرقوم می شود و مکاناتی که درین جدول نباشند
عرض البلد آن هر بلدیکه قریب تر ازان باشد و عرض البلد آن
در جدول موجود است همان مقدار فرض باید کرد که برای استخراج
طلوع و غروب وغیره کافی خواهد بود و یکی از اصطلاح اینجا
طول البلد است تشریح ان بر وقت دیگر گذاشته اینجا
همراه عرض البلد در یک جدول ذکر کرده می شود و بالفعل بطریق
علوم متعارفه تسلیم باید کرد که اینهم یک چیزی است و
جدول عرض البلد و طول البلد در صفحهٔ آینده مرقوم است
باید دانست که پیشتر مذکور شده که شبانه روز نامسگین
بیست و چهار ساعت است و ساعت را بهندی گهنته گویند و آنرا
بر شصت تقسیم کنند و حصه شصتم ساعت را دقیقه گویند
و بانگریزی آنرا منت نامند واین دقیقه را هم شصت حصه

کنند و حصه شصتم آنرا ثانیه نامند و بانگریزی آنرا سکند
گویند و این ثانیه را شصت حصه نمایند و حصه شصتم آنرا ثالثه
گویند و همچنین تا عاشره تقسیم کرده اند لاکن اینهمه تقسیمات
یعنی بعد از دقیقه بجز محاسبین ارصاد و زیجات کار آمد کسی
نیست و اهالی هند شبانه روز را به شصت حصه تقسیم کنند
و حصه شصتم آنرا گهری نام نهند پس دو نیم گهری را یک
ساعت باشد و گهری را هم شصت حصه کنند و حصه شصتم
را پل نامند پس دو نیم پل را یک دقیقه باشد و پل را
هم شصت حصه کنند و حصه شصتم را بپل نام نهند و در عرف
ساعت به گهری هم اطلاق یابد لاکن آنرا ساعت عرفی گویند
و گهنته را ساعت نجومی و نیز شبانه روز را به هشت جز تقسیم
کنند و هر جز را پاس نام نهند و بهندی آنرا پهر گویند پس چهار
پهر روز را کنند و چهار پهر شب را و مقدار پاسها باعتبار
درازی و کوتاهی شب و روز مختلف میباشد و دانشمندان
هر دیار برای ادراک مقادیر شبانه روز و ضبط اوقات طرق مختلفه ایجاد کرده اند
در هندوستان. طستی مدور کلان برنجی معلق کرده بعد انقضای
هر ساعت عرفی آنرا از چوبی می زنند که آوازان دور تر رسد و هم
خاص و عام از مقدار انقضای شبانه روز مطلع گردد و آنرا

گهڑیال نام نهند و برای ادراک عملهٔ گهڑیال دو وضع ایجاد
یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی مجوف سازند و هر دو بواسطه
یک انبوبهٔ زجاجی ملتصق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد
و هیچ راهی و منفذی از بیرون نکنند مگر اینکه سوراخی باریک
کنند که از یکظرف بظرف دیگر راه دارد و دریکی از ان ریگ
انقدار پر کنند که اگر انرا معکوس کنند از راهی که در انبوبه
است آن ریگ بعرصهٔ یک گهڑی در ظرف دوم در آید که حال
انقضای یک گهڑی دریافته گهڑیال یکضرب عملهٔ گهڑیال زنند
و باز ان ظرف را معکوس کنند و طریقهٔ دیگر اینست که کاسهٔ
از رصاص سازند و بوسط آن سوراخی کنند باین مقدار که اگر کاسه را
در آب نهند آب براه آن سوراخ در یک گهڑی بکاسه در آید
انگاه انکاسه غرق شود و انقضای یک گهڑی معلوم شود و اکثر
عملهٔ گهڑیال آلهٔ اول در سفر بکار دارند و ثانی را در حضر
و در هندوستان قبل از انکه ساعت انگریزی رواج یابد
مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت ملازم
داشتن عملهٔ گهڑیال نداشتند یکی ازین دو آلهها بهم رسانیده
میداشتند و شصت دانه یا سی دانه بطور دانههای تسبیح
در رشتهٔ منتظم کرده موافق طریقهٔ حساب پهرهان دانهها را

از یکطرف بطرف دیگر می بردند، از ان ضبط اوقات میساختند
بلکه الحال هم بعضی کم مایگان و نیز بممالکه رواج گهری ها نیست
باتمیز آن دشوار دانند همچنین عمل آرند و طریقهٔ ضرب
گهریال اینست که بعد از طلوع صبح صادق چون یک ساعت
عرفی گذشت یک ضرب بر گهریال زنند و بعد دو ساعت
دو ضرب و همچنین تا غروب و وقت شب شروع از غروب
کنند و چون هریکی از شب و روز را بر چهار چهار پهر قسمت
کرده اند و مقادیر آن بحسب اختلاف درازی و کوتاهی آن مختلف
می باشد لهذا معمول است که در ایام مساوات یوم و ایام
دو پهر اول و آخر هم در شب و هم در روز هشت هشت
گهری گیرند و دو پهر وسطی هفت هفت گهری که مجموع سی
گهری شد و مجموع شبانه روز شصت گهری و در روز های
دراز دو دو پهر اولین نه نه گهری و دو دو پهر وسطی هشت
هشت گهری که مجموع آن سی و چهار گهری شد و شب را
دو دو پهر اولین هفت هفت گهری و دو دو پهر وسطی شش
شش گهری که مجموع آن بیست و شش گهری شد
و در ایام شبهای دراز عکس آن و ضابطه است که چون
بعد از طلوع فجر گهریها بمقدار یک پهر میشد گهریال زنند

باز همون اعداد گهری های پهر را مکرر زنند و بعد کشت قابیای
یک ضرب دیگر زنند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
بعد از ان که در پهر دوم شروع کردند بعد انقضای یک گهری
بر یک پهر اولا یک ضرب زنند و بعد کشت قابیای یک ضرب دیگر
زنند که معلوم شود یک گهری بر یک پهر گذشت و همچنین
بعد انقضای دو گهری بر یک پهر اول دو ضرب متصل زنند
و بعد کشت قابیای یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
ختم شود آنگاه عدد پهر دو پهر گذشته باز مکرر کنند و بعد کشت
قابیای دو ضرب دیگر زنند که ایما با نقضای دو پهر باشد باز
در پهر سیوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
اعداد سه پهر مکرر کرده بعد کشت قابیای سه ضرب دیگر
باشاره انقضای سه پهر زده در پهر چهارم شروع کنند و بعد
اتمام آن اعداد هر چهار پهر مکرر نموده بهمان نهج بعد توقف قلیل
چهار ضرب زنند و آنرا گجر نام نهند و آن به تمامی روز بعد
غروب باشد و به تمامی شب وقت صبح صادق و بعد از گجر
باز از یک گهری شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
امور از خصوصیات پادشاهی بود منجمله آن یکی اینهم بود
که عدد یک گهری هم از شب و هم از روز بجز گهریال

پادشاهی بدیگر گهریالها نه زده باشند چنانچه این عادت
گهریالیان هنوز باقی است که بجاهای دیگر سوای کارخانهٔ بادشاهی
یک گهری نه نوازند واز دو گهری شروع سازند
و اهال فرنگ آلهٔ ساخته اند مشتمل بر اجزای چند از آهن
وغیره ودران قوت قبض وبسط بر نسبتهای معینه نهاده اند
که اگر یکبار انرا قبض کنند بهیئت ترکیبی خود بخود دران بسطی
بمناسبتی که داشته اند پیدا میشود وبسط ان بصورت تدویری
است یعنی محرک اصال بر خود میگردد و بمناسبتی معین وبالای
آن لوحی مدور از چینی یا طلا و نقره وغیره در وسط آن
سوراخی کرده بواسطهٔ عمودی که بسبب تحریک محرک
اصال آن عمود هم بر خود میگردد از ان سوراخ گذرانیده
تعبیه کردند و بر سر عمود مذکور دو سوزن یکی کلان ودیگری خورد نیز
تعبیه نمودند و طول سوزن کلان مقدار نصف قطر دایره
ایست که بر ان لوح کشیده اند و این هر دو سوزن گرد دایرهٔ آن
لوح میگردند کلان ازان در یک ساعت یکدوره تمام میکند و خورد
در دوازده ساعت یکدوره تمام میکند بر دایرهٔ مذکور هندسه
کنند از یک تا دوازده پس هرگاه سوزن خورد از دوازده
بیک خواهد رسید بالضرور هم سوزن کلان از دوازده حرکت

کرده یک دوره تمام خواهد کرد و باز بر دوازده خواهد رسید و همچنین
سوزن خورد هرگاه از یک بر دو خواهد رسید سوزن کلان دورهٔ
دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دوره تمام خواهد نمود
سوزن کلان دوازده دوره خواهد نمود چه فرض و معین کرده شد که حرکت
خورد دوازدهم حصه حرکت سوزن کلانست و هرگاه عین
وقت نصف النهار یا نصف اللیل هردو سوزن را بر دوازده دارند
پس سوزن خورد از حرکت خود ممیز ساعت خواهد بود و آن هندسه ها
از یک تا دوازده هر قدر زمان گذشته از ساعات خواهند بود
و چون هر ساعت منقسم است بشصت پس مابین هر یک
از علامات ساعات پنج پنج دقیقه خواهد بود لهذا مابین هر دو ساعت
از یک تا دوازده پنج پنج نقطهٔ خورد کرده اند که سوزن کلان
از مرور خود از یک نقطه به نقطهٔ دیگر ممیز دقایق ماضیه باشد
پس هرگاه سوزن کلان مثلا بر عدد شش رسید و شروع
حرکت از دوازده شد لا محاله سوزن خورد مابین دوازده و یک
خواهد بود در ینصورت معلوم شد که سی دقیقه ساعت بعد
از دوازده گذشت و همانند اینست اصل ایجاد این آله که
آنرا انگریزی واچ میگویند و ترجمهٔ آن بلفظ پاس است
بمعنی نگاهبان لاکن الحال در هندوستان آنرا گهری میگویند

و بعضی ساعت نامند از جنس تسمیه شئی باسم محل بعد ازان درین آله صنایع عجیبه بعمل آورند و اکنون در اکثر بلکه تمام‌تر اینقسم آله متحرک جدا جدا برای ساعت و دقایق میدارند و در بعضی متحرک ثانیه و ثالثه هم دارند و برای آن دوایر و سوزن های خورد دیگر بران لوح تعبیه کنند و اوضاع این آله از کمیت و کیفیت و عظم و قصر مختلف و بکثرت است مقدار قصر آن بحدی دیده شد که زیر نگین انگشتر می نهند و عظمت اینچنان است که شنیده شد که قطر ان پنج چهار ذراع بلکه زیاده میباشد و بعضی اقسام چنان هم تیار کردند که در آن جزوی از اجزای اندرونی آن بانقضای ساعت خود بخود بر یکی از اجزای دیگر آن قرع میزنند و آواز می دهد و اینچنین ساعت را کلاک نام نهند یعنی آواز دهنده و همچنین گهریال متعارف هندوستان هم انگریزان در افواج خود از رساله های سوار و پیاده در هر رساله و هم امرای کلان ایشان بر ڈیوڑهی های خود می دارند که نواخت آن هم در ساعت کلاک و هم در گهریال بر ساعت نجومی یعنی گهنته‌ها است و در گهریالها بعد چهار و هشت و دوازده گهان عدد را مکرر کنند و آنرا هم اهل هند گجر نام نهند و بر جهازات انگریزی و غیره از خورد تا کلان طریقهٔ جداگانه جهت حفظ اوقات ملاحان و دیگر عملهٔ جهازات است که زنگلهٔ کلان آویخته اند و رشته باند و از یک تا هشت

شش بار انرا جنبش دهند باین طریق وقتیکه نصف ساعت
بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند و به نواخت یکساعت
دوبار و بر یک ونیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر دو ونیم
ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه ونیم
هفت بار و بر چهار هشت بار وآنرا مکرر کنند باز بر چهار ونیم یکبار
جنبش دهند و بر پنج ونیم دوبار تا هشت بار کامل گردد و باز
مکرر کنند واز هشت ونیم شروع کنند که بهمان نهج اول یکبار
جنبش دهند و بر نهه ساعت دوبار که تا دوازده ساعت
باز هشت بار جنبش شود وآنرا نیز مکرر کنند وبعد از دوازده
باز بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت سه بار در روز
وسه بار در شب جنبش زنگله بعمل آرند واوقات دریافت
نمایند لاکن درین جنبش های زنگله بسبب تکرار ابتداء
اجانب را در فهم آن صعوبت شود وبعد تجاورت آن شکی
باقی نمی ماند ومضمون این بیت گویا برای همین قاعده ضبط شده
* بیت * لیک باید ترا تمیز مدام * تا مکرر چاشت را نگوئی
شام * وزمانه را تقسیمی دیگر است بایام اسبوع یعنی هفته
پس یکهفته هفت شبانه روز را گویند وبرای هریکی از ایام
هفته نامی جداگانه نهاده اند وهریکی ازان منسوب است

بکوکبی از سبعهٔ سیاره بانکه در بعضی السنه آنرا باسمای همان کواکب نام زد کرده اند چنانکه در هندی و انگریزی و اینجا جدولی های ایام هفته در زبان عربی و فارسی و اردو و هندی و انگریزی باشاره انتساب آن بکواکب سبعه مرقوم میگردد

نامهای هفته بعربی	نامهای هفته بفارسی	نامهای هفته باردو	نامهای هفته بهندی	نامهای هفته بانگریزی	کواکب منتسبه
جمعه	آدینه	جمعه	سکربار	فریڈی	زهره
سبت	شنبه	سنیچر	سنیچار	ساترڈی	زحل
احد	یکشنبه	اتوار	ربی بار	سن ڈی	شمس
اثنین	دوشنبه	پیر	سوم بار	منڈی	قمر
ثلثاء	سه شنبه	منگل	منگل بار	ٹیوزڈی	مریخ
اربعاء	چهارشنبه	بدھ	بدھ بار	وڈنسڈی	عطارد
خمیس	پنجشنبه	جمعرات	برہسپت بار	تھرسڈی	مشتری

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفته را مخصوص بعبادت دارند و بزرگ شمارند و دران روز از اکثر کارهای

دنیوی احتراز کنند و از همان روز شروع هفته گیرند نیز و اهل
اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص بعبادت
داشته اند و با ادای صلوة جمعه هر مسلم را باید که از جمله
کارهای دنیوی احتراز کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آن روز را
مخصوص بعبادت دارد که در احادیث صحیحه وارد شده که
در روز جمعه ساعتی از ساعات است که دران روز هیچ کس
هیچ دعائی نکند الا باجابت رسد و درین ساعت اختلاف است
بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است
و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب
اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی
داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آن روز را مخصوص
بعبادت دارد و چنانکه لیلة القدر در لیالی ماه مبارک رمضان
مخفی است تا تمام لیالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت
گذرد و وقتیکه اذان جمعه شود ازان وقت تا انفراغ از صلوة بیع
و شراء و دیگر عقود بر اهل اسلام حرام مطلق است
قال الله تبارک وتعالي واذا نودي الي الصلوة من يوم الجمعة
فاسعوا الي ذكر الله وذروا البيع ✻ یعنی هرگاه ندا بصلوة جمعه
شود سعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلالت

امر بر وجوب خصوص در عبادات از مسلمات مسایل اصول است
گو در تفاصیل آن اختلاف باشد بالجمله شرف و بزرگی این روز
بزرگ کثیر است و بمقامهای خود مذکور یکی از شرف آن
به نسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار
داده شد و درین باب احادیث بسیار آمده و در یکی از
احادیث وارد شده که احتراز کنید از عقد نکاح مابین عیدین یعنی
اگر روز عید جمعه واقع شود پس عقد نکاح مابین هر دو
دوگانه یعنی دوگانه عید و دوگانه جمعه نه بندید و در عوام
شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع
است ظاهرا ماخذ آن همین حدیث باشد که بنا فهمی معانی حدیث
در غیر موضوع له برند وحالانکه خود حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم با ام سلمه رضی الله عنها نکاح در ماه شوال
کرده اند و همچنین نصاری یوم یکشنبه را از اعظم ایام شمارند
و در آن روز اکثر کسان که ثابت قدم بر عقاید خود اند از کارهای
دنیوی احتراز کنند و یهود روز شنبه را مخصوص بعبادت دانند
و نزد ایشان هم گناهی اعظم از توجه آدمی بکار دنیا در روز شنبه
نبوده است و هنود هم شروع هفته از یکشنبه کنند و بنظر
بودن آن روز شمس محترم شمارند لاکن تخصیص این روز

برای عبادت دون ایام آخر مشروع شد ※ مطلب چهارم
از مقصد اول ※ در تحقیق و تعیین زمانه و سال و ماه و تقسیم آن
موافق حرکات یومی نیرین. بطریق شاستر و جوتش اهل هند
باید دانست که مدار گردش روزگار بوقلمون باعتقاد هنود
بر چهار دور است یکی ست جوک دوم ترتیا جوک سیوم
دواپر جوک چهارم کلجوک و هرگاه دور کلجوک تمام شود
باز از سر نو دور ست جوک در آید و منتهای کلجوک
گردد و علی هذا القیاس همیشه احوال جهان برین منوال بود
و از ابتدا و انتها نشانی پیدا نیست و مدت ست جوک
هفده لکهه و بیست و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سداد است و وضیع و شریف
و فقیر و غنی از مسالک راستی و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لکهه سال
عرفی است و ایام ترتیا جوک دوازده لکهه و نود و شش
هزار سال عرفیست و درین زمانه سه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دواپر جوک باشد هشت
لکهه و شصت و چهار هزار سال متداول است و درین عصر

روش جهانیان بر درست کرداری و راست گفتاری است
و عمر طبیعی مردم هزار سال مشهور است و عمر حضرت
آدم و نوح و امثال ایشان که هزار سال و قریب بهزار سال
نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
در آخر دواپر جوک بوده اند عمر اینقدر داشته اند و مدت
دور چهارم یعنی کلجوک چهار لکهه و سی و دو هزار سال
متعارف است و درین دور سه حصه اطوار عالمیان بر
ناراستی و ناورستی است و عمر طبیعی درین عهد صد سال
است و ضابطهٔ ایام هر دور آنست که مقدار کلجوک
هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواپر جوک است و هرگاه
مقدار کلجوک بر دواپر جوک زیاده شود مدت دور تریتا
جوک است و هرگاه مقدار کلجوک بر تریتا جوک زیاده شود
مدت ست جوک میشود و آن بحساب اهل هند تا بحال که تاریخ
هجرت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
یکهزار و دو صد و شصت و سه رسیده است از دور کلجوک
چهار هزار و نه صد و سی و دو سال منقضی گردیده و اتفاق
اهل هند بر آنست که حضرت باری نخست پنج عنصر آفریده
چهار مشهور و پنجم اکاس و بعد ازان شخصی تجر نهادی

دانش نژادی که مسمی به برهما ست باختلاف روایت
از کتم عدم بجلوه‌گاه وجود آورده و او را وسیله آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و برهما انسان را باذن خالق
از کمن خفا بمنصهٔ ظهور آورده چهار گروه ساخت برهمن چهتری
بیس سدر طایفهٔ اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی معنوی بانها مفوض
گردانیده ثانی را برای ریاست و حکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر باوشان داد و وسیلهٔ انتظام عالمیان گردانید
طایفهٔ ثالث را بجهت مزارع و مکاسب و سایر حرف تعین
کرده جماعهٔ رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
و برهمای مذکور کتابی که متضمن صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که انرا بید می نامند و آن صد هزار اشلوک است
و اشلوک عبارت است از چهار چرن و هر چرن کمتر از
یک اچهر و زیاده از بست و شش اچهر نمیباشد و اچهر یک حرف
را میگویند یا دو حرف ثانی ساکن و باتفاق دانایان هند عمر گرامی
این اعجوبة الخلایق که مخترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غیر عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند و هر روزی مشتمل بر چهار هزار دور مذکور

و هر شبی بدستور روز متضمن چهار هزار جوک سطور
و دانشوران برهمن متفق اند که تا اینزمان چندین برهما بعالم
ظهور آمدند و در پردهٔ اختفا خرامیدند و این برهما موجود هزار
و یکم است و از عمر او پنجاه سال و یک روز گذشته شروع
در نصف آخر روز است * فتعالی الله عما یقولون علوا کبیرا *
و شک نیست که مثال ما مردم درین عالم مانند بلدیست
که انجا همه نابینا باشند و فیلی در انجا رسید که هر یک به تحقیق و تجسس
حالش رفت دست کسی بر گوش او افتاد و دست کسی
بر پای او و دست کسی بر خرطوم او و دست کسی بر پشت
او پس بعد اجتماع با هم کسی که گوش او را گرفت گفت
فیل بصورت و بادبانی کلان است و کسیکه پایش بدست آورد
گفت نه بلکه بصورت عمود هست و کسیکه خرطوم بدست
یافت گفت نه بلکه بصورت مشکیزه است و کسیکه تا پشت
او رسید گفت همه حرف بیجا گوئید فیل مرتفعی کلان و بلند است
و با هم بنزاع و پرخاش در تا اخر ماندند و همه غافل از ینکه
فیل ماهیتی دیگر است عالی و بالا از افهام جمله تماشائیان
و هر کس شعبهٔ از تمیز یافته خود را تمیز حقیقی تصور کرد
و دیگری را بی تمیز و نزد ارباب بصیرت شهود جمله انها بی تمیز

و بحیثیت ادراک امری جزئی همه باتمیز و لیکن ابله و ابلد آنکه هیچگونه منشای تمیز نیافته صرف بر تصور باطل خود خود را تمیز حقیقی پندارد * الهم فاهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین * و سنین مروجه ولایت هندوستان باختلاف ممالک و بلدان مختلف اند و شهور و ماهها اگرچه همین اسما که پیشتر در جدول شهور فارسیه و غیره مرقوم شد در اکثر ممالک . و بلدان با اختلاف لهجه رواج دارند که بعضی جا قمری گیرند و بعضی جا شمسی و آنچه در زیجات و تقاویم ممالک مذکور بیشتر رواج تحریر ان است شهور قمری گیرند و سنین شمسی که چون حرکت سنوی قمر به نسبت حرکت سنوی شمس تقریبا ده روز کم است آنرا در سه سال مجتمع ساخته در حوالی سال سیوم یکماه را کم کنند و آنسال سیزده ماهه گیرند و این ماه کم را ملماس و لوند گویند و درین ماه لوند هنود از اکثر کارها احتراز کنند و آنرا داخل سال نشمارند تا اینکه سلاطین و راجگان مواجب ملازمان درین سال بابت یکماه کم دهند پس در حقیقت سال را شمسی دانند و ضابطه ماه لوند اینست که در هر ماه سنکرات یعنی شمسی که دو بار اجتماع شمس و قمر شود ماه قمری

راکه باسم آنماه است کرر گیرند چه بعضی شهور شمسی
سی و دو روزه هم باشد پس اگر مثلا اجتماع بتاریخ اول
یا دوم ماه شمسی شد لامحاله باز بتاریخ سی ام یا سی یکم
اجتماع دیگر خواهد بود چه مقدار ماه قمری کم از سی روز است
و همچو ماهها باستقرا یکی ازین هفت ماه باشد چیت
بیساکهه جیته اساره ساون بهادون کوار و در پنج ماه باقی یعنی
کاتک اگهن ماگهه پوس دو اجتماع واقع نشود پس درین
ماهها لوند نباشد بلکه چون مقدار بعضی ازینها قلیلی از ماه قمری
کم است لهذا امکان دارد که در کدام ازین ماهها یک اجتماع
هم صورت نه بندد پس دران هنگام یکماه کم خواهند کرد
و آنسال که دران چنین اتفاق شود یازده ماهه محسوب گردد
و همچو اتفاق در کم از یکصد و بست سال واقع نگردد
و از سنین آنچه در زیچات و تقویمات مینویسند یکی سمبت
بکرماجیتی است که از جلوس راجه بکرماجیت میگیرند و یکی
ساکها سالواهن است یعنی از جلوس راجه سالواهن گیرند
و شروع این سنین از نصف دوم چیت میشود و بالفعل
در دفاتر تحصیل خراج جمله ریاستهای هندوستان
که از صوبجات دهلی و آگره و اوده و الهاباد بر آمده اند

سال فصلی به تحریر رواج دارد و اصل انسال از عهد جلال الدین اکبر بادشاه ابن همایون بادشاه است و همچنین در مملکت بنگاله شهور شمسی گیرند و شروع سال از بیساکه کنند لاکن در تعداد ایام شهور همیشه اختلاف میباشد که در سالی ماهی سی روزه و همان ماه در سال دیگر سی و یکروزه وعلی هذا القیاس حال تمام شهور است مگر مجموع سال کم و زاید از سیصد و شصت و پنج روز نگیرند الا در سال کبیسه و قاعده آن هنوز معلوم نشد و سال ملقب بسال بنگالی است دوم در ممالک اریسه در شهور بعینه همین طرز مملکت بنگاله است لاکن شروع ماه یکروز پیشتر از شهور بنگالی گیرند و شروع آن از ماه آسن کنند و سال مروجه انجا ملقب بولایتی است و عملی هم گویند و ابتدای این هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است و بنقل فرمانی خاص که ابو الفضل در یکی از مولفات خود نوشته است معلوم میشود که تا زمان اجرای آن در هندوستان بهر مملکت سالی جداگانه در تحریر مروج بود لهذا حکم نافذ شد که در تمام ممالک محروسه همگی یکسال هجری نوشته شود مگر شروع سال از همان ماه کنند که پیشتر می کردند نظر بران در ممالک مغربیه بنظر بودن ماه کوار شروع فصل تحصیل خراج که از همان ماه شروع سال گیرند

انرا ملقب بسال فصلی کردند و در ممالک اریسه بهمین نظر
سال عملی نام نهادند و ولایتی هم گفتند باین نظر که ایجاد اهل ولایت
بود چرا که در هندوستان پادشاه و اتباع او را اهال ولایت میگفتند
چنانچه الحال هم انگریزان را ولایتی گویند و همچنین در ممالک
دکهن هم سال انجا ملقب بفصلی اند و شروع آن از کدام عهد دیگر است
لاکن در بنگاله ملقب به بنگالی اند پس در حقیقت این هر سه سال
یعنی فصلی و بنگالی و عملی هجری است لاکن این سالها شمسی اند
و سال هجری قمری لهذا تا حال اینقدر اختلاف از هجری رو داده
و اختلاف قلیلی که مابین فصلی و بنگالی است بسبب اختلاف
اصطلاح تعداد ایام شهور است و بعضی ناواقفین که سال
بنگالی را شروع از عهد حسین شاه بادشاه بنگاله نوشته اند
غلط است چنانچه مضمون فرمان مذکوره سابق بران دلالت دارد
و ظاهر است که نهصد و شصت و سه هجری که در مابین
سال اینهمه سالها شروع شده با تمام این سالها مطابق بود
چنانچه از حساب معلوم میشود که شروع سال هجری نهصد
و شصت و سه بیست و ششم نومبر سال پانزده صد و پنجاه و پنج
بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم کوار بود
که در دهم سپتمبر سال مذکور افتاده و شروع سال عملی .

نهصد و شصت و سه کم آسن بود که هشتم سبطمبر
سال مذکور شروع شد و شروع سال بنگالی نهصد و شصت و سه
یکم بیساکهه بود که در یازدهم اپرل سال پانزده صد
و پنجاه و شش واقع شد که این اتحاد خصوص در یکزمانه
شروع دلیل قوی بر بودن این سالها هجری است
و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
تا وقت وقوع تفاوت دوازده درجه مابین نیرین تاریخ
اول است و آنرا پروا نامند و چون دوازده درجه ختم شد
پروا ختم گردید و دوج شروع شد تا وقوع تفاوت بست
و چهار درجه همچنین بر نسبت تفاوت دوازده دوازده درجه
یک یک تتهه منتقل شود و تتهه دیگر شروع گردد که تا وقت
اجتماع پانزده تتهه منقضی شود و این پانزده تتهه را پاکهه سودی
و شکل پچهه گویند و بعد از اجتماع شروع به پاکهه دوم شود
که آنرا پاکهه بدی و کرشن پچهه نامند و انهم باز از پروا شروع
شود لاکن دستور است که اگر یک تتهه بعد از طلوع آفتاب
شروع و قبل از غروب منتقل گردید ان تتهه را دران روز
مکرر کنند و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
انتقال پذیرفت آن تتهه را دران روز بشمار نه آرند و اسمی

پانزده گانه تتهه اینانست پروا دوج تیج چوتهه پانچمین چهتهه
ساتمین آتهمین نومین دسمی اکادسی دوادسی
ترودسی چودس پورنمین بعد ازان که پاکهه بدی شروع شود
باز از پروا بدستور شمار کنند لاکن تتهه پانزدهم این پاکهه را
بجای پورنمین اماوس گویند و باز هر تتهه را دو حصه کنند و هر حصه را
نامی جداگانه نهند و انرا کرن گویند و بهدرا هم نامند و آن یازده
است یعنی بب بالب کولب تیتل گر بنج بستی که انرا
بهدرا هم گویند سکنی چتشپد ناک کنستگهن و شمار تتهه‌ها
باین یازده کرن باین حساب است که نصف اخر تتهه چودس
کرشن پچهه را سکنی گویند و اماوس را چتشپد و ناک
و پروا را کنستگهن و بب بعد ازان تا آخر به ترتیب دو دو کرن
مقابل یک یک تتهه فرض کنند که بعد از پروا باز چهار کرن
یعنی سکنی چتشپد ناک کنستگهن شمار نشود و نامین
هفت باقی یعنی بب بالب کولب تیتل گر بنج بستی
دو دو مقابل هر تتهه بشمار آید بهر قدر دور لازم باشد
تا اینکه مقابل نصف اول چودس بدی یعنی کرشن پچهه
بستی خواهد آمد و باز از نصف اخر چودس مذکور سکنی
و اماوس چتشپد و ناک و پروا کنستگهن و بب و باز همان

حساب اول و ورای آن این تتهها را نامی دیگر است
که سه سه تتهه را بیک نام ملقب کرده اند تا وقت
پیچکونه حساب خصوص در امور سعد و نحس سهولتی
رو دهد و آن اینست نندا بهدرا جیا رکتا پورنا و حسابش
اینست که تته اول و ششم و یازدهم نندا باشد و دوم و هفتم
و دوازدهم بهدرا و سیوم و هشتم و سیزدهم جیا و چهارم
و نهم و چهاردهم رکتا و پنجم و دهم و پانزدهم پورنا و پیشتر
در ذکر منازل قمر اشاره کرده شد که هنود همگی بست و هفت
منزل گیرند و انرا نچهتر نام نهند و آن اسمهای بست و هفتگانه
نچهتر اینست اسنی بهرنی کرتکا روهنی مرگشرا اردرا
پنروس پشیا اشلیشا مگها پوربا پهالگنی اترا پهالگنی هستا
چترا سواتی وشاکها انورادها جیستها مول پورباشاڈها اتراشاڈها
شرون دهنشتها ستبهکها پوربابهادرپد اترابهادرپد
ریوتی و باید دانست که نچهتر هم مثل تتهه نظر بسرعت و
بطوء سیر قمر گاهی در یک روز دو واقع شود و گاهی یکی هم تمام نگردد
و حسابی دیگر است که بهست یک تتهه شمسی را از بهست قمری
کم کنند و انچه باقی ماند از زمانهٔ قمر انرا جوگ نام نهند و آنرا
هم مثل نچهتر بست و هفت شمره نموده اند و برای هر یکی

نامی جداگانه وضع ساخته و مثال تتهه و نچهتر جوگ هم در بعضی
ایام در یک روز دو انتقال پذیرند و بعضی گاه در یک روز
یک هم منتقل نشود لاکن انتقال جوگ در دیگر روز کمتر
اتفاق افتد و اسمای بست و هفتگانه آن اینست . بکهنبهه
پریتی آیشمان سوبهاک شوبهن اتی گند سکرما دهرتی
شول گند بردهی دهرب بیاگهات هرشن بجر اسدهک
وتی پات بریان پرگهه شیو سادهیه سدهیه شبهه
شکل برهمه اندر بیدهرتی واضح باد که ادراک سعد و نحس
اوقات و طالع مردم و جمیع متعلقات آن و ترتیب زایچه
بطرز نجوم هنود هم محول و موقوف بر دریافت این جمله
تقسیمات است که باجتماع و اتفاق یکی بادیگری و مفارقت
و مباعدت آن نتایج برآرند و حکم کنند * مقصد دوم از رساله
اول از رسایل بیست و پا * در بیان سعد و نحس و اصل و
ماهیت آن و آن مشتمل است بر سه مطالب * مطلب اول
در کلام کلی در باب سعد و نحس بطریق عقل و نجوم و هم
نقل از احادیث نبوی علی صاحبها الصلواة والسلام بی حجاب
است اینکه وضعی از اوضاع علوی از جنس حرکات کواکب
و اجتماع و اقتران و دیگر کیفیات آنها یا حادثه از حوادث سفلی

از جنس جوارح طیور و ظباء و غیر آن یا موجب خیر و برکت به نسبت ماست موصل بمنافع و فواید در انفس و اموال یا باعث حدوث قبایح و مساوی منجر به نقصانات و مضار جانی و مالی اول معبر بسعد است و دوم معبر به نحس و ازینجا پی توان برد که در عالم چیزی خواه از مواد علوی باشد یا سفلی بالذات سعادت و نحوست نداشته است الا بنظر صفات و عوارض که حرکات و اوضاع آنها باشد و ظاهر است که اگر چیزی بالذات سعادت دارد دیگری را ضرر رسیدن ازو محال باشد و اگر بالذات نحوست دارد وجود خودش به تهلکه افتد درینصورت اطلاق سعد و نحس بر ذات چیزی به تجوز باشد از قبیل اطلاق حال بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعد اکبر است و زحل نحس اکبر است بهمین معنی است و ازینجا خدشهٔ اینمعنی که در علم حکمت ثابت شده است که جسمهای فلکی خیر محض اند پس زحل را نحس محض گفتن چگونه سزد رفع شد و امام فخر الدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العلوم بر دفع این شبهه تقریری آورده که میفرماید تحقیق آنست که امیخته شدن عناصر هرچند سبب کمال حال مرکبات است لاکن موجب نقصان حال بسایط زیرا که آن جسمهای بسیط را بدبود که از چیزهای

طبیعی خود بیرون افتد و کیفیتهای طبیعی آن متغیر شود و اینهم حالهای
ناطبیعی است و چون این معلوم شد گوئیم اثر نحوست زحل
نسبت با مرکبات است زیرا که چون او مست برودت
و خرابی باشد لاجرم مرکبات را از آن نقصان بلکه بطلان باشد
لاکن آن نسبت با بسایط سعد محض باشد زیرا که چون ترکیب
باطل گردد هر یک از بسایط بحالت اصلی خود شود و آن
سعادت حال او بود و علی هذا مشتری سعد است نسبت
با مرکبات و نحس است نسبت با بسایط پس معلوم شد
که اجرام فلکی را آنچه اعتبار نحس توان گفت انتهی : امری را
از بین اوضاع علوی و حوادث سفلی خواه موضوع جهت
خیر و برکت و قبایح و مساوی باشد یا نباشد قبل از وقوع آن
بقرینه اختیاریه ارباب علم که مؤثر است را علامت آثار قرار داده اند
یا بهیچیک مناسبتی لفظی و معنوی دیگر باعث خیری یا سوئی
تصمیم کنند مخبر بفال و طیره دانسته و نتیجه تصور و فهم را تفأل
و تطیر گویند و فال لفظ عام است که نیک و بد هر دو را شامل است
و باشتقاق یکی از آن تخصیص ندارد و اثر اشگون و شگون
گویند که اینهم هر دو لفظ لغه مخصوص بفال نیک است و در محاوره
اهل هند بد را هم مضاف بان سازند و تحقیق فال عام تصور

کنند و طیره خاص است بفال بد وگاهی انرا هم بفال نیک
استعمال کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلواة والسلام
فال بر فال نیک و طیره بر فال بد اطلاق یابد بالجمله فال و طیره
به نسبت سعد و نحس عام است که اطلاق ثانی بر حال
موضوعهٔ سعادت و نحوست است و در اول وضع سابق را
مداخلت نیست و منشاء ترتب آثار بران باوصف عدم
وضع اینست که درین عالم اسباب بتجربه دانسته اند
که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود ان بوقوع می رسد و نیز
بقاعدهٔ معینهٔ کما مقتضی اینکه هیولای عالم واحد است البته
یکی از موجودات را با دیگری و همچنین اوضاع و اسباب
انهار ابا آخر مناسبتی هست پس ممکن که از گیاه ذی طبایع
سالیمه پی بان توانند برد و ملا جلال در یکی از رسایل خود
میفرماید تصور نکنی که تعبیر مخصوص بصور نومیه است هرچه در
بیداری می بینی یا می شنوی یا ملاحظه میکنی رسایل حق اند
و هریک رسالتی مبهم مانند قاعدهٔ خلق آنست که اگر کسی
سخن بی تقریب میگوید از اعتبار نمی کنند و حال آنکه
ازان بیشتر اعتبار می باید گرفت ※ وکاین من آیة فی السموات
والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون ※ از شیخ سعدالدین

نحوی ماثور است که روزی با سته های بعضی از اصحاب
بضیافت میرفتند و در راه ضفدعی پیش پای مرکب ایشان
آمد شیخ فی الحال از ان صوب مراجعت نمود و بان
ضیافت نرفت بعد ازان معلوم شد که جمعی که دران ضیافت
بودند بهدم خانه هلاک شدند انتهی چون لفظ ضفدع بصورت
ظاهرش مرکب است از دو جزو یعنی ضف و دع پس شیخ
وقت روانگی در ضیافت چون ضفدع بپای مرکبش رسید
پی برد بایمعنی که این اشارت است بانکه ضیافت را ترک
کن که ضف از ضیف برآورد که مهمان است و معنی دع بگذار است
پس معلوم شد که در تفال و تطیر بودن اسباب ان حال
فاعلیه موثرات لازم نیست بلکه از علامات و امارات ان نیز
باشند و همچنان گویند که ممکن است که فقط فهم و تصور
خیر باشر از چیزی علت حدوث آن گردد و از پیشتر خود آن
امر نه علت مفهوم نه باشد نه علامت آن و ازینجا است
که میگویند که از هیچیک امر فال بد نباید گرفت و همیشه بفال
نیک میباید گرائید و مشهور است * مصرع * مزن فال بد کاورد
حال بد * و در احادیث نبویه هم ممانعت از تطیر او عمل
آنحضرت به تفأل بسیار وارد شده چنانچه در قصهٔ هجرت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که همراه آنحضرت
از مکه بر آمدند کفار قریش بریدهٔ اسلمی را به تعاقب
فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از و
پرسیدند چه نام داری او گفت بریده آنحضرت از مادهٔ
اشتقاق آن تفال فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفت * قد برد امرنا و صلح * یعنی خوشی و خنکی باو کار
ما را که آخر روی بصلاحیت دارد و باز فرمود از کدام قبیلهٔ گفت
از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام
بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی
نصیب و حصهٔ خود از اسلام الی آخر الروایته که مآل آن این بود
که بریده و همراهیانش ایمان آوردند بآنحضرت چنانچه برای
تاثیرات ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند
که انرا اول و دوم و سیوم و چهارم تعبیر کنند مثلا میگویند
که فلان چیز در درجهٔ اول حار است یعنی باستعمال آن اهل
امزجهٔ معتدله را کیفیتی زاید از حرارت بر مزاج محسوس
نمیشود و در درجهٔ دوم حار است یعنی کیفیت زاید باستعمال آن
پیدا میشود لاکن ضرر نمیکند و بدرجهٔ سیوم حار است یعنی باستعمال
آن کیفیت زاید که بدرجهٔ تضرر رسد پیدا میشود لاکن ضرر

آن منجر بهلاکت نیست و بدرجه چهارم ضار است یعنی ضرر آن منجر
بهلاکت است و هر یکی ازین درجات را باز سه درجه
کرده اند یعنی اعلی و ادنی و متوسط همچنین میباید که اشیائیکه
موثر بسعادت و نحوست اند برای آن هم مراتب و درجات
باشد و چنانچه تاثیرات مقرره اغذیه و ادویه آنچه بعد تجربه در کتب
طب نوشته اند بعضی از آنها در بعضی ازمنه و امزجه یافته
نمیشود و از بعضی اشیا گاهی تخلف نمیکند مثلا کیفیات درجه
چهارم که موت است یا تاثیرات سقمونیا و نظایر آن
که کیفیت اسهال است گاهی از ان تخلف نمیپذیرد و تخلف
تاثیرات از بعضی موثرات که معلوم و مدرک نمیگردد
منشای آن یا اینست که کیفیتی مضاد آن در مزاج شخص
یا از زمان و مکان حادث شود که مبطل اثر آن گردد یا آن
تاثیرات اکثریه و بنظر خصوصیت امزجه و ازمنه و امکنه بود
که مجرب به تعمیم بیان ساخت یا خود غلط فهمید همچنین حال
تاثیرات سعد و نحس بعینه تصور باید کرد و ازینجا است که
بدرک و تمیز آن ادراک و تجربه طبایع سلیمه که قلب صافی و
مطمئن و غیر پراگنده بتعلقات بی معنی و نا غنیمت بکار و رات
لایعنی دارند معتبر است و یکی از ادله سعادت و نحوست

مواد معنای که بعرف رایج است منجر یا متضمن است که تالیف اجزای
چیزی با تناسب یکی با دیگری یا بوضع آن مقابل چیزی دیگر نزد
طبایع سلیمه مناسب یا غیر مناسب آید مثلا در خانه طول موافق
عرض نباشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نا قدر یا دار منظر صحن
غیر مناسب یا صحن منظر دار غیر مرضی افتد و علی هذا در اشیای
دیگر و همچنین عکس آن چه نتیجه نحوست سوای رسیدن ضرری
بانفس و اموال و نتیجهٔ سعادت علاوهٔ وقوع خیر و برکت های
سبیل التقابل همین است که بدان اسباب المی و انقباضی
یا سروری و انبساطی بتفاوت راه یابد و آن خود در مناسبات
و غیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از احادیث نبوی درین باب
وارد شده بعضی از آن مرقوم میگردد ابی داود از بریده رضی الله عنه
روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فال بد نمیگرفت بچیزی و هرگاه عاملی بر جائی گماشت نامش
میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت
آن بر چهرهٔ مبارک معلوم میشد و اگر کراهش می آمد کراهت
آن بر چهرهٔ مبارک محسوس میشد و اگر بموضعی وارد میشد
نام آن موضع میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد
و مسرت آن بر چهرهٔ مبارک می نمود و اگر کراهش می آمد

کراهت آن به چهرهٔ مبارک نمودار میشد مراد حدیث اینست
که اگر شخصی را بجای میفرستاد مثلا اگر نام او سعید است
تفاؤل میفرمود بسعادت آن و همچنین با اماکن و کذلک
از نام قریه تفاؤل میکرد و مراد از ینکه فال بد نگرفت یا اینست که
عمل بر آن نمی نمود یا اینکه کمتر میگرفت و ترمذی از انس رضی الله عنه
روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر بحاجتی
بر می آمد و درین هنگام او از یا راشد یا نجیح میشنید مسرور
میشد یعنی تفاؤل میفرمود برشد و نجاح آن امر و تتمهٔ حدیثی که
ابوداؤد از عروة بن عامر قرشی روایت کرده اینست
که اگر کسی از شما فال بد گیرد باید که بخواند* اللهم لایاتي
بالحسنات الا انت ولا یدفع بالسیئات الا انت ولا حول ولا قوة
الا بک* و ابوداؤد و ترمذی از عبد الله بن مسعود می آرند
که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم فال بد گرفتن شرک
است و نیست از ما چیزی مگر اینکه الله تعالی بتوکل آنرا دور
میکند انتهی یعنی هر ضرری که از تطیر ممکن الوقوع باشد بالضرور
از مسلمانان بسبب توکل دور مینماید ترمذی میگوید که در رای
ین جملهٔ اخیر اینکه حدیث قول ابن مسعود است و بخاری
و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ

از انس رضی الله روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه
وسلم که نیست نحوست مگر در اسپ و زن و خانه و در
روایت دیگر اینست که ذکر نحوست روبروی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نمودند فرمود که اگر نحوستی هست پس
در خانه و زن و اسپ است و در روایت سهیل بن سعد
اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که اگر نحوستی
هست در چیزی پس در اسپ و زن و مسکن است
این حدیث را بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث
موطا و مسلم و نسائی در سرای و خانه و اسپ واقع
گردیده و ترمذی از حکیم بن معویه روایت میکند که گفت
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود نیست
نحوست در چیزی و گاهی یمن پیدا شود در خانه و زن و اسپ
و ابوداؤد از انس رضی الله عنه روایت میکند که گفت
مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و انجا کثیر بود عدد ما و کثیر
بود اموال ما پس نقل کردیم در خانهٔ دیگر و انجا کم شد عدد
ما و کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
بگذارید آنخانه را که بد است و در موطا از یحیی بن سعید همچنین
روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد

و شکایت از مسکنی که انجا نقل کرده بود نمود آنحضرت
فرمود بگذار آنرا که بد است باختلاف الفاظ و نیز روایت
است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کسیکه بر آمد باراده سفر و باز گردید بفال بد پس کافر شد
بآنچه نازل کرده شد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر روایت
آنکسیکه باز ماند بسبب فال بد از حاجتش پس شریک
گردانید خدا را عرض کردند یا رسول الله پس کفارهٔ آن
چیست فرمود * اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک
و لا اله غیرک * اینهمه احادیث از جامع الاصول است
باستثنای حدیث اخیر که از جامع کبیر منقول شده و درین
باب احادیث کثیره وارد شده اند که ضمیمهٔ ازان بنقل
در آمد شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در ما ثبت
من السنة میفرماید در بعض احادیث نفی فال بد و نهی از اعتقاد
آن مطلقا وارد شده و از بعضی ثبوت آن در شان زن
و دابه و خانه بصیغهٔ جزم خواه اتصال یا آنچه بود از امرها بایسته واضح
میشود و ایهام در معنی نفی و نهی است یا بصیغهٔ مشروط مثلا
باینطور که اگر می بود پس در همین اشیا می بود کما [illegible]
و مراد آن و ضرر از آن اتفاق است [illegible]

نیست واگر می بود پس این اشیا مظنه و محل آن بود چنانکه
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که اگر چیزی می بود
که سبقت بگیرد بر تقدیر پس نظر بد می بود و از حدیث
عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما نفی آن بصراحت
آمده پس وجه تطبیق اینست که تأثیر بالذات منفی است
و موثر در جمله اشیا خداوند تعالی است و هر چیز بخلق و تقدیر
اوست و اثبات آن درین اشیا بر سبیل جریان
عادت او تعالی است که درین اشیا خلق نموده و آنرا
اسباب عادی قرار داده چنانچه آتش را سبب احراق
گردانیده پس نفی راجع است طرف تأثیر بالذات
و اثبات بحسب عادت است و حکمت در تخصیص این اشیاء
یعنی زن و خانه و اسپ در علم شارع است و گفته اند
که نحوست زن بسبب ناشزه بودنش به شوهر خودش
و عدم اطاعت او مر او را است و نحوست خانه بسبب تنگی آن
و همسایهٔ بد و عدم طیب هوای او و نحوست اسپ بسبب سرکشی
و گرانی قیمت و ناموافقت او بمصلحتی است انتهی و در بعضی
احادیث وارد شده که اسپی که یکی از قوایم او در لون مخالف
سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بران احتراز باید

والله اعلم بالحقیقه با وصف تضاد مضامین احادیث وارده درین باب چنانکه آنفا نقلا عن ما ثبت من السنة گذشت آرای اکثر علما در وجه تطبیق همین است که چیزی را بجز ذات پروردگار مستقل در تاثیر فهمیدن ممنوع است پس نفی و ابطال اثر آن از همین جنس است تا عوام بغلط نیفتند و این اشیا را از نجوم و بواعث فال و طیره موثر حقیقی نفهمند و الا در باب تفال و تطیر چنانکه نبذی از ان ذکر یافت احادیث کثیره مرویست و سلف صالح در اختیارات ایام از سفر و ازدواج و اعمال و دعوات سعد و نحس را اعتبار کرده اند و موید اینمعنی که نفی و ابطال اثر آن بنظر حفاظت عقاید عوام است بخاطر این کمترین میگذرد ویمکن که ارباب طبایع سلیمه آنرا قبول دارند یعنی در اکثر احادیث ابطال اثر تطیر و نحوست آن وارد شده نه تفال با آنکه خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تفال فرموده اند چنانکه گذشت و ظاهر است که عوام بخوف ضرر امکان دارد که اشیاء باعث آنرا موثر حقیقی فهمند و آنرا بدان نهج تعظیم و تکریم سازند چنانچه در وقت اضطرار حرکات اکثر عوام باین طریق مشاهده میشود بخلاف عکس آن پس ضرر ضرر آن بعقاید عوام در اول بنسبت

ثانی اغلب و اکثر است و لهذا در شرع تشدد و در مذمت این فن
و ابطال تاثیر به تخصیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود
پس بطلان اثر هر دو از خیر و شر منظور و مراد می بود پس این
تخصیص را نفعی نیست علاوه ازانکه خود آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تفأل میفرمود و الله اعلم بحقیقة الحال بالجمله چون ادراک
اسباب تاثیرات نجوم کماحقه امریست بس صعب و دشوار
پس تقید بدان با وصف صعوبت ان موجب هرج کلی در نظم
عالم است و بالفرض اگر تاثیرات آن موافق ادراک
ما باشد پس احتراز از ان با وصف صعوبت دریافت بنا بر
دفع ضرر یا اختیار آن بنا بر جلب نفع از وسعت و طاقت بشری خارج
است و اگر حکم باستحاله نباشد در صعوبتش شکی نیست
پس امتناع از تقید بدان چنانکه شارع علیه الصلوة و السلام
فرموده عین مصلحت است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه
توغل بعلم نجوم ننموده اند و حکمای برطانیه هم قاطبة مقید بان
نبوده اند و بسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند
و منشای اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان
نیز پیروی خواص کردند و یکی از صعوبتهای آن اینست
که اکثری از تاثیرات بنظر اشخاص و ازمنه و امکنه و غیر

یا

اوضاع موثر است مختلف است چنانچه از قول امام فخرالدین رازی
که پیشتر مذکور شد هم اینمعنی مستنبط است پس جایز است
که چیزی نسبت به شخصی یمن داشته باشد و نسبت
بدیگری شوم باشد یا بالعکس چنانچه نسبت به بعضی جواهرات
مثل الماس و نیلم و غیره میگویند که برای بعضی اشخاص
موجب خیر و برکت گردد و برای بعضی آفت بود و پس ادراک
اینجو امور موقوف و موکول بر تجربه اذکیا و اشخاصی با طبایع
سلیمه است یا مدار آن بر نقل از اسلاف است و بس
و لهذا تقیید بدان منجر بخطا شود و باعث هرج در امور نظام
و هم موجب خرابی عقاید عوام است پس مقتضای سیاست رای
آنست که همیشه نظر به عنایت پروردگار داشته و توکل در هر امر
بر ذات پاک او باشد که جالب نفع و دفع مضار از همچو امور
با وصف عقیدت مضمون صداقت مشحون لا راد لفضله
وجف القلم بما هو کائن و لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت
عسیر بلکه محال است و احیانا اگر امری موجب وسوسه
قلب باشد از آن احتراز نماید مثلا خانه باشد که بتجربه ضررهای
آن معاینه شده آنرا ترک کند یا بیع سازد و همچنین در امور
دیگر تا موجب رفع آن وسوسه شود که کدورت شبهه و وقوع

وسوسه در قالب هم یکی از آثار نحوست اوست بالجمله
در همچو امور نفعی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
متصور نیست و درین باب نافع تر علم اختیارات است
و آن عبارت است از دریافت اوقات و ازمنهٔ سعد
و نحس و اوقاتی که احتراز در ان از ابتدای امور واجب است
و اوقاتیکه در ان مباشرت امور مستحب است یا باین باین
است پس باید دانست که هر وقت را نسبتی خاص
است به بعض امور از خیریت و به بعض از ان بشریت
و آن معتبر است بحسب بودن شمس در بروج و قمر
در منازل و اوضاع واقعه ما بین آنها از مقابله و تربیع
و تسدیس و غیر ان تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
اینحالات امتیاز برای امری مقصود است از سفر و بنا
و قطع ثوب و غیر ان و منافع آن بر کسی مخفی نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقلا عن مفتاح السعادة مولی
ابو الخیر بیان نموده و ضبط و نقل این علم هم به تفصیل و تشریح
جمله اصطلاحات آن از موضوع این رساله خارج میشود لهذا
احکام انرا در همگی دو مطلب آینده یعنی مطلب دوم و سوم
بیان ساخت * مطلب دوم از مقصد دوم * در اختیارات ایام

منقول از علمای اهل اسلام اعم از اینکه اصل ماخذ آن احادیث نبویه و ارشادات ائمهٔ اطهار علیهم السلام باشد یا به تفریع بر قواعد نجومیه باشد و درین مطلب دو فصل است

* فصل اول* در بیان آنچه درین باب از علما و کتب اهل سنت مرویست بدانکه تقیید بوقت و زمانهٔ نیک برای امور عظام از سفر و ازدواج و احتراز از بعض آنها مثل وقت بودن قمر در عقرب و از ایام محاق وغیر ذلک از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است چنانچه بعضی از علما بدان تصریح نموده اند در وظایف النبی مینویسد کسیکه اراده سفر کند مسنون است که نماز استخاره هفت بار یا سه بار بخواند چنانچه در وظایف صلوة مسنونه ذکر آن گذشت پس بعد خواندن نماز استخاره اگر انشراح صدر و انفساح قلب حاصل شود از دو شنبه و پنجشنبه برای سفر اختیار کند و از ایام منهیه شهر که نحس مستمره در دهر اند و از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است اجتناب کند که سیوم و پنجم و سیزدهم و بست ویکم و بست چهارم و بست پنجم است و هر چهار شنبه آخر شهر و ایام محاق و ایامیکه دران قمر در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات وقت چاشت

وقت خاص و احتراز کند از وقت عشی و بعد زوال و سفر نکند الا
بهمراهی رفقا و بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی
علمای دیگر نیز احتراز از ایامیکه دران قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند
و اکثر محدثین انکار از همچنین احتراز است نموده اند بلکه برعکس
ان اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانند و اصل همان
است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانه
را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع بخشیده او تعالی
باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احتراز از جمله کارها
بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور
از ائمه اطهار است و درین باب احادیث کثیره بر طریقهٔ ایشان
مروی است و اهل نجوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب
را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق نجوم هندوان اثری
ازان نیست و چون نظر باین حکم که متضمن احتراز است از
مباشرت کار در ایامیکه قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت
و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد باید دانست که
مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قلب العقرب که هیجدهم
از منازل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود در صورت
اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد و اگر ثانی مراد است

پس زمانه آن تقریبا دو شبانه روز و ثلث آن باشد زیرا که همین قدر مدت بودن ماه در یک برج است و بالفعل مشهور و متعارف همین امر ثانی است یعنی زمانه قیام قمر در برج عقرب و چون ثانی حاوی اول است لهذا اعتنا بهمان سو مناسب و شاید که اول در تاثیر اقوی از ثانی باشد علی ای حال واقع شدن این وضع در هر ماه یکبار لازم است و شروع نحوست قمر در عقرب از وقت بودن طریقه است و ان منزلی از منازل قمر است که بالای عقرب واقع است پس یکشبانه روز تقریبا پیش از آمدن در عقرب قمر دران داخل شود و بعضی کسان انرا زیاده تر از زمانه بودن قمر در عقرب منحوس شمارند و بعضی گویند نحوست از ابتدای طریقه تا گذشتن قمر از قلب العقرب ست و بعد ازان نحوست نیست والله اعلم بالصواب و قواعد جهت دریافت انتقال قمر در بروج دوازده گانه مقرر کرده اند لاکن آن حساب تقریبی است چنانچه یکی ازان اینست که هر تاریخ ماه قمری که دران قیام بیکی از بروج معلوم کردن باشد انرا دو چندان کرده پنج عدد بران دیگر افزایند و انروز شمس در هر برج که باشد از اعداد مجتمعهٔ مذکور که از دو چندان کردن تاریخ قمری و اضافهٔ

پانجصد و دیگر حاصل شده است پانج پانج صد و هر برج بگذارند منتهی بهر برجی که شود قمر در همان برج خواهد بود و در این برج اخیر با پانجصد و یا کمتر از آن خواهد رسید باید که آنرا در شش ضرب کنند آنچه حاصل ضرب است همان قدر درجات از آن برج قمر طی کرده باشد و بهمین حساب بودن قمر در عقرب واضح خواهد شد و یکی از اعاظم علمای منجمین از متاخرین در یکی از تالیفات خود میفرماید که مشهور است که هرگاه ماه در عقرب باشد آن تاریخها نحس است بیع و شرا و تزویج و سفر در آن نباید کرد و ترتیب دانستن قمر در عقرب در میان اهل هند آنست که در ماه کاتک بتاریخ اول و دوم و سیوم شهر قمری ماه در برج عقرب می آید و در ماه اگهن بست و هشتم و بست و نهم و سی ام و در ماه پوس بتاریخ بست و ششم بست و هفتم و بست و هشتم و در ماه ماگهه بتاریخ بست و سیوم و بست و چهارم و بست و پنجم و در ماه پهاگن بتاریخ بست و یکم و بست و دوم و بست و سیوم و در ماه چیت بتاریخ هیزدهم و نوزدهم و بستم و در ماه بیساکهه بتاریخ شانزدهم و هفدهم و هیزدهم و در ماه جیٹه بتاریخ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و در ماه اساڑه بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و در ماه ساون بتاریخ هشتم و نهم و دهم و در ماه بهادون
بتاریخ ششم و هفتم و هشتم و در ماه کوار بتاریخ سیوم و چهارم
و پنجم اما اکثری از اصحاب حدیث این نحوست را اعتبار
نکرده اند والعلم عند الله انتهی و بعضی از علما ایام منحوسهٔ
هر ماه را بدین نهج نظم کرده اند * بیت * هفت روزی نحس باشد
در مهی * زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج * سه و پنج سیزده
با شانزده * بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج *
و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و ماثور از اسلاف
کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب هر روز
بسمتی می باشند لهذا باید که ایشان را محاذی و سمت راست
خود داشته سفر و غیره نکند که موجب ضرر باشد و بر پشت
و بجانب دست چپ گذاشته سفر و غیره کند که باعث نفع
است و برای دریافت سمت رجال الغیب دایره نوشته
میشود که در ان دایره سمت هشتگانه نوشته زیر سمت
تاریخهای که در ان با سمت رجال الغیب می باشند مرقوم
کرده و چون نزد هنود جوگنی چیزی است که هر روز بهمین نهج
بسمتی میباشد و مدار حساب آن بر تتمه های هندی است
و همچنین دشا سول یک چیزی است که باعتبار ایام هفته هر روز

بسمتی میباشد و نزد انها هم این هر دو را محاذی و بدست راست گذاشته کاری نکند و بر پشت و جانب چپ موجب سعادت باشد و اگرچه موقع تحریر آن در مطلب سیوم بود لاکن در اینجا باین نظر نوشته شد که هر سه در یک دایره جمع شوند پس زیر خط اول نام سمت هشتگانه بعربی نوشته شده و زیر خط دوم تاریخهای دورهٔ رجال الغیب و زیر خط سیوم تتهه های دورهٔ جوگنی و زیر خط چهارم ایام هفته دورهٔ دساسول و زیر خط پنجم نامهای سمت بهندی مرقوم شده

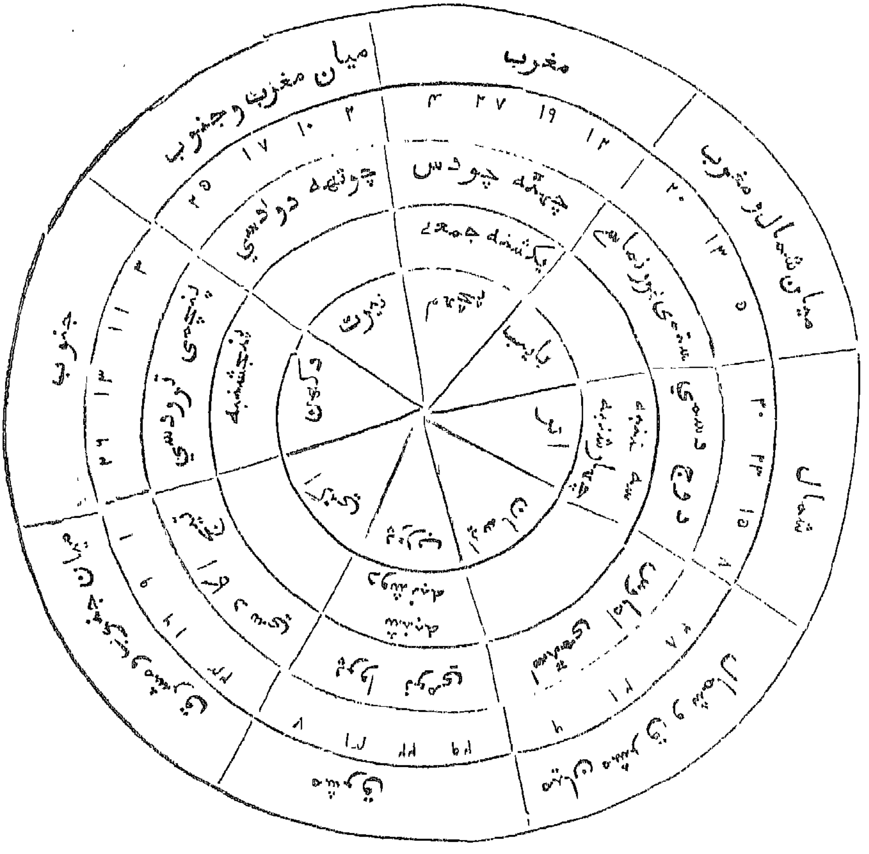
مغرب
۳ ۲۷ ۱۹ ۱۲
چتهه چودس
یکشنبه جمعه
میان مغرب و جنوب
۲ ۱۰ ۱۷ ۲۵
چوتهه دوادسی
زیرت
میان شمال و مغرب
۲۰ ۱۳ ۵
جنوب
۴ ۱۱ ۱۸
پنجشنبه
شمال
۳۰ ۲۲ ۱۵

وچون در استتمام ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب
مناسب نمود لهذا انرا از فواتح میبدی که با بعضی دیگر از
متعلقات و مناسبات آن نوشته است بعینه مرقوم میگردد
مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قطب در ایشان
تصرف ندارد و عدد ایشان طاق باشد و قطب که او را غوث
هم گویند یک شخص است که محل نظر حق تعالی است
و او را عبد الله گویند و بر سبیل ندرت خلافت ظاهر یابد چنانچه
خلفای اربعه و امام حسن و معویة بن یزید و عمر بن عبد العزیز
و متوکل و او بر قلب اسرافیل است و مراد از انکه فلان بر قلب
یا بر قدم فلان است آنست که فیض حق بدو بهره و از یک جنس
است و امامان دو شخص اند یکی بر یمین غوث و نظر او بعالم
ملکوت است و او را عبد الرب گویند و یکی بر یسار غوث و نظر
او بعالم ملک است و او را عبد الملک گویند و افضل است
از عبد الرب و اوتاد چهار شخص اند در چهار رکن عالم یکی را
که در مشرق است عبد الحی گویند و یکی را که در مغرب
است عبد العلیم گویند و یکی را که در شمال است عبد المرید
و یکی را که در جنوب است عبد القادر گویند و ابدال هفت
شخص اند و خلاف است در انکه ایشان قطب و اوتاد

و امامان اند یانه و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
مرد یکی از چهل تن بدل او شد و تتمیم چهل تن یکی از سیصد
تن است و تتمیم سیصد تن یکی از صلحا است یا آنست
که چون ایشان از مقام میروند میتوانند که جسدی بصورت
خود بگذارند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بآنکه
عالم باشند باین امر و مقرر است که ایشان در هر روز
از روزهای ماه در کدام جهت اند باین تفصیل در مقام همان دایره
که پیشتر نوشته شده بدون ذکر تقویم هندی که موسی بدوره جوگنی
است و ایام هفته که مبنی دوره دساسول است مرقوم گردیده
و اعداد تاریخ بحروف ابجد نوشته بنابر تطویل اعاده نشد
و چون کسی را حاجتی باشد باید که رو بجانبی کند که ایشان
در آنجانب اند و بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدّس اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة * و نجبا هشت شخص
اند که مشغول اند بتحمل اثقال خلایق و نقبا دوازده شخص
اند که مطلع اند بر اسرار نفوس و بلاد و از ده شخص
اند وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی قایم مقام
مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقبا اند و رجبیین چهل شخص
اند که در اول رجب ثقلی عظیم در ایشان پیدا میشود چنانچه

قادر بر حرکت نیستند و روز بروز آن ثقل کم میشود تا اول
شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبد الرزاق
گوید نجبا چهل اند و نقبا سیصد و ملامتیه قومی اند که حال خود
پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بولایت بشناسند
و ایشان افضل طایفه اند انتهی و بمقامی دیگر منقول از شیخ
محی الدین عربی بنظر آمده که اگر در امری متحیر گردد و توجه بجانب
ایشان کند و هفت بار صلوة فرستد باین طریق * اللهم صل علی
محمد وآل محمد بعدد النجوم فی السموات وبعدد کلماتك والطافك
وسلم * پس بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة یا رقباء یا نجباء
یا ابدال یا اوتاد یا اقطاب یا غوث اغیثونی بحرمة محمد المصطفی
صلی الله علیه واله وسلم * و پشت بطرف ایشان کند
و در خاطر خود بگذارد که استظهار من بشماست مرا روانه سازید
و معاونت کنید آنگاه مهمی که دارد روی آورد حق سبحانه
تعالی آنرا کفایت کند و در وقت محاربه اگر بیند که پشت
دشمن بطرف ایشان است جنگ نکند که مغلوب خواهد شد
واگر پشت دشمن بطرف دیگر باشد او پشت بطرف ایشان
کند و استمداد نماید که مظفر گردد و همچنین در صید کردن باید

که تیر بطرف ایشان نیندازد که خطا شود و همچنین در جمله
کارها و معارضه و مجادله این قاعده رعایت کند که بمقصود رسد
انتهی و نیز ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است
که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بمحاذات یا بدست
راست گذاشته سفر کند تا این دعا و سلام که بالا بگذشت
خوانده و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد ازان
بسمتی که مقصود است برود پس از ضرریکه بمحاذات یا بدست
راست بودن آنها متصور بود ازان نجات یابد و محفوظ ماند و کسی
هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که
ازان دریافت سمت رجال الغیب بدون نظر بر دایره باسانی
میشود و حروف مذکوره اینست ک ن ج غ ب ا م ش مراد از
اول الی است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم نیرت
که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
مغرب و از پنجم بایب که مابین مغرب و شمال است و از ششم
ایسان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بیت * کنجغ بامش
کنجغ بمش * کنجغ بامش کنجغ امش * و طریقهٔ دریافت
آن اینست که ازهمین بیت منظوم یک حرف از شروع

بیست بترتیب بر هر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخیکه دریافت نحست
آنروز منظور است به نهند هر حرف که بتاریخ مذکور منتهی شود در حال
الغیب بسمت معینهٔ آنحرف خواهند بود و در بیاض رشک ریاض
حضرت جد امجد اقضی القضات سیدنا و مولانا محمد نجم الدین خان طاب
ثراه بدون ذکر منقول عنه در باب اختیارات ایام روایتی از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرقوم است که بعینه آنرا ترجمه نموده شد
و آن اینست ذکر منحوسات ایام و مذمومات و متوسط آن از حالات
برقع سعدا و نکبات باسناد صحیح از نبی صلی الله علیه و آله و سلم
* روز اول * از شهر سعید است پیدا کرد خدا یتعالی در انروز
آدم علیه السلام را صالح است برای حضوری نزد سلطان
و امرا و انچه کسی را حوایج باشد از بیع و شرا و غرس
شجر بکنید در ان هرچه خواهید و کسیکه مریض شود در انروز
صحت یابد * دوم روز سعید است پیدا کرد در انروز الله تعالی
حوا را از پهلوی آدم پس تزویج کرد با او پس قربت اهل
خود بکنید و سفر کنید در انروز که مبارک است برای
سفر و نکاح و خرید و فروخت و طلب حاجات و قضای آن
و کسیکه مریض شود در انروز صحت شود مرض او * سیوم *
نحس است پس حذر کنید در ان از حرکات و طلب نکنید

حاجت را و قصد نکنید چیزی او نگاهدارید نفوس خود را و حذر
کنید دران از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود درانروز
خوف است برو و طول کند مرض او و صحت یابد. بخیر و صدقه و نماز
و مسافر آنروز بعافیت باشد از سفر و آنروزی است
که خارج کرده شد آدم علیه السلام از جنت * چهارم * روز
نیک است پیدا شد درانروز هابیل و آنروز جید است برای
تزویج و طلب صید در بر و بحر و مولود آنروز محبوب باشد و مسافر
آنروز نادم شود و مریض آنروز زود صحت یابد * پنجم * روز
نحس است پیدا شد درانروز قابیل و ملتزم بود بقتل برادر
خود و داخل کرد معصیت را در اهل خود پس حلال شد
برانها عقوبت پس پرهیز کنید در نیروز کل الحذر را از جمیع
آفات که روز نحس است * ششم * روز صالح و مبارک است
برای تزویج و شکار در بر و بحر و مسافر آنروز شاد شاد در اهل
خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید دران آنچه
خواهید که مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود
از حاجت انشاء الله تعالی * هشتم * روز جید است برای
بیع و شراء و شکار و پرهیز کنید از سفر درانروز و مریض
آنروز زود صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود حاجتش قضا

شود و سعدمان کند خدا هر انچه اراده کنی بکنید دران هرچه خواهید
که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
که اراده کرده شود و کسیکه سفر کند درانروز روزی کند
خدای تعالی او را مال و خیر ببیند و مریض آنروز صحت یابد * دهم * روز
مبارک است مولود آنروز مرزوق باشد و زود نمیرد * یازدهم *
مبارک است پیدا شد درانروز شیث علیه السلام و جید
است برای بیع و شرا صالح نیست برای دخول و صالح
است برای قضای جمیع حوایج خصوص حاجتی که از طرف
سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
خصوص برای شروع جمیع امور معظمه و تزویج و سفر و تجارت
و قطع ثوب و لباس و هر مولود آنروز رزق طیب و وسیع روزی
شود انشاالله تعالی * سیزدهم * روز نحس است پس حذر کنید
دران از حرکت و قصد نکنید سلطانرا و هیچ حاجت دران طلب نکنید
که نحس است * چهاردهم * روز مبارک است بکنید دران انچه خواهید
و مولود آنروز مبارک و مسعود باشد و علم طلب کند و کثیر شود مال
او در آخر عمر او و برای مریض آنروز خوف است که طول شود
مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای هر عمل و حاجت و مولود
آنروز انحس اولاد او بود * شانزدهم * روز نحس است مسافران و

روز هلاک شود و مولود آنروز مجنون باشد و آنروز نحس است
برای هر چیز پس حذر کنید تا بمقدور و دران از حرکت و مریض
آنروز را بخیر و عافیت گذرد * هفدهم * صالح و مبارک است
برای هر امر که اراده کرده شود * هیجدهم * مبارک است
برای سفر و قضای حوایج و هر امر که اراده کرده شود و هر که
خصومت کند در آنروز ظفر یابد و عدو او هلاک شود * نوزدهم *
روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آنروز
پیدا شده * بیستم * روز جید است برای هر امر سوای تزویج
و سفر * بیست و یکم * روز نحس است و مولود آنروز نادم
شود و باخر عمر خود پس هیچ حاجت دران طلب نکنید * بیست و دوم *
روز صالح است برای هر بیع و شرا و کسیکه تصدق کند درانروز
ثواب عظیم یابد و مولود آنروز مبارک باشد و مریض آنروز صحت
یابد و مسافر آنروز غانما با اهل خود رجوع کند * بیست و سیوم * روز
صالح است مولود آنروز جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر
آنروز سالم و غانم ماند و منتفع شود * بیست و چهارم * روز نحس
است پیدا شد درانروز فرعون علیه اللعنة مولود آنروز
مقتول شود و اگر زنده ماند حزین باشد و مرض بیمار آنروز طول
شود پس تصدق کند و مسافر آنروز خیر روزی نیابد * بیست و پنجم *

روز نحس است اسهال مرض خواری بر دارند و آنروز بالاست
مریض آنروز نجات نیابد و مسافر آنروز رجوع نکند محفوظ
دارید دران روز تا بقدر و رنفوس خود را* بیست و ششم* روز
صالح است پیدا شد در آنروز موسی علیه السلام جید است
برای هر امر مقصود سوای سفر و تزویج* بیست و هفتم*
صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و مولود آنروز امیر
شود و صعلوک و مسافر آنروز غنیمت یابد و خیر بیند و راشد
باشد* بیست و هشتم* روز صالح است پیدا شد در انروز
یعقوب علیه السلام مولود آنروز مبارک باشد و بیمار آنروز
زود صحت یابد* سی ام* روز مبارک و محمود است پیدا شد
در انروز اسمعیل علیه السلام جید است برای بیع و شراء
وتزویج و صالح نیست برای دیگر معامله و سفر و غرس
و مولود آنروز مبارک و حکیم باشد انتهی و بالفعل در عرف
شهرت دارد که تمام ماه صفر خصوص از اول تا سیزدهم
آن برای سفر و دیگر تمام امور نحس است لاکن ماخذ آن
از کتابی معتبر بنظر این بی سرمایه نرسیده و بعضی بنای نحوست آن
حدوث مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است
و صاحب قاموس در لغت صفرین مینویسد که موضعی است

که در آنجا بغره صفر محاربهٔ عظیم ما بین امیر المومنین علی ابن ابیطالب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا سفر در ماه صفر ممنوع شد و آیتی در کلام الهی در شان قوم عاد نازل شده * انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر * یعنی ما نازل کردیم بر ایشان هوای تند آواز کننده شدید در روز نحس که نحوست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر بود شاید این امر هم ماخذ نحوست ماه صفر باشد که در عرف و عوام خصوص در اینچنین اشیا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی برای این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه مینویسد که آنروز چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نحس مستمر این احتمال هم نوشته که مستمر خاص بر قوم مذکور بود که هیچیک فرد را از انها از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام سعد و نحس است حدیثی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که چند افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جا نقل شد در کتاب ایضاح آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بیست و پنج چیز مورث فقر است یعنی برهنه بول کردن و در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن و پوست پیاز و سیر را بآتش سوختن و وقت شب خانه

بجاروب پاک کردن و مقدم بر شخص مسن و معمر رفتن
و پدر و مادر را بنامهای انها ندا کردن و دست بگل شستن
و بر دهلیز خانه نشستن و در موضع نجاست وضو کردن و شپش
را گرفته زنده گذاشتن و کاسه را ناشسته گذاشتن و ظرف
آب را سر گشاده داشتن و بعد وضوء از دامن یا آستین
آب پاک کردن و سوگند خوردن و خانه را از تنهٔ کاسش
پاک نکردن و نماز را باسانی و سهل گزاردن و نان از گدی
خریدن و اولاد را بدعا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
و چراغ به پف دهان کشتن و بعد نماز فورا بمروحه هوا گرفتن * فصل دوم *
در بیان انچه در باب اختیارات ایام از علما و کتب امامیه منقول
است و بائمهٔ اطهار علیهم السلام بطریق آنها منسوب شده
دانستنی است که درین باب بمذهب امامیه به نسبت
اهلسنت اعتنا زیاده است چه اکثر علمای اهلسنت از اهل حدیث
این امور را لغو محض دانند و صرف اتکا و توکل بر خداوند حقیقی
کنند و هیچیک امر دیگر را موثر نفهمند و درین مذهب روایات
کثیره باسناد صحیحه از ائمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
ایام ماثور است و در کتب محدثین و خاص در همین باب
هم تالیفات بسیار شده اند بالفعل که زیر نظر این ناچیز است

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از
تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله تقویم المحسنین
مولفهٔ اخوند ملا محسن کاشی که درین رساله انچه
روایات این مذهب منقول شده از همین دو رساله است
اول دو روایت از دروع واقیه مرقوم میشود منجملهٔ آن
روایت اول که در فصل نوزدهم آنست بدو روایت
نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام
و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی الله عنه و بعد ازان
برای هر روز دعائی جداگانه که تدارک ضررهای آنروز کند نیز روایت
کرده که بنظر اطناب اینجا نقل نشد پس انچه اول مرقوم میشود
بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و انچه بالفظ
دیگر نوشته شد مروی از سلمان فارسی رضی الله عنه است
وچون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم انچه فارسیان میگویند
و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر تکرار حذف
نموده واگرچه درین فصل بجز روایت سلمان فارسی نام
هر یکی از تاریخهای شهور فرس مصرح نیست که مراد
ازان تاریخهای شهور فارسیه اند و همچنین در فصل دیگر
که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لاکن چون در تقویم المحسنین نیز این روایت اول مذکور شده
است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیارات
ایام موافق شهور فارسیه است و هم بقرینهٔ روایت
سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که شهور
فارسیه مراد اند که بسبب عدم ذکر خمسهٔ مسترقه هنوز محل
اشتباه است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه همان اسمای
سی گانه را بر تواریخ شهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعید
است مگر اینکه روایتی دیگر و قرینهٔ اخری عارض ازین احتمال
باشد والله اعلم ٭ روز اول ٭ از شهر مرویست که دران روز
آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و محمود است
برای طلب حوایج و برای حضوری نزد سلطان و برای
طلب علم و تزویج و سفر و خرید و فروخت و گرفتن مواشی
وانکه بگریزد و یا کسیکه راه گم کند دران روز باز یافته شود تا هشت
شب و اگر مریض شود دران روز صحت یابد و مولود آنروز
جوانمرد و مرزوق و بر والدین مبارک باشد ٭ دیگر ٭ روزی مختار
و مبارک است برای طلب حوایج و حضوری نزد سلطان
٭ روز دوم ٭ درین روز حوا از آدم علیه السلام بوجود آمده
صالح است برای زرع و بنای منازل و تحریر عهود و سفر

و طلب حوایج و اختیار است و کسیکه مریض شود دران روز
باول نهار مرض خفیف باشد بخلاف آخر نهار و مولود آنروز
صالح التربیت باشد * دیگر * روز مبارک است برای تزویج و
قضای حوایج * روز سیوم * این روز نحس مستمر است
دران روز نزع لباس آدم و حوا شد علیهما السلام و از
جنت خارج کرده شدند پس مشغول شو درین روز بکار خانگی
خود و خارج مشو از خانهٔ خود اگر ممکن باشد و پرهیز کن
درین روز از حضور نزد سلطان و از بیع و شراء و طلب
حوایج و معاملات و شراکت و مریض این روز صعوبت یابد
و گم شده یافته شود و مولود آنروز مرزوق گردد و طویل العمر
باشد * دیگر * روز گران و نحس است صالح نیست برای امری
از امور * روز چهارم * این روز صالحیست وارد برای زراعت
و شکار و خریدن دواب و مکروه است درانروز سفر
پس کسیکه سفر کند در آنروز خوف قتل اوست و بلای برو
نازل شود و دران روز هابیل پیدا شد مولود آنروز صالح باشد
و برکت داده شود بهرچه مشیت کند و بندهٔ که بگریزد دران
روز طلب او عسیر بود * روز پنجم * نحس مستمر است
پیدا شد درانروز قابیل شقی ملعون و دران روز قتل کرد

برادر خود را دعا کرد و وبال بر نفس خود و او اول کسی
است که بر روی زمین گریه کرد پس کار مکن درین روز و خارج
مشو از منزل خود و شخصیکه سوگند خورد درین روز جزای
او سریع باشد و مولود آنروز صالح الحال باشد * دیگر *
روز خمس است طلب کن درین روز حاجت خود و ملاقات
سلطان کن * روز ششم * اینروز صالح است برای قضای
حاجت و تزویج و کسیکه سفر کند درینروز به خیر با رجوع
نماید با مال خود یا بانچه دوست دارد و شرای دواب را صالح
است و بنده که بگریزد یا کسیکه گم شود درینروز یافته شود
و کسیکه مریض شود درانروز صحت یابد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
تزویج * روز هفتم * صالح است برای جمیع امور و کسیکه
شروع کند دران بکتابتی تکمیل یابد و عمارات و غرس که دران
روز شروع کنند عاقبتش محمود باشد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و رزق بر او وسیع ماند * دیگر * آنروز مبارک
و سعید است پس بکن آنچه خواهی دران روز از خیر
* روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شرا
و شخصیکه درانروز روبروی سلطان رود بحاجت او روا

شود و مکروه است دران روز سواری دریا و سفر
در خشکی و خروج برای جنگ و مولود آنروز نیک بود
ولادت او بروالدین و بنده که بگریزد دران روز بدست
نه آید مگر خودش تعب کشد و کسیکه گم شود درانروز
رشد یابد مگر صعوبت بر دارد و مریض آنروز سختی کشد
* دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر
که اراده کنی از خیر * روز نهم * اینروز خفیف است
صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن دران روز
بهمان و قرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه
محاربه دران روز کند غالب یابد و اگر سفر کند مال روزی
شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آنروز
سختی کشد و مولود آنروز صالح باشد و ولادت او توفیق
داده شود در جمله حالتش * دیگر * خوابهائیکه آنروز بینند
همانروز نتیجه دهد * روز دهم * پیدا شد درانروز نوح علیه السلام
پس کسیکه ولادت یابد درانروز پیر هرم شود
و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شرا و سفر و گم
شده آنروز یافته شود و گریزنده بدست آید و محبوس گردد
و سزاوار است برای مریض آنروز که وصیت کند * دیگر *

روزی خفیف و مبارک است و کسیکه بگریزد در آنروز از
سلطان گرفتار شود و مولود آنروز به باشد ضیقی باوند سه
و مرزوق باشد و خوابهای آنروز نتیجه دهد در مدت بست روز
* روز یازدهم * پیدا شد در آنروز شیث علیه السلام صالح است
برای ابتدای عمل و بیع و شراء و سفر و اجتناب کند در آنروز
از حضوری نزد سلطان و کسیکه بگریزد در آن روز رجوع کند
بطوع و رغبت و کسیکه مریض شود در آنروز زود صحت یابد
و گم گشته سلامت شتابد و مولود آنروز خوش زندگانی
کند مگر اینکه نمیرد تا محتاج نشود و از سلطان بگریزد و * دیگر *
روز خفیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم *
صالح است برای تزویج و فتح دکاکین و شرکت و رکوب
بحار و در آن روز از توسط بین الناس اجتناب کند و مریض
آنروز زود صحت یابد و مولود سهل التربیت باشد * دیگر *
روز مختار است * روز سیزدهم * نحس است پس پرهیز
کند در آنروز از منازعت و لقای سلطان و از هر امر و تدهین
نکند سر او حلق نکند مو را و کسیکه راه گم کند در آنروز سالم
ماند و مریض آنروز صعوبت کشد و مولود آنروز زندگانی نکند
* دیگر * روز نحس است و ردی پس پرهیز کن در آنروز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آنروز بعد نه روز نتیجه
دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هر چیز و کسیکه پیدا
شود در آنروز ستمگار و ظالم باشد و جید است برای طالب
علم و بیع و شرا و استقراض و رکوب بحر و کسیکه بگریزد
در آنروز گرفتار شود و کسیکه مریض شود صحت یابد
انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح
برای هر امر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ناس و علمای
آنها و مولود آنروز کاتب ادیب گردد و مال او کثیر شود بآخر
عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد بیست و شش روز
* روز پانزدهم * صالح است برای هر امر که برای قرض دادن
و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و بر هارب آنروز
ظفر یابند و مولود آنروز گنگ باشد یا الثغ * دیگر * صالح
است برای هر حاجت و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد سه
روز شانزدهم * صالح نیست هر چیز بر اسوای بناها و وضع
بانیادها و کسیکه سفر کند در روی هلاک شود و گریزنده باز
پس آید و گم شده بسلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت
یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد مجنون گردد و اگر بعد
زوال ولادت یابد حال او نیکو بود * دیگر * روز نحس

است پس پرهیز کن از حرکت درانروز و خوابهای آنروز نتیجه
دهند بعد دو روز * روز هفدهم * متوسط است پس احتراز کن
دران از منازعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
و مولود آنروز صالح الحال باشد * دیگر * روز گران است
پس حاجت مخواه درینروز * روز هیجدهم * سعید است
صالح برای هرچیز از بیع و شرا و زراعت و سفر و کسیکه
خصومت کند درانروز از عدو خود ظفر یابد و قرض آنروز
ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
* دیگر * نیک است درانروز سفر و طلب حوایج * روز
نوزدهم * مبارک است اسحق علیه السلام درانروز
پیدا شد صالح است برای سفر و علم آموختن و برای حاجات
و خرید دواب و جواری و مفرور و گمگشته آنروز بدست
آید بعد پانزده شب و مولود آنروز صالح باشد و موفق بخیر
انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک است * روز بیستم *
متوسط است صالح برای سفر و قضای حوایج و بنا و بنیاد
نهادن و غرس شجر و آنچه رو خرید دواب و یافتن گریزنده درین
روز دشوار گردد و گمگشته مخفی شود و مرض بیمار آنروز
سخت گردد و مولود آنروز سختی زندگانی آرد * دیگر *

روز خفیف و مبارک است * روز بست و یکم * نحس
است پس طلب کن دران روز حاجتی و بپرهیز از حضوری
نزد سلطان و کسیکه سفر کند دران روز محال خوف
است برای او و مولود ان روز فقیر و محتاج باشد * دیگر *
صرف برای اخراج دم صالح است * روز بست و دوم *
صالح است برای قضای حوایج و بیع و شرا و برای حضوری
نزد سلاطین و صدقه دران روز مقبول است و مریض آن
روز زود صحت یابد و کسیکه سفر کند دران روز زود بعافیت
مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای
هر حاجت * روز بست و سیوم * درین روز یوسف علیه السلام
پیدا شد صالح است برای طلب حوایج و تجارت و تزویج و
حضوری نزد سلطان و شخصیکه سفر کند در وی غنیمت
یابد و باو خبری رسد و مولود آن روز حسن التربیت باشد * دیگر *
روز خفیف است صالح برای جمله حاجات * روز بست و
چهارم * ردی و نحس است پیدا شد دران روز فرعون
ملعون پس طلب کن دران روز امری از امور و کسیکه پیدا
شود دران روز کدر زندگانی کند و توفیق خیر نیابد و آخرش
مقتول گردد یا غرق شود یا در آتش بسوزد و مرض بیمار آن روز

بطول کشد * دیگر * روز نحس مستمر است و حال مولود
آنروز همان است که آنجا گذشت * روز بیست و پنجم *
نحس و ردی است پس نگاهدار روی نفس خود را و حاجتی
در آن طلب مکن که آنروز شدید البلاست هلاک کرد پروردگار در آنروز
اهل مصر را با فرعون بآیات و مریض آنروز صعوبت کشد و بروایتی
از مرض افاقه یابد و مولود آنروز مبارک و مرزوق و سخی باشد و
مبتلای مرضی صعب شود و کم سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
الله تعالی در آنروز اهل مصر را بآیات پس مشغول شو در آن
بدعا و صلوة و عمل خیر * روز بیست و ششم * صالح است
برای سفر و هر امریکه خواهد مگر تزویج پس کسیکه تزویج کند
در آنروز ترک کند زوجهٔ خود را چه در آنروز شق دریا
برای موسی علیه السلام شد و قربت مکن در آنروز با زوجهٔ
خود وقتیکه از سفر معاودت کنی و مریض آنروز صعوبت
کشد و مولود در آنروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است
برای هر امر سوای تزویج * روز بیست و هفتم * صالح است
برای هر امر خیر و مولود آنروز حسین و جمیل و طویل العمر و
کثیر الخیر باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای
انها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنجا گذشت

* روز بیست و هشتم * صالح است برای هر امر و در آن روز
پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز محزون ماند
باو رنجها رسد و ابتلای به بدنش باشد * دیگر * روز مبارک
و سعید است و خوابهای آنروز همان روز نتیجه دهد * روز بیست
و نهم * صالح است برای هر امر مولود آنروز خلیق باشد و کسیکه
سفر کند در آنروز مال کثیر یابد و مریض آنروز صحت یابد
و وصیت نه نویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان
و اصدقا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز همان روز منتج شود
* روز سی ام * جید است برای بیع و شراء و تزویج و مولود
آنروز حلیم و مبارک باشد و عسیر بود و تربیت او و بد خلق باشد
و مرزوق باشد بر زرقی که باز داشته شود از آن و در روایتی
دیگر بلند شود امر او و علو یابد حال او و صادق اللسان باشد و صاحب
وفا و مفرور آنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود بیابد آنرا
و کسیکه قرض دهد آنروز زود واپس یابد * دیگر * روز سعید
و مبارک است و صالح برای هر امر که اراده کنی انتهی و در فصل بیست
و یکم از همان کتاب یعنی وقوع واقعه حال ایام و شهر و آنچه در آنست
از خیر و شر بروایت دیگر از صادق علیه السلام محذوف الاسناد
نقل میکند و درین روایت مطابق ذکر اینکه مراد از آن شهور

شمسی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق دیگران
و در اهل اسلام متبادر شهور قمری میشود مگر اینکه
دلیلی بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین نهج است که
پرسیده شد از اختیارات ایام پس فرمود علیه و علی
آبائه الصلوة والسلام * روز اول * صالح و مسعود است
پس خطاب کن در آن با پادشاه و تزویج کن و بعمل آر
درانروز آنچه خواهی از حاجت * دوم * تزویج کن درانروز
و نزدیکی کن با اهل خود و بخر و بفروش و طلب کن در آن حاجات
و پرهیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نحس است
پس خرید و فروخت مکن درانروز و با اهل خود قربت
مکن و نزد سلطان مرو و هیچ حاجتی درانروز طلب مکن
* چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است
برای سفر پس کسیکه سفر کند درانروز مسلوب الحال
گردد * پنجم * طلب مکن درانروز حاجتی * ششم *
صالح است برای تزویج و شکار و طلب معاش و هر
حاجت * هفتم * مثال روز ششم * هشتم * مبارک
است و صالح برای هر حاجت مگر سفر مکن درانروز * نهم *
روز نشیط است برای هر امر که اراده کنی و بمولود آنروز

معیشت دهند وگاهی او تنگی نه بینند * دهم * صالح است برای
حرث وزرع وسلف وهر حاجت * یازدهم * مفرور آنروز
گرفتار شود وکسیکه بوجود آید دران روز مرزوق بمعیشت باشد ومعمر
شود تاهرم وگاهی محتاج نباشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم *
روز نحس است پس هرگز طلب نکنید دران حاجتی * چهاردهم
روز سعید است صالح برای هر حاجت وکسیکه پیدا شود
درانروز طویل العمر وشایق طلب علم باشد ومالش درآخر
عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هر حاجت
ومولود آنروز گنگ باشد یا الثغ * شانزدهم * روز نحس است
هرکه پیدا شود درانروز مجنون گردد وکسیکه سفر کند هلاک
شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است وبروایتی روز گران
است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است
برای سفر وبرای هرچیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم *
مثل ان * بستم * صالح ومبارک است ونیک است
برای سفر وطلب حوایج * بست ویکم * روز نحس است
وآنروز اراقت دم است پس طلب مکن درانروز حاجتی
* بست ودوم * صالح است برای هر حاجت که التماس
کرده شود * بست وسیوم * مثل آن * بست وچهارم *

نحس است و شوم کسیکه پیدا شود درانروز گم گردد و ازو خبری
نبود و زندگانی او تلخ باشد و کسیکه مریض شود درانروز افاقه
نپذیرد * بیست و ششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج
که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بیست و هفتم *
صالح است برای هر امر * بیست و هشتم * روز سعید
است مولود انروز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز
بین الناس و عمر او دراز باشد و باو رنجها رسد و بکوری مبتلا گردد
* بیست و نهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت
از ملاقات سلطان و اصدقا و نیکوئی کردن * سی ام *
روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی
که خواسته باشد انتهی این روایت را ابراهیم بن جبعی
کفعمی وفقه الله لمراضیه نزد سید ابو القاسم علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن محمد الطاوس الحسینی قدس روحه فرستاد
و اشاره کرده در ان بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام
مرویست و آن ادعیه ایست که اگر کسی دعا کند بان الله تعالی
نحوست ایام مذکوره ازو رفع سازد ذکر آن ادعیه ذکر نه نمود
و ما انرا درین کتاب ذکر کنیم میگوئیم که روایت کرد انرا ابو
یسری سهل بن اسحاق ملقب بابی نواس گفت که خدمت

میکردم هادی علیه السلام را در سفر من رای و در حوائج
او سعی میکردم پس گفتم روزی یا سیدی من کارها دارم
و حوائج پس هدایت کن مرا چیزی که از آن سبب از ایام
نحس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای سهل برای شیعه
و موالی ما عصمتی است که اگر راه روند بان در لجج بحار و
سیاسب البید ار هر آینه محفوظ مانند از هر مخوف ای سهل وقتیکه
صبح کنی بگو سه بار و همچنین وقتیکه شام کنی این دعا را و آن
دعای امیر المومنین علیه الصلوة و السلام شب مبیت
بر فراش نبی صلی الله علیه و اله و سلم است * بسم الله الرحمن الرحیم
اصبحت و امسیت اللهم معتصما بذمامك المنیع الذي لا یطاول
و لا یحاول من شر کل غاشم و طارق من سایر من خلقت و ما خلقت
من خلقك الصامت و الناطق في جنة من کل مخوف بلباس سابغة
و لاء اهل بیت نبیك محمد صلی الله علیه و اله علیهم السلام
محتجبا من کل قاصد الی اذیة بجدار حصین الاخلاص
في الاعتراف بحقهم و التمسك بحبلهم موقنا بان الحق لهم و معهم
و فیهم و بهم اوالي من والوا و اجانب من جانبوا فصل علي محمد
و اله و اعذنی اللهم بهم من شر کل ما اتقیه یا عظیم حجزت
الاعادي عني ببدیع السموات و الارض و اجعلنا من بین ایدیهم

سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون * و این روایت را
شیخ رضی الله ابو نصر بن الامام امین الدین ابی علی الفضل
در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده انتهی و در تقویم المحسنین
تتمه همین روایت اینست و اگر اراده کنی توجه بجائی روزیکه پرهیز
میکنی پس قبل از توجه باین سوره فاتحه و معوذتین و سوره اخلاص
و آیة الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
خوانده این دعا بخوان * اللهم بك یصول الصایل و بقدرتك
یطول الطایل و لا حول لکل ذي حول الا بك و لا قوة یمتازها ذي
قوة الا منك و بصفوتك من خلقك و خیرتك من بریتك محمد نبیك
و عترته و سلالته علیه و علیهم السلام فصل علیهم و اکفنی شر
هذا الیوم و ضره و ارزقني خیره و یمنه و اقض لي فی متصرفاتي بحسن العافیة
و بلوغ المحبة و الظفر بالامنیة و کفایة الطاغیة الغویة و کل ذي
قدرة لي علي اذیة حتی اکون في جنة و عصمة من کل بلاء و نقمة
و ابدلني من المخاوف فیه امنا و من العوایق فیه یسرا حتي
لا یصدني صاد عن المراد و لا یحل بی طارق من اذي العباد انك علی
کل شي قدیر و الامور الیك تصیر یا من لیس کمثله شي و هو السمیع
البصیر * اگرچه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقصد
ثالث می بایست لاکن چون متعلق بسعد و نحس بود بذکر آن

در همین مقام مبادرت رفت باید دانست که بموجب بعضی از
روایات امامیه تمام روز را دوازده حصه کرده هر حصه را بیکی از ایمهٔ اثنا عشر
منسوب سازند که دران حصه توسل باو موجب اجابت دعا و نجات
از مهالک است و برای هریکی ازان دعائی است که در کتب
ادعیه مثل مفتاح الفلاح و غیره مذکور است و اینجا نقلا
از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشوند مابین طلوع فجر
تا طلوع شمس منسوب است بامیر المومنین علی ابن
ابیطالب علیه السلام و توسل باو درانوقت برای انتقام
از ظلمه نیک است وانچه سزاوار است که بعمل آرد
انوقت تصدق است بقدر میسور اگرچه قلیل باشد که صادق
علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم
که بکور کنید بصدقه و عطای بسیار بخشید درانوقت پس نیست
هیچیک مومن که صدقه کند درانوقت مگر اینکه محفوظ ماند از بلای
نازل از اسمان بسوی ارض که دران روز باشد و باید
که ماء ورد بر دو دستهای خود مالد که در حدیث آمده هر که ماء
ورد بروی خود مالد سختی و فقر باو نرسد و انوقت عمامه بندد
ولباس پوشد و موزه و نعل پوشد حصهٔ دوم از طلوع شمس تا
ذهاب حمرهٔ آن و ان منسوب است بامام حسن علیه السلام

و توسل باو در انوقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است
سیوم از ذهاب حمرة تا ارتفاع نهار و آن منسوب است
بامام حسین علیه السلام و توسل باو درینوقت برای نجاح امور دنیا
و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نهار تا زوال که منسوب
است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باو درینوقت
برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است
پنجم از زوال شمس تا گذشتن مقدار چهار رکعت و ان
منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باو درینوقت
برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گذشتن
مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق
علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل
باو درینوقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گذشتن
مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل
باو برای عافیت نیک است و دعا درانوقت مرجو الاجابت است
هشتم از گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای
رضا علیه السلام است و توسل باو برای طلب سلامت در براری
و بحار درانوقت نیک است نهم از نماز عصر تا گذشتن
دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

درانوقت باو برای طلب رزق مرجو الاجابت است دهم
از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفرار شمس وآن برای هادی
علیه السلام است و توسل باو درینوقت برای تولی بر قضای
حوایج ونوافل وجوایز محمود است یازدهم از قبیل اصفرار
شمس تا اصفرار و آن برای عسکری علیه السلام است
وتوسل باو درینوقت برای التماس آخرت خوب است
دوازدهم از اصفرار تا غروب شمس وآن برای امام ثانی عشر
مهدی منتظر علیه السلام است و توسل باو درانوقت برای
امن از مخاوف نیک است تا اینکه اگر بر سر شمشیر بر مذبح پس
طلب اعانت کن مدد کند ترا انشاء الله تعالی * در بیان دو روز
نحس در هر ماه * که از امور غیر ضروریه دران احتراز باید
روایت است از امیر المومنین علیه السلام که در سال
بست و چهار روز نحس ردی است که تمام نمیشود امریکه
شروع شود دران و زنده نمی ماند طفلی که پیدا شود دران و
ظفر نمییابد غازی که غزا کند دران و نامی نمیشود درختیکه نشانده
شود دران وآن در هر ماه دو روز است وبروایتی دیگر از
امام جعفر صادق علیه السلام در هر سال دوازده روز نحس است
که یک روز در هر ماه نحس باشد وبموجب این هر دو روایت

در هر ماه سه روز نوشته میشود دو روز از اول موافق روایت
اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم
۱ و ۱۴ و ۲۲ در صفر ۱ و ۲۰ و ۱۰ در ربیع الاول ۱۰ و ۲۰ و ۴
در ربیع الثانی ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی
الثانی ۱ و ۱۱ و ۱۲ در رجب ۱۱ و ۱۳ و ۱۰ در شعبان ۴ و ۲۰ و ۲۶
در رمضان ۳ و ۲۰ و ۲۴ در شوال ۶ و ۸ و ۲ در ذی القعده
۶ و ۱۰ و ۲۸ در ذی الحجه ۸ و ۲۰ و حسب روایت ثانی هم ۸
و محقق طوسی در ترجمهٔ قول صادق علیه السلام نظم کرده که در
شهور فارسیه بعضی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت
ندارند و ان سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بست و یکم
و بست و چهارم و بست و پنجم است و نیز بترجمهٔ قول دیگر
بعضی از ایام شهور فارسیه را برای احتراز از بعضی امور
نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و پانزدهم برای
رفتن نزد ملوک و چهاردهم و پانزدهم و ششدهم برای فرار و دوازدهم
برای مناظره و مخاصمت * در بیان اختیارات آنچه در ایام هفته
وارد شده * و آنچه از اختیارات در آخر بلفظ دیگر مرقوم میشود
از ابیات مشهوره است که منسوب بامیر المومنین علیه السلام
است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و در ان روز

الله تعالی شروع کرد بپیدایش خلق و ان روز شمس است
محمود است دران روز لقای سلاطین و ارباب دول * دیگر
محمود است غرس و بناء دران روز * روز دوشنبه * انروز
قمر است محمود است برای تجارت و معاش و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مواظبت صوم آنروز و روز خمیس میکرد و فرمود
که درین هردو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم
که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و مکروه است
درانروز سفر و طلب حوایج بموجب قول صادق علیه السلام
که سفر مکن روز دوشنبه و طلب مکن حاجتی درانروز و روایت
است که ابو ایوب خزاز گفت وقتیکه اراده کردیم که خارج
شویم پس آمدیم که سلام کنیم برابی عبد الله علیه السلام پس
فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی
فرمود کدام روز شوم تراست از روز دوشنبه که گم کردیم
درانروز نبی خود را و مرتفع شد از ما وحی خارج نشوید تا آخر
حدیث * دیگر * محمود است دران روز سفر * روز سه شنبه *
آنروز مریخ است محمود است برای لقای عدو و جهاد
فی سبیل الله و سفر بجهت قول او صلی الله علیه و آله وسلم
که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید حوایج دران روز پس

آنروزیست که نرم کرد ایزد تعالی آهن را در انروز برای
داود علیه السلام * دیگر * شبها ست محمود است در آنروز
* روز چهارشنبه * آنروز عطارد است محمود است امروز
برای علوم و حکمت و کتابت و استحمام و ابتدا برای انکه
نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شروع کرده شود
روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب دوا محمود
است در انروز * روز پنجشنبه * و آن روز مشتری است
محمود است برای ملاقات قضات و علما و اکابر و امرا * دیگر * آنروز
مبارک است خصوص برای طلب حوایج و ابتدا و سفر و
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
الله علیه و سلم روز پنجشنبه سفر میکرد و فرمود که انروز را ایزد
تعالی و رسول او و ملائکه او دوست میدارند * روز جمعه *
و آنروز زهره است مستحب است در انروز شستن سر
بسدر و خطمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص تطیب و
لذات و برای او فضایل است به نسبت دیگر ایام پس
او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
نکرد شمس و نه غروب کرد بر روزی افضل ازو و برای خوردن
انار در روز و شب آن فضیلت بسیار است و دران ساعتی است

که دعاها دران مستجاب است و مکروه است سفر دران
قبل نماز که مرویست هر که سفر کند دران روز قبل نماز فرشته ندا
کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است دران
روز تزویج و افراج * روز شنبه * آن روز زحل است
محمود است برای اعمال فلاحت و قضای حوایج و اخذ و عطا
و ابتدای تعلیم از جهت انچه مرویست از نبی صلی الله تعالی
علیه و اله و سلم برکت داده شد برای امت من در روز شنبه
و پنجشنبه لاکن در بکور انها * دیگر * مبارک است دران روز
سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری
رضی الله عنه وصایای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که
بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده در باب اداب تزویج
روایت میکند انچه ازان متعلق باوقات و ایام است منقول
میشود و در روایت وجوه کراهت و حسن هم مرویست
اینجا فقط ساعات محموده و ردیه و ایام ردیه و لیالی محموده
و ردیه نقل کرده میشود پس از ساعات محموده نزدیک زوال
روز پنجشنبه است و بعد العصر روز جمعه و بعد عشاء دوم
از شب جمعه است و از ساعات ردیه بعد ظهر است و اول
ساعت از شب و ساعات چاره در نصف نهار بروایت

باقر علیه السلام و از طلوع فجر تا طلوع شمس و از غروب شمس
تا غروب شفق هم بروایت از باقر علیه السلام و وقت
اصفرار شمس و وقت طلوع آن تا وقتیکه زرد باشد و از ایام
ردیه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
شعبان و روز آخر هر شهر که مسمی بایام محاق اند و روز
کسوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ و زرد و زرد و روز
زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی نحوسه
شب سه شنبه است و شب جمعه و اول شب از شهر
رمضان و از لیالی ردیه شب عید الاضحی است و شب
چهارشنبه و شب خسوف قمر و شبیکه دران هوای سیاه
و سرخ و زرد و زرد و شبیکه زلزله آید * در بیان اختیارات
سفر * روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام کسیکه
اراده کند بسفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا
شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آرد خدا تعالی او را بر
مکان خود و از جهت آنکه مرویست در قول او تعالی عز و جل
* فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض * فرمود نماز روز جمعه است
و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر ردی است که
مرویست هر که سفر کند روز جمعه ندا کنند فرشته که باز

نگرداند خدا او را و شب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت آنکه مرویست که بعضی از بغدادیین بصادق علیه السلام در باب خروج در چهارشنبه آخر نوشتند بجواب نوشت کسیکه خارج شود روز چهارشنبه برخلاف اهل طیره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر بلیه و بعضی روایات دلالت میکند بر کراهت سفر بروز چهارشنبه

* اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار روز چهارشنبه نیک است که مرویست از نبی صلی الله علیه و سلم نیست امری که شروع شود روز چهارشنبه مگر تمام گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویست طلب کنید علم روز دوشنبه که آسان میکند مطالب آنرا و سزاوار است برای متعلم که بکور کند بدرس خود برای خبری که منقول است برکت داده شد در امت من در بکور آنها و نیز از جهت خبر غدا کنید در طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود که برکت دهد برای امت من در بکور آنها فرمود سزاوار است که گرداند ابتدای آن از روز پنجشنبه و در روایتی روز شنبه و روز پنجشنبه

* اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب روز یکشنبه مورث غم است از جهت آنکه مرویست

از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
است که مرویست کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
مبارک باشد و روز سه شنبه بد است که در ذیل حدیث
سابق مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز سه شنبه آن
ثوب یا بدزدی رود یا بسوزد یا غرق شود روز چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویست
هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بمشقت
نرسد و باشد در عیش و رضا و هر که قطع کند روز پنجشنبه
روزی کند الله تعالی او را علم در ان ثوب و باشد مکرم
نزد ناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
شود و در روز شنبه نحس است که در ذیل حدیث سابق
مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
مادامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه هبه کند انرا * اختیارات
استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس اختیار کن
برای آن ساعتی نیک اگرچه درین باب از اهلبیت
علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر
و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
شمس بعد ازان از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
تا ظهر و بعد ازان از زوال تا عصر روز شنبه جید است
تا چاشت بعد ازان از زوال تا عصر * مطلب دوم
از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
و بذیل آن بیان زجریات و تفاءلات هم قلیلی ازان
که حسب عقیدهٔ منجمین است ذکر یافت باید دانست
که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به بروج
دوازده‌گانه است و انچه درین باب استخراج ان منتسب
بخواجه نصیر طوسی است ذکر می‌یابد * وقت بودن قمر به برج
حمل * سفر کردن و ملاقات امرا و جامهٔ حریر پوشیدن و شکار
کردن و ابتدای هر کار نیک است و بنیاد کردن خانه و غیره
و چیزی کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن و تخم بباغ
افگندن و خط نوشتن و وصال محبوبان و عطر مالیدن و شرکت نمودن
و خریدن جواری نیک است و جدال کردن و فصد نمودن
و حمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری و تعلم علوم

وملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو
پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و فصد و حجامت نمودن
بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن
و داروی مسهل خوردن و خطوط به دوستان نوشتن
و حمام کردن و موی ستردن نیک است و فصد کردن و تزویج
نمودن و بنای نو نهادن بد بود * در اسد * تزویج کردن و اشتغال
جوانانه کردن از ورزش و غیره و کارهای آتش کردن
و حاجت از سلاطین و امرا خواستن و سلاطین را بر تخت نشستن
و خریدن جواری و خدم نیک است و سفر کردن و جامه نو پوشیدن
روا نیست * در سنبله * سفر کردن بیابان با قافله و جامه
نو بریدن و تعلیم و تعلم علوم و کشتکار کردن و خریدن جواری
و غلامان نیک است و تزویج کردن و فصد نمودن بد است
* در میزان * تا هنگامی که قمر هفده درجه از این برج طی کند سفر کردن
و عقد بستن و جواهر خریدن و عیش و طرب پرداختن از سرود
و سماع و میکشی و صحبت محبوبان نیک است و چون
از هفده درجه بگذرد جمله کارها ممنوع است * در عقرب *
دارو خوردن و قی کردن و غرغره ساختن و جراحت بستن و معاجین
ساختن و حمام کردن و بر خصم بیرون تاختن و بر اسپ ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع
* در قوس * در اوّلش تعلیم و تعلم و در آخرش تزویج
و شکار نیک است و خریدن جواهر و حیوانات و جامه نو
پوشیدن و پیش قاضی مرافعهٔ خصومت بردن و سیر کردن
و مو ستردن و داروی مسهل خوردن سخت بد بود
* در جدی * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر
و جادو با دعیه و رقاع کردن و مکر و غدر نمودن نیک است
و حضوری سلاطین و مناکحه کردن و فصد گرفتن ممنوع است
* در دلو * کارهای کشتکاری نمودن و مواثیق و عهود بستن
و خریدن جواری و غلمان و بناهای قلاع و حصنها انداختن و اشجار
نشانیدن نیک است و نقل و تحویل و فصد کردن و تزویج
ساختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت
کردن و ملاقات شرفا و پیرهن و قبا و کلاه و کمربند نو پوشیدن
نیک است و دیگر کارها بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم
مغان نظر بایام شهور است و آن اینست * اورمز * نیک
است برای جامهٔ نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن
و بد است برای قرض و وام دادن * بهمن * روز نیک است دراینروز
جامه نو بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

وعمارت کردن و بنابر قاعدهٔ کلیهٔ ایشان که اگر نام روز و ماه موافق افتد در آنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند و انواع غلها و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها پاشند و هرو و بهمن را سیده کرده با نبات و قند بخورند و بهمن سفید را سائیده با شیر بخورند و انرا مقوی حافظه دانند و گویند این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و بیخهای دوائی از کوهها و صحراها و گرفتن روغنها و کردن بخورها و اینروز را بهمنجنه و بهنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است درینروز بمعبد و آتشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بجنگ و کارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب قاعدهٔ معینه عید کنند و جشن سازند و انرا اردی بهشتگان هم خوانند * خرداد * روز نیک است درینروز طلب حاجات از ملایکه و فرشتها کردن و زن خواستن و درینروز هم از خرداد ماه حسب قاعدهٔ معینه عید کنند و انرا جشن خردادگان گویند * مرداد * روز درینروز از ماه مرداد عید کنند و انرا جشن نیلوفری گویند و درینروز هر که حاجتی از پادشاه خواستی البته رواشدی * دی باذر * روز نیک است درینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است درینروز ناخن چیدن

و موی ستردن و باتش خانها رفتن * ابان * روز نیک است
درین روز حاجت از خدایتعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
و سلاح ساختن * تیر * روز نیک است درینروز دعا کردن
و حاجت خواستن و حب و ستور درینروز از تیرماه عید کنند
و آنروز را تیرگان و جشن انرا جشن تیرگان گویند و مثل
مهرگان و نوروز مبارک دانند * گوش * روز نیک است
درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درینروز جشن
کنند و عید سازند و انرا سیرسور گویند و آنروز سیر برادر پیاز خورند
و گوشت را باگیاه و علف پزند نه باچوب و هیزم و گویند
این امر باعث امان یافتن از سس و لاسجن است و بدان
دوای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
درینروز نام بر کودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
و عید یکم درینروز از مهرماه کنند آنرا بجشن مهرگان موسوم سازند
* سروش * روز نیک است درینروز دعا کردن و باتشکده
رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز درینروز جامهٔ
نو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و رمهٔ گاوان و اسپان
نیک است * دیبادین * روز نیک است درینروز دعا کردن
جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن

* دین * روز نیک است درینروز فرزند بمکتب دادن و نکاح کردن
* آراد * روز جامه نو پوشیدن درینروز نیک است و سفر کردن بد
* اشتاد * روز نیک است درینروز حاجت خواستن و جامه
پوشیدن و صدقه دادن * زامیاد روز * درینروز درخت
نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن بغایت خوب است
* مار اسفند روز * درینروز نکاح کردن و با دوستان نشستن نیک
است * دیگر * واختیارات ایام بطریق نجوم هنود بی انتها است
واکثر آن متعلق بکواکب طالع وعاشر میلاد هر هر فرد از انسان
است اما بندی از انچه بر سبیل عموم است درینجا مرقوم
میشود باید دانست که اختیارات هنود هم بنظر منازل قمر است که
نچهتر باشد و هم بنظر ایام هفته و هم بنظر تتهه یعنی تاریخها است
اما نچهترهای متعلقهٔ سفر سه قسم است سعد و نحس
و بین بین بدین تفصیل * نچهترهای سعد برای سفر *
* اسنی * انوراده * ریوتی * مرگشراسول * پنروس * پوشیه *
* هستا * بیستا * نچهترهای بین بین برای سفر * روهنی
پوربا پهالگنی پورباشارها پوربابهادربد چترا سواتی ستبهاشا شرون
دهنستا * نچهترهای نحس برای سفر * اترا پهالگنی اتراشارها
اترابهادربد وشاکها مگها آدرا بهرنی کرتکا اشلیشا * نچهترهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریوتی اترا پهالگنی
روهنی مرگشرا مول انورادها هستا سواتی او پنج نچهتر مذکوره
ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هرچیزیکه از گل و چوب سازند
و نیز برای خریدن آن و خریدن جاروب و روغن سیاه نهایت
ممنوع است دهنستا ستبها شا پوربابهادرپد اترا بهادرپد
ریوتی * و نتایج سفر * در تتهه ها بدین تفصیل است پروا نحس
دوج نیک تیج باعث فتوح چوتهه نحس پنچمین موجب نفع
چهتهه موجب هلاکت ستمی موجب نفع از زمین و دولت
استمی بسیار بد نومی موجب هلاکت دسمی موجب
نفع بزمین اکادسی موجب بیماری دوادسی لغو یعنی نفع
و نقصان هیچ نباشد ترودسی بسیار نیک چتردسی
نحس اماوس ایضا نحس پورنماسی موجب مرگ و هلاکت
و تزویج و نکاح از پروا تا چودس بهمه تتهه ها مستحسن
است و در اماوس و پورنماسی ممنوع است و حساب
جوگنی و دساسول در دایرهٔ رجال الغیب پیشتر گذشت
و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این هردو نام
خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر وغیره بسمت
معینهٔ آن مقرر کرده شده نه اینکه چنانچه رجال الغیب و راهلی

اسلام امری قرار یافته است نزد انها جوگنی و دشاسول چیزی
معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه
و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سعد و مستحسن است و بروز
یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه میگویند که اگر بروز
یکشنبه نکاح کنند زن فاحشه گردد و برای قطع کردن پارچهٔ نو
و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیک و مستحسن
است و نیز گویند که در سفر وغیره بودن چندرما یعنی قمر
بمحاذات و پشت و چپ و راست هم اثری است پس
درصورت محاذات سعد و نیک است و چپ و راست
بین بین و بر پشت نحس و طریقهٔ دریافت آن آنست
که از بروج دوازده گانه سه برج برای یک یک
سمت موضوع اند پس قمر در هر برجیکه باشد از ان
سموت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسد و قوس
شرقی اند و جوزا و میزان و دلو مغربی و ثور و سنبله و جدی
جنوبی و سرطان و عقرب و حوت شمالی و شهور دوازده
گانه سال هم برای تزویج هم سعد اند و هم نحس سعد اینست
ماگهه و نتیجه آن دولتمندی است پهاگن نتیجه ان نیک است بیساکهه
نتیجه آن عصمت زن است و برای شوهر نهایت بهتر است جیٹهه

نتیجه ان مثل بیساکهه است اساڑه نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه
اگهن شاذ است که بعضی میکنند و ماههای چیت و ساون و بهادون و
کوار و کاتک و پوس نحس است و یکی از طرق اختیارات هنود
بنظر تتهه و ایام بهرو است و پیشتر در مقصد اول مذکور شده
است که سه سه تتهه را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی
نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه نندا واقع شود
و بروز چهارشنبه بهدرا و بروز سه شنبه جیا و بروز شنبه
رکتا و بروز پنجشنبه پورنا و بین بین اینست که بروز سه شنبه
بهدرا واقع شود و بروز پنجشنبه جیا و بروز جمعه رکتا و
بروز یکشنبه یا دوشنبه پورنا و نحس اینست که بروز یکشنبه
یا سه شنبه نندا واقع شود و بروز جمعه یا دوشنبه بهدرا
و بروز چهارشنبه جیا و بروز پنجشنبه رکتا و بروز شنبه پورنا
و یکی از اختیارات آنها بار بیالا و کال بیالا است و آن وقت های
معین است بروزهای معین که دران اوقات از خانه حرکت
نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بد انست ایشان
مبتلای آفتی شود لاکن عمل بران در ممالک بنگاله بکمال مبالغه است و
در ممالک مغربی چندان معمول به نیست و آن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند منجمله آن
بروز دوشنبه حصهٔ دوم و پنجم و بروز سه شنبه حصهٔ دوم
و ششم و روز چهارشنبه حصه چهارم و پنجم و بروز پنجشنبه حصه
هفتم و هشتم و بروز جمعه حصهٔ سیوم و چهارم و بروز شنبه
یکم و ششم و هشتم را بار بیالا نامند و همچنین اوقات شب
را کال بیالا نامند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات
باستثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
که برای آن حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر وغیره
ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تفألات
موافق عقیدهٔ اهل نجوم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال
گرفتن بمرغ باشد وچون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف
است لهذا یمکن که بنظر ترسانیدن از آن مسمی باین اسم
نمودند وچون بسبب آن از عزیمت باز میمانند و زجر بمعنی باز داشتن
است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان
قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که مدار جمله
امور از عظایم باشد یا صغایر بران داشته اند مشهور است
که امیه و هاشم دو برادر بودند که توامان متولد شدند و علی اختلاف
الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسپیده بود پدر

ایشان عبد مناف. شمشیر هر دو را از هم جدا کرد اهل خبرت
گفتند که میان اولاد این هر دو برادر همیشه شمشیر خواهد ماند
و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونه گفته شود
که از سلف تا خلف اقوال عقلا همه غلط و بی اصل محض
است و از جملهٔ رسوم عرب است که اگر کسی از منزل
خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب
راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر
از راست در آید و بچپ رود آنرا بد دانند و بآن کار نروند

و جمعی از علما بعضی تاثیرات را در مصنفات و رسایل
خود ذکر کرده اند مثل انکه جمع شدن گنجشک بر درختان
و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو
روی بمغرب و یکپای را بالتمام بر زمین نه نهاده و گرگ
بابادانی در آمدن و موش و مور را ذخیره خود از سوراخها
بیرون انداختن و بانگ کردن مرغان خانگی و خود را بسیار
خاریدن و طوف کردن خطاف حوالی آب و بانگ کردن
ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن
مگس بسیار در خانه و بر جستن گوسفند در چراگاه و نمودن
روشنای چراغ بمشابهٔ ظلمت علامت سرما و همچنین بزیر آمدن

مرغان از درخت و در آب غوطه خوردن علامت سرما
و باریدگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقوله از
حکمای یونان منقول می شود ارا طیس حکیم گوید چون گرد
چراغ دایره ها بینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی
نباشند در حوالی آب بسیار طوف کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ بلند زند
و پرها سخت افشاند و گاو زنگوله دست لیسد و زاغ و خروس
خود را در آب انداخته پر و بال خود را اغشته نماید دلیل باران است
و احمد عبد الجلیل سنجری گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت
منصورهٔ هند و ملتان میباشد و مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بکنارهٔ دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما باشد
و مورچه از زیر زمین چون تخم خود فرو تر برد دلیل صحو بود و چون مرغان
بر غذا خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و کرمی سرخ که اندراطین گویند و عوام گل خورده چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق برجندی در رسالهٔ فلاحت آورده که در سالی
که درخت فلفل و بلوط بسیار بار آورد زمستان آنسال

دراز گذرد و همچنین چون دراز گوش روی بمغرب بایستد
وزمین بدست بکاود و در آسمان نظر کند علامت درازی
زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در حین
سفر بدر آسیائی فرود آمد آسیابان گفت شب بدرون
آسیا آئید که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد از
اتفاقات در انشب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه
گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی
گفت هرگاه دراز گوش سرگین باخر روز می اندازد تجربهٔ من شده
است که بعد ازان باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از
علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کودکان بلهو ولعب
و بازی صولجان و رقص و سرود مشغول باشند دلالت
کند بر ارزانی و فراخی سال و کمی بیماریها و اگر بینند که اطفال
از نی و چوب علمها ساخته باشند و اله ها مثال الات حرب
بدست گرفته باهم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند
دلیل بود بر هیجان فتنه و فزع دران ولایت و اگر بقصد لعب
از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور
دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که
اگر وحوش کوهی و صحرائی را بینند که میل باباد انی کنند بی سببی

دلالت کند که در امسال برودت هوا و سرما بسیار و بغایت بود و زمستان سخت و دراز گذرد و اگر گنجشک و هدهد بشب بانگ کنند و سرما اید باران آید و اگر در روز کلاغ و طیران بانگ متتابع کنند دلیل بارندگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوا می بینند دلیل آمدن باغی باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت بر موت و مرگ کند و اگر میت در وقت غسل پا پهن بر هم اندازد دلیل آشوب بود در ولایت دار المرز گویند چون غوک بر درخت صفیر زند و او را بزبان آن ولایت داروک گویند یعنی محک درخت علامت باران باشد و ذکریا کمونی در کتاب عجایب المخلوقات آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت صحو است علی الخصوص که سگ از عقب بجواب در آمده فریاد کند و درین امور مبالغه بسیار مینمایند و لهذا شاعری گوید * بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای شان شغالی چند اند * و محقق برجندی در کتاب عجایب البلدان و خواندمیر در کتاب حبیب السیر نیز این مضمون را در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند مدار احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطلق

اشنا بعلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود
و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام مندرجه
کتب و پوتهی های ایشان مرقوم میشود در پوتهی نارایني
نوشته است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس
خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس
خود جماع کند دلیل خرابی آنولایت باشد و اگر در وقت طلوع
آفتاب سگ درمیان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر
در آخر روز رو بآفتاب گریه کند مزارعان را بد بود و اگر در حوالی
نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس
گریه کند بدی حال دختران باکره و زنان باشد و اگر بر بالای
بسیار بلند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر درمیان آب
رود بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیفشاند و در وقت افشاندن
آب خورد تا دوازده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده
گاو بازی کند نیکی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود
را میسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی درانولایت
بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و
سباع اهلی با ایشان موافقت کنند لشکر بیگانه بانولایت
آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی بآبادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر مادهٔ گاو بپای خود زمین بکاود دلیل
ملالت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب و کاه فریاد کند و گوساله
نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر اندام
مادهٔ گاو تر بینند چنانچه از باران تر میشود و مویها برخاسته دلیل
بسیاری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوتهی ازینقسم بسیار
مسطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
هم بهمین نهج بیشتر ملحوظ و مد نظر دارند و نسبت شخص
خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
دو سه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفأل شخصی
باو از چپاپاسه کند و آن بدین نهج است که اگر او آواز بالای
سر کسی کند آنکس دولت یابد و فتحیاب شود و از سمت مشرق
محال خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
است زحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتفاع بردارد و از
جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشهٔ مابین مغرب و شمال است
موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطیر عطسه کنند که
اگر کسی برکاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
احتراز واجب دانند و اینحکم عام است در جمله عزایم

را الا هفت کار ازان مستثنی است که اگر وقت عزم یکی ازان هفت کار کسی را عطسه رو دهد آنها را بی مضایقه بعمل باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام یا چیزی خوردن و پارچه پوشیدن و مباحثه نمودن و تزویج کردن باشد که اینجمله را عطسهٔ کسی ضرر نمی تواند رساند و در حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت بد است تا اینکه گویند که منبی مرگ است لکن عطسهٔ پیران و اطفال و عطسه که باختیار آورند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست لاکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندوان از صفیر طیور و آواز جانوران و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی مدار غایه و معظم ترین اعتبارات اند و درینخصوص کتب کثیره بادلهٔ تجربیات تالیف شده اند تفصیل انهمه از مبحث خارج ست

* مقصد سیوم * در شرایع و عبادات اهل اسلام و آن مشتمل است بر یک مقدمه و شش مطالب * مقدمه * در ماهیت اسلام و شرعیت عبادات انها و کیفیت و ماهیت آن هم بطریق کلی بدان وفقک الله تعالی و اسعدک که اسلام عبارت است از اذعان و ایقان وجود معبودی بحق واجب بالذات واحد و بی شریک متصف بجمیع صفات

کمال و منزه از تمامی عیوب و منقصتهای حسی و جسمانی
و مبرا از تغیر و زوال که خالق جمله کاینات و مخلوقات از علی
تا ابدی است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه و سلم با انچه آورد از قران و فرمود از اوامر و نواهی
و وعد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل انها است و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جل شانه با انچه بواسطه پیغمبر ما
صلی الله علیه و سلم فرمود جزو تصدیق است یا علامت آن
و تامین است عبادت و ان نتواند شد الا باعتقاد داشتن
و بقلب اوردن بطوع و رغبت تفاصیل و جزئیات جمله انچه
بان مامور شد و بعد از زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم
بصحت روایت بوسایط صحابه کرام و اهلبیت عظام و علمای
امت دریافت شده و قلب را دو آله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به تبعیت
قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت
آن و مبنا و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین انها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا التقدیرین انچه بدون حاجت

باین هردو آله است انرا اصول دین و اعتقادیات گویند و
مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
و مباحث انرا که باکتساب از ادلهٔ تفصیلی است فقه نامند پس
معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
عبادات و علم اخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
مراد ازان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هردو
اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را جنایات
پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
عبادت مقصور باوقات معین و کردنی ازان همین ارکان اربعه
که صوم و صلوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
همین صغایر و کبایر محصور است بلکه اگر خلوص نیت است و محض
فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
آن از بدو شعور تا رسیدن بامر ناگزیر و ضرور محسوب
بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

لط

بوقتی و مصلحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی پوشد
و بالعکس و ازینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
بخلوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خم و پیچ
اعضا و باز داشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که با تشتت
خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بملاهی و ملاعب و افکار
بیسر و پا و غیر صایب بعمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
بلکه آن لعب در دین است و اهانت آن و انچه بمصلحت بران
مامور شده ایم که از همین حرکات و سکنات چند ساقط
الذمه شدیم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخاست
چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
حق فرمان عند الله بری شدیم و این مقامی است که عامی
پسند نیست و وسعت بیان را درینجا حصری معین نه لاجرم
انچه موضوع این رساله است بانسو رخ میکنم پس معلوم
شد که عبادت بدو نهج است یکی بعمل و دیگر بترک و هر
یکی را ازینها مدارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب
ان و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قطعی
الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن سلا
عاصی و انکارا کافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

و زکوة و حج بیت الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
انکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه شود و انرا فرض عین
گویند چنانکه در امثلهٔ مذکوره است و دیگری آنکه چنین
باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوة جنازه و غیره و ثانی
یعنی انکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
معاقب باشد یا نه اول را واجب گویند و تارک آن کسلا و
انکارا هردو عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
همچو صلوة وتر نزد کسانی که واجب است ثانی یعنی انکه بترک
آن معاقب نباشد یا بر فعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم مواظبت فرموده اند و بترک آن احیانا یا نه اول
را سنن هدی و سنن موکده و رواتب گویند مثل دو رکعت
نماز بعد ظهر و مغرب و عشا و دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
قبل ظهر و ثانی را مستحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
عصر و قبل عشا و فاعل و مودی هر چهار از اقسام امر یعنی
فرض و واجب و سنن و مستحبات اگر محض با طاعت امر
و بی ریا باشد مثاب است بحسب مدارج آن و همچنین
نهی بترک یا قطعی الثبوت است یا نه اول را حرام گویند و فاعل
آن عمدا با عتقاد حرمت آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثال زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بترک آن قطعی الثبوت
نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد دیانة اول را مکروه تحریمی
گویند مثل مکروهات که در صلوة است و فاعل آن باعتقاد کراهت
و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
اول است و انچه بفعل آن معاقب نگردد و آنرا مکروه تنزیهی
گویند و بفعل آن آدمی دور از ادب باشد مثل خوردن سور
گربه و مانند آن و تارک این همه ممنوعات با وصف قدرت
و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانعی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
حکم است مثاب و ماجور گردد بحسب مدارج و این تقسیم
حسب رای ابی حنیفه رحمة الله علیه است و دیگر مجتهدین
فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
از یکجنس و مسلم بعد درستی اعتقاد بشهادت وحدانیت
خدا و تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کسالا و بخواهش
نفس لا انکارا و اهانة تقاعد و تقصیر نماید مذنب و فاسق است
و ذنوب را باعتبار مدارج مامورات و منهیات دو قسم
ساخته اند کبایر و صغایر و باصرار بر کبایر بحدیکه خوف عقاب از
دل برخیزد و آنرا وقعتی نه نهد آدمی بسر حد کفر میرسد و بهمین
نهج باصرار بر صغایر مرتکب کبیره شود و نزد معتزله بارتکاب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بارتکاب صغیره هم کافر شود و کبایر معدود
اند باختلاف روایات اصح آنست که هفده اند یعنی شرک
بالله تع و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا یتعالی هرچند
گناهان بیشمار دارد و ایمن بودن از مکر و غضب الهی هرچند
طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمان
بالغ و آزاد بچیزیکه او را از ان خبر نباشد و سوگند بدروغ به نهجیکه
حق را باطل و باطل را حق گرداند و سحر کردن و خمر خوردن
و مال یتیم خوردن و سود گرفتن و خوردن و زنا و لواطه کردن و
آدمی کشتن بناحق و فرار از جنگ کفار وقتیکه تقابل فیتین باشد
و آزردن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلوة
عمدا و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن
نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند
مثل بغاوت از امام برحق وغیر ذلک و ورای آن جمله صغایر
اند و نیز باید دانست که ترک هر مامور به و فعل هر منهی عنه هرگاه
جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آنجریمه فقط
بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار
است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدید تر
باشد بانکه اگر بمباشرت امری از مامورات یا بترک چیزی

از منهیات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به نسبت دیگری
برسد و مباشر محض به شاوص نیست و اراده حفاظت شخص
متضرر منه به تحصیل ثواب رخ نکند بلکه عقابی برخود گوارا
داشته احتراز از فعل مامور به یا ترک منهی عنه کند حصول
ثوابی مماثل انچه فوت کرد بلکه ازید ازان و عفو عقابی که
ازان احتراز برخود گوارا کرد مرجو و متوقع است و همین معنی
است انچه پیشتر گفته شد که میتواند شد که بوقتی و مصلحتی
مامور به لباس منهی عنه پوشد و منهی عنه صورت مامور به گیرد
و بصورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلا شخصی بنماز
مشغول است و نابینائی آنجا هست که اگر این مصلی حفاظتش
نکند و مشغول بنماز باشد بچاه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
فوت شود پس لامحاله برین مصلی ترک صلوة و حفاظت نابینا
واجب باشد و نماز را قضا کند والا عاصی گردد و مرتکب حرام
نه مصلی مودی فریضه و اینجا کردنی ناکردنی شد و اگر بادشاهی
ماکر و ظالم ببلادی از دیانت داران مسلط شده رئیس
آنجا را مامور کرد که فلان بی گناه را بکشد و اگر نکشد تمام
شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس روا بود بلکه واجب گردد و تارک آن عاصی باشد پس ناکردنی کردنی شده و بسیاری از صورتها امثال آن پیدا میشود که بر ازکیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردنیها صرف متعلق بقلب است و زبان و ارکان را در آن مداخلت نیست مثل حسد و بغض و ریاء و غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات و سببات آن از زبان و ارکان بظاهر مواخذه بدان نیست لاکن صحت ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است و لهذا آنرا مهلکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

---

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامیه یعنی اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید اولا بطریق اهل سنت صرف نفس مسایل بترک دلایل بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره در آن عقاید مخالفت کرده اند بآن تصریح رود و بتصدیق دل که نوعی شک و تذبذب را بآن راه نباشد عقیده باید داشت که خدا یتعالی معبود بحق و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی نیاز و بی انباز باسما و صفات از وجود و هستی و جز آن مشابه بخلق نیست و خلق نیز باسما و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین ها
و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نه بود پس همه را بکمال
قدرت خود او از عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه
عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جواهر و اعراض او ست نه ضدی
دارد مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق کی و کجا
و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول
است در عین اخریت و آخر است درعین اولیت پیدا است
درعین پنهانی و پنهان است درعین پیدائی هرچه عقل و فهم و وهم
کسی از خلایق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور
کند ایزد تعالی ورای آن آفریننده و خدا وند آن باشد و
بهر صفتی و اسمی که خود را بآن در قرآن و بر زبان پیغمبران یاد کرد
موصوف و مسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم
و مرید است بارادت و سمیع است بسمع و بصیر است
به بصر و متکلم است بکلام و همچنین در جمله صفات و لیکن
در هیچیکی از ینها بما نماند و در ینصفات امامیه را اختلاف است
که نزد آنها خدایتعالی موصوف بجمله این صفات است لکن
حیوة و سمع و بصر عین صفت علم و قدرت است و ورای آن
صفتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات
و عالم است نه بعلم و قادر است نه بقدرت و مرید است
نه بارادت و سمیع است نه بسمع و بصیر است نه ببصر انتهی
و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسما و صفات او نتواند
رسید و حق تعالی مستوی است بر عرش نه باستوائی که
مفهوم خلایق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن وغیر آن
بلکه باستوائی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد
و قرآن کلام اوست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفات
نوشته است و در سینه ها محفوظ است و بزبانها خوانده می شود
آنهم قرآن است و امامیه را درین باب همچو معتزله خلاف
است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس
مکتوب فی المصاحف و مقرو علی الالسنة و محفوظ فی الصدور
مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت
آنست که خوض درین باب نباید کرد که حروف و اصوات قران
حادث است یا نه چه درین باب نصی وارد نشده و همچنین
دیگر کتب منزله بر رسل و خدای تعالی خالق خلق است و هم خالق
افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر
کند بر کسب آن و امامیه و معتزله گویند که خدای تعالی خالق

ک

افعال ما نیست بلکه ما خود افعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدایتعالی
روز قیامت در بهشت دیدار خود خواهد نمود بمومنان و آنها
بهمین چشم سر خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بینند بدون
مقابله و مواجهه و بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و
یمین و یسار بلکه چنانکه او خواهد و او داند و او نماید و امامیه را
همچو معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رویت
او تعالی بچشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب
ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
مطیع را بدوزخ فرستد و عاصی را بهشت سراسر عدل
او باشد و اگر مطیع را به بهشت برد و عاصی را بدوزخ بدون
استحقاق آنها محض برافت و کرم و غضب و قهر او باشد
و امامیه و معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان
علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل اوست که
مطیع را مثاب دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
بر خدایتعالی نسبت بما واجب نیست آنچه خواهد بکند عین عدل
است و آنچه خواهد نکند سراسر رحمت است و امامیه گویند
آنچه اصلح برای ما است بر خداوند تعالی واجب است که کند
و آنچه غیر اصلح برای ماست ضرور است که ترک کند انتهی و

غیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه
اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نبود که بخواهش
و قدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم
خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیا و رسل
برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند
و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغامبر ما محمد مصطفی است
صلی الله علیه و سلم که رسالت بر وختم است و بعد از ان
هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت
او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او
واجب حتمی مگر اینکه دلیل ندب و اباحت یافته شود و افعال
او سنت است و او را مخصوص گردانید خدایتعالی بمعراج
در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس بسواری
براق و از انجا باسمان ها برده و مبعوث شد بر کافهٔ مخلوقات
از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت را حق است
و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام
علیهم السلام و مشایخ کرام و امام برحق بعد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و خلیفهٔ او بلا فصل به نصب خلق ابوبکر
است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فضیلت آنها مابین خود ها بمعنی کثرت ثواب عند الله بنظر
ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلاف است و نزد
امامیه امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا فصل
بنص خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران
بغصب و بدون استحقاق مباشر آن شدند و هر که بیعت
با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه کرد انتهی و
اهلبیت عظام و صحابه کرام و ازواج مطهرات پیغامبر ما صلی الله علیه
وسلم افضل و اشرف جمله اهلبیت و صحابه و ازواج دیگر پیغمبران اند
و در مشاجرات و منازعات که فیما بینهم واقع شد خوض نباید
کرد و انها را بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نیل
سعادت اخروی زیاده تر از دیگران باید فهمید و در عصاة انها خوض
نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هرچه خواهد بکند مگر اینقدر
باید فهمید که هر که با امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
محاربه برخاست امیر المومنین برحق بود و دیگران برخطا یا بطلان
و نزد امامیه جمله صحابه بجز از اشخاص چند که بد انست انها مطیع
و موافق اهلبیت علیهم السلام ماندند به بیعت نمودن با دیگران راه
خلاف با ائمهٔ معصومین پیمودند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر
و مذهب متقدمین ایشان اینست که مخالفه فسقه و محاربه بوه

کفرة یعنی آنها که فقط خلاف علی علیه السلام نمودند فاسق اند و آنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافر اند و بالجمله از همه آنها بجز معدودی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی الماء و غیر ذلک حق است و قیامت و بعث و نشر دران همین اجسام و صور و گذشتن بر پل صراط که باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است و حساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاة امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مخلد فی النار نباشند و وجود ملایکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خود شان حق است و ثابت و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش و کروبیان و چهار فرشته که دو بشب و دو بروز یکی بر یمین و یکی بر یسار هر آدمی موکل است که اعمال نیک و بد آنها مینویسند و آنها را کرام الکاتبین خوانند و این ملایکه بهر صورتیکه خواهند بر انبیا و اولیا ظاهر شوند و الله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم * در عبادت صلواة و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند تعالی و شکر لنعمای او و شهادت وحدانیت او و رسالت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و درود و سلام بر وی و دعای هدایت و مغفرت خود بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

وخضوع که بجز وضع مذکوره وصنعی دیگر اعلی وافضل ازان برای
این مطلب ممکن ومتصور نیست وان رکنی اعظم از ارکان
مسلمانی است درحدیث صحیح واقع شده * الصلواة عماد
الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها فقد هدم الدین
یعنی نماز ستون دین است کسیکه برپا کرد اورا برپا کرد دین را و
کسیکه هدم کرد آنرا هدم کرد دین را ولهذا بیک قول از امام شافعی منقول
است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمدا بی عذر معقول
ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است و بقولی دیگر
از و بترک چهار نماز اول اورا بگویند که توبه کن اگر اصرار
کند وگوید که نماز فریضه است لکن نمیگذارم آن وقت اورا بکشند
و بعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند و بعضی گویند سر شمشیر در
پهلوی او خلانند تا اینکه توبه کند یا بمیرد و چون کشته شود غسل وکفن
دهند و بروی نماز گذارند و بگورستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثر قبررا
ناپدید کنند و بمذهب احمد حنبل تارک صلوة بقولی کافر است پس
برین تقدیر غسل وکفن و دفن او در مقابر مسلمانان نباید و نماز جنازه
بروهم نشاید و یک قول او موافق مذهب شافعی است و بمذهب
مالک تارک صلوة را حبس کنند چند روز و بگویندش که توبه
کند تا سه بار و به نوبت چهارم اورا بکشند اما نزد ابی حنیفه

تارک صلوة را کشتن نشاید ولاکن امام را باید که به تعزیر بضرب
تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب سازد و مذهب امامیه موافق
مذهب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت به نسبت
جمله عبادات زاید واقع شده و از مسلم گاهی و بعذری ساقط
نشود حتی که اگر طاقت حس و حرکت ندارد بایمای چشم ادا
کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و لهذا در شان
آنها ناقصات دین وارد شده یعنی دین آنها که صلوة است بوقتی
بسقوط نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه میگذارد لاکن فرض از سنت
نمی شناسد بعضی گفته اند هیچ نمازش محسوب نشود و قضا
بر او واجب گردد و بعضی گویند اگر در همه نیت فرض کند رواست
لاکن باجماع اقتدا بچنین شخص جایز نباشد الا بمذهب ابیحنفیه
مثل او را و همچنین کسیکه ارکان فرایض هر نماز و هر رکعت
نداند موجب فساد نماز است بمذهب صحیح و اقتدای او عالم
را روا نباشد پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن
ارکان فرایض نماز تقصیر و تهاون نماید و ذکر تاکیدات و
فضایل آن از موضوع این رساله دور می افگند لهذا ازان
سر و گردانیده شروع بمباحث ضروری آن که همگی در پنج
فصل یاد کرده آید میشود * فصل اول * در طهارت که یکی از

شرایط جواز صلواة است وبدون آن نماز درست نباشد و
درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان
نجسه بدانکه طهارت عبارت است از ازالهٔ نجاست حقیقی
از بدن وجامه وجای نماز باب شستن وانچه قایم مقام آنست و ازالهٔ
نجاست حکمی از بدن بوضو وغسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحنیفه
دو قسم است مغلظه وخفیفه وقدر یکدرهم از نجاست مغلظه پیش
او معفو است یعنی اگر بدون شستن آن نماز گذارند جایز باشد
واین امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک
مثقال باشد ودر نجاستهای مائی بمساحت آن وآن بمساحت
مربع مقدار عرض کف باشد واز نجاست خفیفه مقدار ربع
ثوب یا ربع عضو معفو است لاکن خفت نجاست معتبر است
در بدن وجامه ودر آب هرانچه از مغلظه وخفیفه افتد قلیل باشد
یا کثیر آنرا نجس کند ونزد دیگر ایمه اهل سنت نجس همین
یکقسم است وبه بودن قلیل وکثیر آن بر بدن یا جامه نماز جایز نباشد
وهمچنان نزد امامیه انچه نجس است از قلیل وکثیر آن احتراز
باید مگر خون سوای خون حیض ونفاس که یکدرهم ازان
معفو است وهمچنین خمر نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند
مقدار یکدرهم آنهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست مغلظه

نزد ابی حنیفه بول و غایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام
خورد یا نه و شافعی و مالک و احمد حنبل بول قلیل طفل صغیر را
که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بریختن آب پاک
گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس
است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بریختن
آب پاک میشود * دیگر * منی و مذی و ودی و وذی انسان
نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک
شود بمالیدن آن نهجیکه جمله اجزایش دور شود پاک گردد
لیکن باز اگر بآن رطوبتی رسد نجاستش عود کند و نزد احمد
حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول سبیله
استنجا بچیز طاهر نکرده است برآید بسبب مجاورت با نجس
شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر متغیری
که از باطن حیوان غیر ماکول ظاهر شود سوای عرق و شیر
که دران نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بمذهب مالک
که جمله طاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا آنچه در حکم آنست
و نزد امامیه در خمر و جمله مسکرات اختلاف است بعضی طاهر
گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در ظرفی
بمکانی باشد دران مکان نماز جایز باشد * دیگر * جمله اجزاء

سگ و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده باشد یا مرده و هرچه از ایشان برآید و ظاهر شود سوای استخوان و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و بمذهب مالک جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرگین و خون و منی انسان پاک است * دیگر * هرچه از پس و پیش جمله حیوانات برآید سوای بچه و بیضهٔ آدمی و حیوانی که گوشت او خورده شود و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست خفیفه دارد و نزد ابی حنیفه و بمذهب مالک و احمد حنبل طاهر است و بول اسپ و پیخال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه دارد و پیخال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی که اینهم نجس عین است و نزد دیگران همه بول اسپ و پیخال طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله حیوانات ماکوله و بول و سرگین اسپ و اشتر و خر و الاغ و پیخال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور که بعضی میکنند مثل شب پره و غیره باتفاق طاهر است الا بعضی از علما بول و پیخال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرگین حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سایل داشته باشد باتفاق نجس است * دیگر * آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول سوای

عظم الحیوانات سوی الخنزیر طاهر علی ما ذهب الیه ابوحنیفة رح

آدمی و گربه و سوای استر و خر که آب دهن آنها مشکوک
است و احتراز از آن اولی تر و بمذهب مالک و امامیه آب دهن
جمله حیوانات غیر ماکول طاهر است پس آنچه باعیان نجسه
مذکوره بالا نجس شد شستن آن منحصر است بر آب پاک
غیر مضاف بچیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبل و نزد ابی حنیفه
بهر چیز مائی طاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و گلاب
و مانند آن هم شستن جایز است و اما آنچه قابل فشردن
نیست مثل دهنیات و افشرده و غیره شستن از آن جایز نیست
و نجاستیکه دیده می شود اگر بشستن زوال عین و اثر آن شود
طاهر می گردد اگرچه یکمرتبه شوید و اگر از سه بار شستن هم
اثر زایل نگردد تا هر قدر که زایل گردد بشویند لاکن اگر زوال
اثر بدون شستن بچیز دیگر مثل صابون و غیره نشود پس
بصابون و غیره شستن ضرورت ندارد و فقط تطهر باب کافی
است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بمذهب ابی حنیفه
سه بار شستن و هر بار افشردن چیزیکه قابل افشردن
است و در آخر مبالغه در آن بقدر طاقت بحدی که اگر بگذارند
آب سیلان نکند لازم است و در آنچه قابل افشردن نیست
سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف شود ضرور است و امثال آهن شفاف غیر منقش
وغیره که نجاست دران ورنه آید بمسح بخرقه طاهره خواه نجاست
تر باشد یا خشک و منی بمالیدن و مثل زمین بخشک شدن و زوال
آنر برای سجده بران نه برای تیمم و سرگین وغیره بسوختن و خاکستر
شدن و خمر بسرکه مستحیل شدن و چرم حیوانات بدباغت
وغیره و پنبه اگر کم از نصف نجس و باقی طاهر باشد بمجموع
از ندف نمودن هم بمذهب ابی حنیفه طاهر میشود و بمذهب
امامیه چیز نجس را اگر در آب جاری و چاه دگر اندازند اگر
آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت بافشردن
نیست و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
وغیره دو بار شستن و افشردن باید و اگر نجاستهای مرئی
است یکبار شستن و افشردن کافی است و اما نجاست
حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غسل است و دیگر
غیر مغلظه که موجب وضو است و آنرا حدث گویند و موجب غسل
زنده را سه چیز است نزد اهل سنت باتفاق جنابت و
حیض و نفاس و نزد امامیه بقول بعضی ازانها پنج چیز است سه همین
دیگر استحاضه مع غمس القطنه و مس میت آدمی قبل الغسل

* بحث دوم * در بیان جنابت و آن بدو وجه است یکی

به برآمدن منی از پیش آدمی بلذت و انتشار آلت و جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بنزد شافعی و احمد حنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بهر وجه که باشد و از پیش زن بلذت دوم غیبت حشفه در قبل یا دبر مرد و زن برای هر دو از فاعل و مفعول و جنب ممنوع است از پنج چیز از نماز وانچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف سیوم خواندن قرآن مطلقا و بمذهب مالک زیاده از دو آیت چهارم مصحف بدست یا بهر عضوی دیگر مس کردن پنجم دخول در مسجد بمذهب ابیحنیفه و درنگ نمودن دران نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای چهار سوره عزایم که سوره لقمان و حم سجده و والنجم و اقرأ است و عبور در مسجد درست است و خواب نمودن دران هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است و مس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند یا دیگری ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد

* بحث سیوم * در بیان حیض و نفاس و استحاضه حیض خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید و اقل مدت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

ده شبانه روز و هرچه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
بیند استحاضه است نه حیض و نزد شافعی و احمد حنبل اقل مدت
حیض یک شبانه روز است و نزد مالک یک دفعه که بیند اقل
مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد
هرسه و غیر آن استحاضه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
فاصل بین الحیضین پانزده شبانه روز است و اکثرش حدی
ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز
مدت حیض است و بیست و چهار یا بیست و یک روز مدت
طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن به بیند از سیاهی و سرخی
و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ورای ایام عادت نزد
ابی حنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی
و احمد حنبل خون حیض سیاه و غلیظی باشد اگر پیش از
عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است
والا استحاضه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
حد نیست و خون حیض نزد آنها سرخ است مایل بسیاهی پس
اگر زرد در ایام عادت بیند حیض باشد و در غیر ایام معتاد
استحاضه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مذاهب بزیادت اینکه قضای نماز برا او واجب
نیست وصوم هم ترک کند لاکن قضای آن ضرور باشد ومجامعت
هم ترک کند ونزد امامیه حنا کردن دست وپا نیز حایضه را
ممنوع است وبعضی گویند که مکروه است واگر کسی باوصف
علم بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه واستغفار
برو چیزی نیست ومستحب است که یک دینار یا نصف
آن تصدق کند ونزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض
قربت کند ونصف دینار بقربت در وسط حیض وربع
دینار باخر آن واجب گردد وبعضی گویند سنت است ونفاس
خونی است که بعد از ولادت از پیش زن برآید واقل
مدت آنرا حدی نیست واکثر آن بمذهب ابیحنیفه واحمد حنبل
چهل شبانه روز است ونزد شافعی ومالک شصت شبانه روز
وجمله احکام آن مثل احکام حیض است ونزد امامیه اقل مدت نفاس
ده روز است وکمتر ازان هم میتوان شد واکثر آن هجده روز
وزیاده از هجده روز بمذهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تقیه
است واما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است ودر
غیر ایام حیض نماز روزه بجا باید کرد وصحبت هم جایز است لاکن برای
هر نمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او راسلس البول است

است یا نزد ابیحنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود
یا دایم الرعاف باشد و بمذهب ابیحنیفه ازان وضو هرقدر
از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی
و احمد حنبل برای هر فریضه وضوی علحده میباید کرد و باتفاق وضو بعد از
درآمدن وقت کند نه قبل آن و نزد امامیه زنرا باید که در ایام
استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بران خرقه بندد پس اگر خون اینطرف
پنبه نیاید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید
و اگر خون اینطرف پنبه سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از
خرقه بگذرد برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نمازها وضوی
تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقه بگذرد نماز شب و نماز
صبح بیک غسل بکند و ظهر و عصر بیک غسل کند ظهر را اندک
تاخیر کند و عصر را تعجیل و نماز شام و نماز خفتن بیک غسل شام
را اندک تعجیل کند و خفتن را تاخیر * بحث چهارم * در کیفیت
غسل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغلظه غسل فرض است
پس کیفیت آن باید دانست که نزد ابیحنیفه سه چیز در غسل
فرض است آب در دهان کرده تا حلق رسانیدن و آب در بینی
کردن و شستن جمیع بدن معه تهای موی بروان کردن آب بران و نزد
شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت و حدث و مباح شدن نماز و بمذهب مالک پنج
است نیت و مضمضه و استنشاق و رسانیدن آب بر جمله بدن و
مالیدن آن و بمذهب احمد حنبل چهار فریضه است سوای مالیدن
بدن و سنتهای غسل آنست که اول استنجا کند باب
انگاه اگر نجاستی ببدنش رسیده آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
دران باشد یا نه انگاه نیت کند و وضو نماز مگر پایها نشوید و بزبان بگوید
* نویت الغسل دفعا للجنابة والحدث واستباحة الصلوة *
پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
اندام و بنهای مویها روانه کند سه بار و در اول آب ریختن
بدنش بمالد و در هر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
رو بقبله نباشد و بموضعی غسل کند که کسی اورا نه بیند و اسراف
در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل یا بهمان موضع اگر بر
مجمع آب نه ایستاده باشد یا بجای نقل کرده پایها تا کعبها بشوید
و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لاکن بر آنها کشادن
موی ضرور نیست و رسانیدن آب بر مویها واجب است و بمذهب
احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
ما استدامت آن در رسانیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای

موبها و تخایل مواضعی که آب بدون تخایل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول
سر بشوید بعد ازان بجانب راست بعد ازان جانب چپ پس
غسل واجب برای زند چنانکه انفا گذشت همین سه نزد
اهلسنت است و غسل موتی هم واجب است و غسل مسنون
نزد ابیحنیفه پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف
بعرفه و غسل احرام حج و یک سنتی است و آن غسل
کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
غسل واجب است و بمذهب شافعی غسل مسنون دوازده
است همین شش و غسل برای نماز کسوف و خسوف
و نماز استسقا و بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن مکه
و جهت وقوف بمزدلفه و جهت رمی جماره و اما نزد امامیه پس
در باب غسل روایات کثیره اند و در وجوب و استحباب
آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
بسیاری از غسلها آمده و آنها که غسل واجب همین پنج گویند
می گویند که در دیگر غسلها نیت قربت کند نیت وجوب و استحباب
نکند و در روایتی از ابی عبد الله صلوات الله علیه و علی آبایه آمده
که غسل جمعه در سفر و حضر مگر برای زن در سفر رخصت
است که نکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه مع نفس

الفطره چنانکه کیفیتش گذشت وغسل نفاس وغسل مولودیکه
زائیده شود وغسل میت وغسل کسیکه میت را غسل دهد و
غسل احرام وغسل یوم عرفه وغسل زیارت وغسل دخول بیت الله
وغسل حرم وغسل مباهله وغسل استسقا همه واجب است وغسل
شب اول وبست ویکم وبست وسوم رمضان وغسل فطر وغسل
ضحی وغسل استخاره مسنون است ودر روایتی دیگر از امام
ابو جعفر الباقر علیه السلام وعلی ابائه الکرام آمده که غسل در
در هفده مقام است در شب هفدهم ونوزدهم وبست ویکم
وبست وسیوم رمضان وغسل عیدین ووقت دخول
بحرمین وروز احرام بستن وروز زیارت وروز دخول خانه کعبه
ویوم ترویه ویوم عرفه وبعد غسل وکفن دادن میت وبعد مس
کردن میت بعد ازانکه سرد شود وروز جمعه وغسل کسوف
وقتیکه تمام قرص گرفته باشد وغسل جنابت همه فریضه است
وبروایتی آخر هرکه چاپاسه را بکشد برو غسل واجب است و
بروایتی دیگر هرکه نظر کند بطرف مصلوب برو غسل واجب
است ومیگویند مراد آنست که مصلوب بیگناه باشد واگر مصلوب
شرعی باشد پس غسل مسنون است * بحث پنجم *
در موجبات وضو وکیفیت آن اما ازنجاست حکمی غیر مغلظه که موجب

وضو است یکی آنست که انچه از سبیلین بیرون آید سوای
باد که از پیش آدمی احیانا می برآید و بمذهب مالک سوای بول
وغایط و باد معتاد انچه از سبیلین بیرون آید مثل سلس بول
ومذی وخون وکرم ناقض وضو نیست دوم هر متغیری نجس که از
غیر سبیلین بیرون آید مثل قی به پری دهن وخون وریم وامثال
انها بمذهب ابی حنیفه رح و بمذهب سه ایمهٔ دیگر هر نجسی
که از بدن آدمی ورای پس وپیش بیرون آید شستن
مخرج وازالهٔ نجاست واجب باشد اما مبطل وضو نگردد الا
بمذهب احمد حنبل در قی وخون وکرم از جراحت اگر بسیار و
فاحش بیرون آید ناقض وضو است والا فلا سوم خواب
مضطجع باشد یا متکی یا مستند بر چیزی که از زوال آن خفته
بیفتد و بمذهب شافعی خواب بشرط انکه مقعد متمکن بر جایی
نباشد چهارم خنده قهقههٔ شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
حنیفه رح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست
سودن بمذهب سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیهوشی
بهر طریق که باشد هفتم مماس شدن هیچیک چیز از بدن مرد یا
هیچیک چیز از بدن زن اگر باهم ذی رحم محرم نباشند یا طفل
کوچک از بیگانه بمذهب شافعی و بمذهب مالک و احمد حنبلی

بشرط شهوت داشتن مباشرت فاحشه یعنی مرد و زن برهنه
شده باهم بچسپند به نهجیکه با فرجین ملاقی شوند صرف بمذهب
ابی حنیفه نهم خوردن گوشت اشتر صرف بمذهب
احمد حنبل دهم دخول و خروج وقت صلوة برای مستحاضه
و صاحب سلس بول و صاحب جرح سایل در دو صورت
اول بمذهب شافعی و احمد حنبل و در هر سه صورت بمذهب
ابی حنیفه رح و مرد متقی را باید که بهر مذهب که باشد ازینجمله
چیزها وضو سازد تا رعایت همه مذاهب کرده باشد و نزد امامیه
انچه از سبیلین بیرون آید از بول و غایط و منی و ریح معتاد و
و استحاضه قلیله و خواب به نهجیکه مبطل حاسه سمع و بصر
باشد علی ای حال خواه قایم خواه قاعد و انچه عقل را زایل
کند ناقض وضو است و ورای آن و دیگر هیچ مبطل وضو
نیست مثل خروج مذی و وذی و خون و ریم و کرم غیر آلوده
به نجاست که از سبیلین آید و خون رعاف و حجامت
که نه ازین اشیا وضو باید و به استنجا چون حال نجاست حکمی غیر
مغلظه معلوم شد که موجب وضو است پس کیفیت وضو باید
دانست در وضو بمذهب ابی حنیفه چهار فریضه است اول رو
شستن در طول از منبت موی سر تا زیر زنخدان و در عرض از

نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و به تحقیق غسل وجه ربع ریش
را مسح کردن نیز بمذهب او فرض است دوم دستها را تا
آرنجها شستن سیوم مسح ربع سر چهارم پایها را تا کعبها
شستن و بمذهب شافعی شش فریضه است چهار آنچه بیان
کرده شد الا حد مسح سر اینست که یک موی از سر تر شود
و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نهجیکه مذکور شد
مرعی داشتن مگر نیت از همه مقدم کند و بمذهب مالک هفت
فریضه است شش آنچه بمذهب شافعی است دیگر موالات
یعنی عضوی را شستن قبل از آنکه عضو مغسول سابق خشک
شود و بمذهب احمد حنبل نه فریضه است هفت آنچه بمذهب مالک
است بزیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و حد
مسح سر بمذهب مالک و احمد جمله سر بر سبیل فرضیت
است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیفیت نیت
اینست که مقارن آب بر رو انداختن بمذهب شافعی و مالک
و مقارن آب در دهان کردن بمذهب احمد حنبل در دل آرد که باین
وضو حدث را از خود زایل میکنم و ادای نماز برخود مباح میگردانم
اما همان وقت بزبان گفتن * نویت الوضوء لله تعالی لدفع الحدث
و استباحة الصلوة * سنت است و اما از سنتهای وضو

یکی سواک کردن است بچوب تلخ بر پهنای دندان وقبل
از شروع تسمیه کردن یعنی بسم الله گفتن بعد ازان هردو
دستها را تا رسغین شستن صرف بمذهب ابی حنیفه
وهر عضوی را سه بار شستن و مضمضه واستنشاق نمودن
الا بمذهب احمد حنبل که فرض است وتخلیل ریش نمودن د
بوضع خاص نزد ابی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
گلو وروی دست بسوی بیرون باشد وروی بابعضی از سر
ودستها را تا میانه بازوها شستن بمذهب غیر ابی حنیفه ومسح
تمام سر نمودن الا بمذهب مالک واحمد حنبل که فرض است
وکیفیت آن آنست که هردو دست را بانگشتان تر کرده نصف
طولانی هردو دست از انگشتان تا منتهای کف از رو تا قفا برد
سوای ابهامین ونصف باقی را از قفا بر رو آرد که باین وضع تمام
سر را استیعاب کند ونیت بدل کردن وبزبان گفتن صرف
بمذهب ابی حنیفه رح که نزد دیگران فرض است وموالات
یعنی پی در پی شستن بمذهب ابی حنیفه وشافعی وترتیب
رعایت داشتن صرف بمذهب ابی حنیفه واعضای ممسوح
را سه بار مسح کردن صرف بمذهب شافعی ومسح هردو
گوش باب تازه نزد هر سه امام وبه بقیهٔ تری مسح سر

* رسغ * بالضم بند دست ۱۲ ص

نزد ابی حنیفه و رعایت تیامن یعنی دست و پای راست قبل از دست و پای چپ شستن بمذهب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب است و تخلیل اصابع دست بمذهب ابی حنیفه و تخلیل اصابع رجلین باتفاق هر چهار ائمه و کیفیت تخلیل اصابع دست آنست که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست در بنهای آن داشته بیرون بکشد و همچنین از انگشتان دست راست تخلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تخلیل اصابع رجلین اینست که خنصر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای انگشتان پای داشته باشد و از خنصر پای راست شروع کند و بخنصر پای چپ ختم کند و ترک استعانت از دیگری در آب ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیهٔ ماثوره از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن الا بمذهب ابی حنیفه که مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است اول نیت با استدامت آن دوم غسل وجه از اعلا تا اسفل و در نزد انها عبارت است از منبت مویها تا ذقن در طول و هر قدر را که احاطه کند انگشت مهین و میانین در عرض سوم شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم راس بقدر سه انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بعرض راس باشد یا همچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
بمقدار آن جایز است بکراهت پنجم مسح هر دو پا لکن هر دو مسح
سر و پا باب بقیه نه باب تازه ششم ترتیب چنانکه بیان کرده
شد هفتم موالات و شستن پایها قبل مسح اگر خشک
نشده باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا هم
اختلاف است به بعضی روایات بدعت است و به بعضی روایات
دو مرتبه شستن هم آمده و سنن و آداب وضو و ادعیه درین
مذهب هم بسیار ماثور اند بنظر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت

بحث ششم در احکام آب چون معلوم شد که ازالهٔ نجاست
حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
نمودن ضرور افتاد باید دانست که برای ازالهٔ جمله نجاسات بمذهب
ایمهٔ ثلثه یعنی شافعی و احمد حنبل و مالک آب پاک مطلق باید
مثل آب دریا و چشمه و رودخانه و کاریز و چاه و انچه بدینها ماند
و بمذهب ابی حنیفه رح چنانکه بالا گذشت ازالهٔ نجاست حقیقی باب
مضاف مثل گلاب وغیره جایز است اما ازاله نجاست حکمی یعنی
غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بمذهب شافعی و احمد آب
ایستاده اگر دو قله باشد هر نجاستی که دران افتد اگر ازان نجاست
از رنگ و بو و طعم آب یکی هم متغیر نشده باشد نجس نگردد و در

کمتر از آن نجس گردد و دو قله دویست و پنجاه من باشد بسنگ
خراسان و پنجاه من بسنگ روم لیکن عین نجاست اگر بنظر آید
آنرا بیرون باید انداخت اما بمذهب احمد حنبل اگر نجاست
بول یا عذره مایع باشد دو قله هم نجس گردد و بمذهب
ابی حنیفه اگر حوض ده گز در ده گز باشد حکم آن حکم دو قله نزد
دیگران است و آب روان هرچند اندک است چون
چون نجاستی ظاهر و غالب نباشد پاک است و بمذهب
مالک آب هرچند کمتر باشد اگر یکی از اوصاف ثلثه آن بچیز
نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
ظاهر از و دور کنند و باستعمال آرند و آب مستعمل نزد
مالک طاهر و مطهر است یعنی از آبیکه وضو یا غسل کرده باشند
اگر از جای طاهر بردارند باز از آن غسل و وضو جایز است و
بمذهب شافعی و احمد حنبل طاهر است مگر غسل و وضو و ازالهٔ
نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس طاهر است غیر مطهر و
همین است مذهب مفتی به ابی حنیفه رح بقول محمد و اصل
مذهب ابی حنیفه رح این است که نجس است بنجاست غلیظه مثل
بول و براز و نزد امامیه اب اگر بقدر یک کر باشد حکم آن مثل حکم
قلتین است بمذهب ائمهٔ ثلثه و حکم ده گز در ده گز بمذهب

ابی حنیفه رح دکر و زنا یکهزار و دو صد رطل عراقی باشد که هر رطلی
از ان پانصد و سی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
مجموع کرسی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه سکه صاحب
قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل اثار است
و هر اثار نود و شش روپیه هشت من و بست و یک اثار
باشد و مساحته مقدار گز چهل و سه وجب کاسر باشد کسری
کم و در آب مضاف یعنی گلاب و غیره اختلاف در علمای امامیه
است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
نیست و آب مستعمل وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
در ظرفی پاک بگیرند باز وضو و غیره از ان درست است و در
آب مستعمل غسل جنابت و غیره و غساله استنجا اختلاف
صحیح اینست که طاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علما طاهر و مطهر
است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلف آب
یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
باشد اتفاقا یا صحیح را بشدت برد خوف حدوث مرض و هلاکت
باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
بفقدان آب مطلقا یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود نداشته باشد
یا اگر آب میسر شود جز بقیمت گران از عادت معهود بدست
نیاید درین صور تنها تیمم کردن عوض وضو و غسل جایز باشد بمذهب
ابی حنیفه و مالک بهر چیزیکه از جنس ارض باشد همچو خاک و ریگ
و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفاف بود و اما بمذهب
شافعی و احمد حنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک
آمیخته با ریگ و گچ و آهک روا نبود لکن بغباری که بر جامه یا پشت
حیوانی نشسته باشد جایز بود و آن را چند رکن است که بدون آن
تیمم روا نبود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوة دیگر
بمذهب غیر ابی حنیفه چیزیکه بان تیمم کند مثل غبار آنرا بر جمله اعضا
نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستهایش بگرد و
خاک ظاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بمذهب ابی حنیفه رح روا
بود و بمذهب دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آله تیمم پاک باشد نه
نجس پس اگر بر زمینی که بران نجاست خشک شد تیمم کند
جایز نباشد دیگر بمذهب غیر ابی حنیفه رح خاک را بقصد بردارد پس
اگر باد خاک را بروی و دستهایش افشاند و دست بران مالد
بمذهب سه امام درست نباشد و بمذهب ابی حنیفه جایز بود
دیگر استیعاب یعنی دست بجمله روی رسانیدن دیگر بهر دو دست

تا ارنجها بمذهب ابی حنیفه و شافعی و تا بند دستها بمذهب مالک
و احمد حنبل خاک یا اثرش برفشاند دیگر ترتیب بمذهب ابی حنیفه
یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد ازان بر دستها خاک برفشاند
و بمذهب ابی حنیفه ترتیب سنت است و بمذهب غیر مالک
جز بدو ضربه تیمم روا نیست و بمذهب مالک یک ضربه کافی است
و نیز بمذهب ابی حنیفه مسنون است که وقت ضربه اولا
چون دستها بر تراب نهد هم روی دستها بران مالد و هم
پشت آن بعد ازان بردارد و خاک بیفشاند و موالات
هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه و مسح رو و دستها
بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولا تسمیه کند بعد ازان نیت
کند بدل و بر زبان آرد * نویت التیمم لاستباحة الصلوة * مقارن
نیت هر دو دست و سر هر دو ابهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان
بهم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دستها
بردارد و بیفشاند و بر روی مالد و تا ریشش فرود آرد چنانچه جای نماند
که آنجا دستها نرسد بعد ازان بار دیگر هر دو دست سوای سر
ابهامین انگشتان کشوده بهمان نهج ضربه دهد و برداشته و افشانده
روهای انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
راست نهد و بر پشت دست تا بالای ارنج راست بکشد به

نهجی که کف دست چپ مشتمل نشود و پس کف دست
چپ از بالای ارنج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان
مسبحه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
فرود آرد و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
کند آنگاه کف هر دو دست را بر هم مالد و انگشتان تخلیل کند
پس تیمم کامل گردید و بمذهب ابی حنیفه رح بیک تیمم هر قدر خواهد
از فرایض نوافل در اوقات مختلفه بگذارد و چنانکه حکم وضو است
و بمذهب شافعی برای هر فریضه تیممی جدا کند باید الا نوافل هر چند
که خواهد باتفاق بگذارد و بمذهب مالک و احمد حنبل مادام
که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است باقی باشد چندانکه خواهد
از فرایض و نوافل بهمان تیمم تواند گذارد و هر چه وضو را
باطل کند تیمم را هم باطل میکند جز یافتن آب و رفع
عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث و جنابت و حیض و نفاس
یکسان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است
یکی نیت مقارن صلوة برای واجب یا ندب و سبب عاجزه
بر سبیل استدامت تا آخر دوم بر زمین زدن دست
سیوم مسح پیشانی بباطن کف هر دو دست از موضع
منبت شعر تا سر بینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف دست راست
از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب به نهجیکه بیان شد
ششم موالات یعنی پی در پی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
انها فصل واقع نشود هفتم خاک مغصوب و نجس نباشد و بجز
بر خاک بر چیز دیگر تیمم جایز نباشد و عذرهای موجب تیمم
همانست که باتفاق بمذهب اهل سنت است مگر بشرط معهود
گرانی قیمت آب بمقدار زاید که باشد اگرچه یک مقدار وضو
و غسل بمیات و الوف برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
و وضو سازد اگر مقدرت دارد و دو ضرب برای تیمم بدل
غسل باید و یکضرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکجا برای دیگر کافی
نباشد و برای هر فریضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحث
هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
بر طهارت کامل پوشیده باشد بعد ازان که وضو کند اختیار دارد
که موزه از پا نکشد و پاهارا نه شسته عوض آن مسح بر موزه
نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر غیر مستعمل
بر بالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبها بکشد و بمذهب شافعی
و مالک و احمد حنبل اگر بالای پنجه و زیر قدم را بهر دو دست مسح کند
اولیتر باشد و بمذهب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کرده چنان ضعیف و سبک که باندک رفتاری پاره شود و
بمذهب احمد حنبل و ابو یوسف و محمد بر جرابی که قوی و سطبر
باشد چنانکه آب و تری را بخود جذب نکند نیز مسح کردن روا بود
و بمذهب ابی حنیفه رح و شافعی و مالک روا نباشد و مدت مسح
بمذهب غیر مالک برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر
سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را
شکسته است حساب مدت بعمل خواهد آمد و دریدگی موزه
بمقدار سه انگشت نزد ابی حنیفه و هر قدر کم که باشد نزد
شافعی مانع جواز مسح است و بمذهب مالک مدت مسح
معین نیست چندانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه
اگر فاحش نباشد هم مانع نیست و چون با وضو موزه بیرون کشد
یا مدت مسح منقضی گردد فقط پا یها شستن کفایت کند
و اگر با وضوی در حالت اقامت موزه پوشد و بعد از ان مسافر
شود اگر وضو را شکسته باشد در حضر و بعد ازان مسح کرده
مسح مسافرانه کند بمذهب ابی حنیفه و مقیمانه بمذهب شافعی
و اگر در حالت سفر با وضوی کامل پوشیده باشد پس مقیم
شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلوة
و متعلقات آن بدانکه یکی از شرایط صحت و جواز نماز بمذهب

شافعی و سبب جواز یا شرط صحت آدای ان بمذهب
ابی حنیفه وقت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود و آن
سپیدی آنا فانا زیاده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
صادق در طول آسمان همانجا برآید و آن آنا فانا کم میشود وآنرا
صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
چند روز بی طفره بر شناخت و تمیز هردو از صبح صادق
و کاذب قادر گردد و از طرق اوفق بطبایع عام آنست
که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هرقدر زمانه شب
است آنرا هفت حصه نمایند حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
و قاعدهٔ دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
شد که بر هرقدر که طلوع آفتابست آنرا دوچند کنند همان مقدار
شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و باخر این فصل
بجدولی که ازان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
معلوم شود نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتابست
از دایرهٔ نصف النهار و ادراک این وقت باین نهج است

که

که تا وقتیکه سایهٔ هر چیز رو بکمی می نهد وقت ارتفاع است و وهرگاه شروع بزیادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف النهار زایل شد ومنتهای وقت ظهر تا آنگاه است که سایهٔ هر چیز برابر آن چیز شود سوای آن مقدار سایه که عین وقت بودن آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذهب شافعی و احمد حنبل و مالک وصاحبین اما بمذهب ابی حنیفه منتهای وقت ظهر تا آن وقت است که سوای سایه اصلی سایه هر چیز دو مثل آن چیز باشد لاکن فتوی بر مذهب صاحبین است برای نماز ظهر و بر مذهب ابی حنیفه رح برای نماز عصر و بآخر فصل بعد جدول صبح صادق دایره که ازان وقت نصف النهار وحال سایهٔ اصلی معلوم شود بقلم می آید و ابتدای وقت عصر همان منتهای وقت ظهر است بهر یک مذهب و منتهای آن وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب آفتاب شروع میشود پس بمذهب شافعی منتهای آن همان مقدار است که کسی وضو کرده بعد ازان و اقامت پنج رکعت نماز بگذارد و ازان بعد تا غیبت شفق بمذهب او وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است اما اگر نماز مغرب را چندان بقرات و غیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بمذهب ائمه ثلثه
رح تا غیبت شفق است و شفق بمذهب او سپیدیست
که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد ازان سرخی
پس آفتاب طلوع مینماید همچنان بعد غروب اول سرخی
از اثر آفتاب میباشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق
هرچه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف المذاهب
وقت عشا می آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز
عشا است و وقت وتر بعد از ادای صلوة عشا است تا
طلوع صبح صادق و بمذهب شافعی و احمد حنبل اول وقت نماز
گذاردن فاضلتر است و بمذهب ابی حنیفه رح آخر وقت و
خیر الامور اوساطها و بمذهب شافعی در تابستان که هوا سخت
گرم باشد نماز ظهر بمیانهٔ وقت مستحب باشد لا غیر و بمذهب
مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و
مغرب و صبح را تعجیل و نیز بمذهب او اگر از روز بمقدار
پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
از شب بمقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشا ادا کرده باشد
نه قضا پس باللزوم جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشا بی ضرورت

جایز باشد بمذهب او و تاخیر عشا باتفاق مذاهب ائمهٔ اربع
تا گذشتن ثلث شب فاضلتر است الا بعد نصف شب
مکروه باشد و بمذهب ابی حنیفه رح سه وقت نماز و سجدهٔ
تلاوت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف
النهار و سیوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز که اگر بمقدار
یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سجدهٔ رکعت اول
غروب شود نماز عصر ادا شود مگر باتفاق بعد زرد شدن
آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر
و عصر هردو اگر یایک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کند
هردو ادا شوند و نیز بمذهب ابی حنیفه رح ادای نوافل
بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین
بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر نخوانده باشد و بعد غروب
شمس تا وقتیکه نماز مغرب نخوانده است و وقت تکبیر نماز جمعه
و وقت خطبه جمعه و عیدین و کسوف و استسقا و وقت خطبه
حج و خطبهٔ نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت
فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است
و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است
و وقت ظهر از زوال آفتاب شروع میشود و منتهای آن تا وقتی

است که وسعت ادای چهار رکعت قبل غروب باقی
باشد و ابتدای وقت عصر از ان حین است که بعد از
زوال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و منتهای
آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
چهار رکعت وقت خاص ظهر باشد و مقدار ادای چهار
رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
بین الظهرین و وقت فضیلت ظهر نزد آنها از زوال آفتاب
تا وقتی است که بر سایهٔ اصلی مقدار چهار قدم زیاده شود
و وقت فضیلت عصر از انتهای فضیلت ظهر تا وقتیکه بر سایهٔ
اصلی مقدار هشت قدم افزون شود و ابتدای مغرب از
حین غروب آفتاب است و نزد جمهور از حین زوال حمرت ناحیهٔ
مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که وسعت
ادای چهار رکعت داشته باشد و ابتدای عشا بعد از ادای
سه رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت
وتر انتصاف لیل است و جدول ادراک شروع حصهٔ
هفتمی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صفحهٔ عایده
مرقوم است و طریقهٔ دریافت آن از جدول آنست بهر ماه
و تاریخی که ادراک آن منظور باشد از خانهای طولی که
بدست راست جدول اند متعین ساخته و بهر عرض البلد که در

یافتن منظور است بالای جدول از خانهای عرضی گرفته بمقتضای
هردو یعنی عین زمر عرض البلد بمقابل تاریخیکه معین ساخته اند
نظر کنند که آن مقدار شروع صبح صادق است پس حروف
ابجدی را عدد ساعات تصور سازند و رقوم را دقایق آن مثلا در ملتقا
اگر این صورتست (د ۴۵ ه) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و هکذا و در علامات عرض
البلاد هم عدد درجات بحروف ابجدی و دقایق آن بر قوم
هندسه قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بیست
و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و بر همین قیاس باید رفت
و اما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
طریق است که بر زمین هموار به نهجیکه اگر آب بران ریزند از
جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
آن دایره مقیاسی یعنی چوب پاره یا میخی آهنی که طول آن
استحسانا از ربع قطر دایره زاید نباشد و در سطری مناسب
دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب دران دایره نظر
کنند تا سر سایه مقیاس که بیرون از دایره است و آنا فانا متصاغر
شده بر هیچیک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
مدخل الظل نامند و همانروز قریب آفتاب بینند که سایه مقیاس
که بعد نصف النهار آنا فانا متعاظم می شود تا بحدیکه بر نقطه از

محیط دایره بنا بر بیرون شدن ازان رسد آنجا هم علامت کنند
و آنرا مخرج الظل نامند و این هر دو نقطه را به خطی مستقیم که
لامحاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به تنصیف این خط تنصیف
قوس دایره که مابین هر دو نقطه است سهل باشد پس
اگر از نقطه که منصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
گذشته بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
باشد و هرقدر سایه مقیاس که برین خط است سایه اصلی باشد و
هر گهری انگریزی که نواخت دوازده از روز دران عین وقت
بودن سایه مقیاس برخط نصف النهار باشد صحیح ترین گهری ها
است و اگر نباشد پس گهری را این وقت صحیح باید نمود
و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
منصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
دایره خط نصف النهار را بزوایای قوایم قطع کرده از یک جانب
دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
خوانند و نقطه و کنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریقه دیگر

که سهل تر و سریع الفهم عوام باشد این است که کمپاس صحیح یعنی قطب نما بهم رسانند و بر زمین هموار خطی کشند بدین نهج که سر قطب نما عین برین خط باشد همین خط نصف النهار است و بر کناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میخ آهنی قایم کنند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است

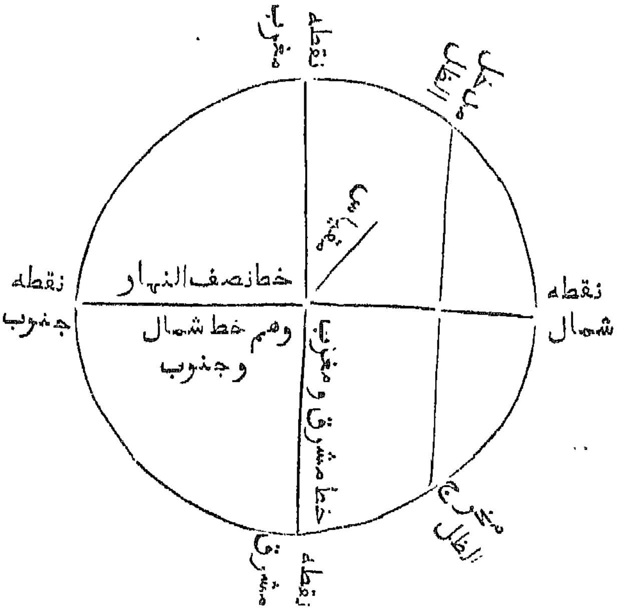
نقطه مغرب
مدخل الظل
نقطه میل
خط نصف النهار وهم خط شمال وجنوب
نقطه جنوب
نقطه شمال
خط مشرق و مغرب
مخرج الظل
نقطه مشرق

* فصل سیوم * در بیان صلوات فریضه بدانکه بر هر مسلم عاقل و بالغ هفده رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یازده رکعت باجماع
تمامی علمای است پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
و مسافر هر دو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
ان مصرح خواهد شد * دیگر * از نمازهای فریضه نماز جمعه است
که بروز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و ازاد و مقیم و تندرست
فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوای
شرایط مذکوره بالا شرایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
از ان وقت ظهر است که بمذهب ابیحنیفه رح و شافعی سوای
در وقت ظهر ادا نشود و بمذهب مالک در وقت عصر
و بمذهب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمذهب ابی حنیفه سه
کس است سوای امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
احمد حنبل چهل کس و بقولی دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
و بالغ و مقیم و ازاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت و خطابت

که

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر
موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر *
مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جائیکه
آنجا والی الامر یا والی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام
شرع کنند موجود باشند و روایت مفتی به اینست که در
دیهی بزرگ که بکلان ترین مساجد آن مسلمانان آنجا وفا نکنند
جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری
و سوق قایم و طبیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه افترا است
بر او * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نائب او در جماعت یا اذن
او نزد ابی حنیفه و بیک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط
است * دیگر * خاص بمذهب شافعی از شرایط جمعه اقامت
آن به بناها و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست
تا بیرون عمارت شهر یا دیه بمیلی که چهار هزار خطوه باشد جایز
است دیگر خطبه است پیش از نماز از قبل آن بمذهب ابی حنیفه و
یکروایت از مالک ذکر خدا یتعالی است و بمذهب دیگران انقدر
که بران اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صلوات و موعظت فرض
است الا بمذهب شافعی دو خطبه ایستاده خواندن فرض
است که میان آنها بیک نشستن فصل کنند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است ولکن ما بین آن هردو سنت است بیک قول و بیک قول از شافعی دعا بر مومنان و قراءت قران هم فریضه است نزد او و نزد دیگران اینجمله امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است پس اگر دروازه بعد جمع شدن مردم بند کردند نماز جایز نباشد و اگر در خانه نماز بخواند و اذن عام کند جایز باشد بمذهب ابی حنیفه و در جمعه دو اذان مسنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب دیگر وقت بر آمدنش بر منبر و جوب سعی و ترک بیع و شرا باذان اول متعین شود و چون خطیب بمنبر بر آید پیش از نشستن روی بجماعت کند و بمذهب غیر ابی حنیفه بر جماعت سلام کند و جماعت جواب سلامش باز دهند آنگاه بنشیند تا اذان دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هردو خطبه اقامت یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر بگذارند و نیت جمعه چنین کند اودی فرض الجمعة و نزد شافعی و احمد حنبل مسنون است که خطیب خود امامت کند و بمذهب مالک و ابی حنیفه امامت غیر خطیب خلاف لیکن اگر چنین باشد بهتر است و اگر امام را در تشهد یابد بمذهب ابی حنیفه رح دو رکعت جمعه تمام کند و بمذهب دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را برکوع رکعت دوم یابد

دو رکعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
جامها پوشد و خوشبو کند و باهستگی سر در پیش افگنده
بمسجد رود و پا بر گردن مردم در مسجد نه نهد و هرقدر قبل صلوة
بمسجد آید فاضلتر باشد و هرجا که در شرایط وجوب یا ادای
جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه فتوی داده اند که جمعه ترک
نکند لاکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بهندوستان
باللزوم همچنین باید کرد و طریقهٔ اعاده ظهر این است یا بعد نماز
جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
یا در همان چهار رکعت نیت اعاده کند نیت آن بهر دو صورت
بدین نهج کند * نویت آخر ظهر ادرکت وقته و لم اصله بعد *
یعنی نیت میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادراک کردم و هنوز
نخوانده ام و اگر در سنت جمعه اعاده کند در رکعتین اخیرتین
با فاتحه ضم سوره نکند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیز بمثل آن گردد و در
جماعت کمتر از پنج کس ادا نشود و همه از مردان و آزاد
و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون او یا نایب یا اذن
او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بناها
هم جایز بود و دو خطبه واجب است و هر یکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة علي رسوله * بتعين وبر وعظ ولفظ آن متعين نيست وقراءت سورهٔ خفيفه وبقولي آيتي كه فايده او تام بود كافي است وهم بايد كه هرجا كه جمعه ادا كنند واز جاي ديگر كه متصدي جمعه شوند كمتر از يك فرسنخ نباشد والا هردو باطل گردد وهرجا كه جمعه گذارند احوط اينست كه ظهر هم ميبايد كرد * ديگر * نماز فريضه * نماز جنازه است وان فرض على الكفايه است يعني از گذاردن يك يا دو سه كس از ذمهٔ همه مسلمانان ساقط شود واگر كسي نگذارد بشرط اطلاع همه عاصي شوند وباجماع ايمهٔ اربعه آن مشتمل است بر چهار تكبير بمذهب ابي حنيفه رح در تكبير اول رفع يدين كند چنانكه در تكبير افتتاح هر نماز كنند ودر سه تكبير ديگر رفع يدين نكند ونيت چنين كند اصلي اربع تكبيرات صلوة الجنازة واهبا ثوابه للميت * بعد از تكبير اول بخواند * سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك وجل ثناءك ولا اله غيرك * بعد ازان تكبير دوم گويد ودر درود خواند پس تكبير سيوم گفته اين دعا بخواند * اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغايبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان * واگر ميت كودك است بخواند * اللهم اجعله لنا فرطا

اللهم اجعله لنا ذخرا واجرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا * واگر
صغیره است ضمایر این دعا بانیت او کند واگر این دعاها را نداند
هر دعا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سورهٔ فاتحه هم به نیت دعا نه به نیت
قرائت بخواند روا باشد بعد ازان تکبیر چهارم گفته بدون
اینکه چیزی بخواند هردو طرف سلام گوید واما بمذهب دیگران
پس در تکبیر رفع یدین سنت است وارکان آن نه است
نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
تکبیر اول سورهٔ فاتحه خواندن هشتم صلوة بعد از تکبیر دوم
نهم دعا بر میت وجمله مومنان بعد از تکبیر سیوم وبعد از چهارم
بمذهب شافعی این دعا گفتن * اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
مستحب است و دعا بعد تکبیر سیوم همان است که بمذهب
ابی حنیفه رح است لاکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد
* اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم نقه من الخطایا کما
ینقي الثوب الابیض من الدنس * وبعد تکبیر اول ثنا نزد انها
باین نهج بگوید * اللهم لك انت الدایم الذي تبقی وما سواک
یفني وکلشي هالك الا وجهك لك اللهم والیك الماب * و درود
بجمله مذاهب باین طریق اولی باشد * اللهم صل علی محمد
عبدک ورسولک ونبیک وصفیک ونجیبک وخیرتک من خلقک افضل

الی الدنس * نسخهٔ چنین ک ١٢ ص

ما صليت على احد من العالمين * واولى بامامت سلطان است
بعد ازان قاضى بعد ازان امام مسجد حى بعدازان پدر يا كسى مجاز ازو
بعد ازان پسر يا كسيكه مجاز ازو باشد بعد ازان پدر پدر يا مجاز ازو
بعد ازان برادر يا مجاز ازو بعد ازان هركه بميت اقرب باشد
يا مجاز ازو واما نزد اماميه پس در نماز جنازه از فرايض آن
قيام است و نيت و پنج تكبير و شهادتين بعد از تكبير اول
و صلوتين بعد از تكبير دوم و دعا بر مومنان بعد از تكبير سيوم
و دعا بر ميت بعد از تكبير چهارم و بعد از پنجم چيزى نخوانند وقرائت
فاتحه نزد بعضى و سلام و دست برداشتن در همه تكبيرات
سنت است و دعاى بتعيين فرض نيست وافضل اين است
كه بعد از تكبير اول بخوانند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له وان محمد صلى الله عليه وآله عبده ورسوله وان الموت
حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله
يبعث من في القبور * و بعد از تكبير دوم * اللهم صل على محمد وال
محمد وبارك على محمد وال محمد وارحم محمد وال محمد افضل ما صليت و
باركت ورحمت وترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد *
و بعد از تكبير سيوم اين دعا بخوانند * اللهم اغفر للمومنين و
المومنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات تابع

بینها و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم الراحمین * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر لنا و له اللهم احشره مع من یتولاه و ابعده ممن یتبراه و یبغضه اللهم الحقه بنبیک و عرف بینه و بینه و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین * و نزد بعضی بعد تکبیر پنجم بخواند * ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار * و اگر میت طفل بود یا مجنون که از طفلی تا موت جنونش استمرار پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند * اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا * و در بعضی روایات آمده که بر طفل صغیر نماز نباید کرد و نزد بعضی اگر میت مخالف است در نماز او چهار تکبیر باید و بعد تکبیر چهارم لعن بر او و دعای بد نمودن واجب است و دعا بدین نهج مشغول کند * اللهم املاء جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب * و بر نواصب که از مخالفین باشند این دعا بخواند * اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل بیت نبیک * و اگر

مستضعف است و در معنی آن اختلاف است بعضی گویند
که مذهبش معلوم نباشد و بعضی گویند که هرکسیکه ضعیف
العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه بعد تکبیر چهارم این
دعا بخوانند * اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب
الجحیم * انتهی چون عهده متصدی این رساله رسانیدن نفع
عام است در تحریر همچو روایات باک نکرده که علم آن
هر یکی را از مخالف و موافق موجب نفع است بعضی را للعمل و
بعضی را للاحتراز و چون آدمی بمردن نزدیک شود باتفاق علمای
اهل سنت روی او را بسوی قبله کردن مستحب است
مگر اولیتر بمذهب ابیحنیفه رح و مالک و احمد حنبل و بیک قول
نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله
و بقول دیگر از شافعی بر قفایش خوابانند باین نهج که روی و زیر
قدمهایش سمت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در
ان وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه رح بدین طریق که
روبروی او باواز بلند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه محتضر را
بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار نگویند و چون جان بحق تسلیم
کند باید که چشمهای او فرو خوابانند و زنخ با سر بندند و تعجیل
در تجهیز و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است

و بمذهب ابیحنیفه رح برهنه کرده بشویند صرف عورت را
پوشیده دارند بر تختی که مجمره را یکبار یا سه بار یا پنج بار گرد آن
بگردانند نه زاید ازان و بابی که در سدر و اشنان جوشانیده
باشند میت را وضو کنانند سوای مضمضه و استنشاق و اول
سر و ریش او بخطمی بشویند لاکن شانه نزنند و ناخن نه چینند
و ختنه هم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست
او بشویند به نهجیکه آب از فرق تا قدم بزیر و زبرش رسد
پس جانب چپ بغلطانندش بر پهلوی راست و همین طور
بشویند که آب بهمه زیر و زبرش رسد پس به نشانند و دست
به نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی برآید آنرا بشویند و غسل
اعاده نکنند و استنجا کنانیدن قبل غسل باین طریق که خرقه را
بر دست پیچیده عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقه باریک
بانگشت پیچیده در دهنش کردن و دندان و لثه ها و لب و زبان
را صاف نمودن و هم بمنخرین انگشت انداختن بعضی حنفیه
مستحسن دانسته اند پس بخرقه او را خشک کنند و حنوط
بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر جبینش و دست ها و
بینی و قدمها و زانو های او مالند و بمذهب شافعی اول دست
بقوت بر شکمش مالند تا فضلات بکلی زایل شود آنگاه خرقه

بدست پیچند و یک عورت را بآن استنجا کنند بعد ازان خرقه
دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند و اگر بر اندامش
نجاستی رسیده باشد آنرا زایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
پیراهنش بشویند و اگر حاجت باشد از هردو طرف تیریز پیراهن
را بشگافند و دران طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
با مضمضه و استنشاق و دندانش را بخرقه تر بجای مسواک
بمالند و موی و ریش را بشانه فراخ باهستگی شانه زنند آنگاه
به نهجیکه پیشتر ذکر شد غسل دهند و بخرقه خشک نموده در
کفن بپیچند و کفن میت بمذهب او اقل واجب یک جامه است
که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است
سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن و ازار و چادر و برای زن
پنج جامه باضافه مقنعه و جامه که پستانهاش را ازان بندند و نزد بعضی
از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هریکی را بالای
یک دگر بگسترانند و حنوط بالای یک دگر پاشند و میت را
دران بپیچند بعد ازان که جمله منافذش را از چشم و بینی
و دهان و گوش وغیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
نزد ابیحنیفه درج پنبه بمنافذ کردن روا نیست و نزد او اول ازار
پوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم آنگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافه یک عمامه
مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالای رو اندازند و مثل
حالت حیات بر پشت ندارند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد
و از سه برای عورت کمتر گرفتن نشاید و برای زنان کفن
معصفر و مزعفر و حریر و ادن مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه رح و
جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند رو بسوی قبله و
در زیر سرش خشتی نهند و بمذهب شافعی بعد از دفن تلقینش
کنند باین صفت * یا عبد الله ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه
من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک رضیت
بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلي الله علیه و سلم نبیا و بالکعبة قبلة
و بالمسلمین اخوانا ثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت في حیوة الدنیا
و الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل ما یشاء * و بمذهب ابیحنیفه رح
و احمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین
از علمای حنفیه براین تلقین هم عامل اند و مستحسن دانند و اما
شهید بمذهب ابیحنیفه رح آنست که در معرکه جنگ بدست
کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان حکم شهید
یا کافران کشته شود یا ظلما بدست مسلمانان یا کافر کشته شود
و همه برابر اند در آنکه غسل و کفن انها را ندهند و باهمان جامه هایش

دفن کنند لاکن نماز جنازه بر همه ها واجب است مگر پوستین و
جامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کشند و باقی جامه ها
بدستور دارند اما اگر شهید چیزی بخورد یا بیاشامد بعد مجروح
شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده
بماند یا وصیت کند یا مرد یا نوی پس نزد ابیحنیفه رح و احمد حنبل
غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ابیحنیفه رح عقل و بلوغ
از شرایط شهادت است و نزد شافعی و مالک هر که در معرکه
کشته شود بدست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند
و با همان جامه هایش دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه
نیز کنند و اما بمذهب امامیه پس میت را بشرط بودن مومن
اثنا عشری واجب است سه غسل دادن اول باب سدر
و دوم باب کافور و سیوم باب خالص و قبل از آن استنجا
دهند و ازالهٔ نجاست کنند و شکم میت را بعنف و قوت بمالند
و وضو کنانند و غاسل را در هر غسل نیت غسل میت وجوبا
قربه الی الله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت هم شرط
است و باید که غسل سر و گردن مقدم دارد بر جانب راست
و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط
این است که عورتین را با هر دو طرف بشوید جمله موی ها را و زیر

آنرا بشوید و برتخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر سنی
است دران اختلاف است قول مرجح این است که غسل
واجب نیست وکفار ونواصب را غسل دادن جایز نیست وبعد
غسل کافور براعضای سجود مالند وکفن برای مرد وزن سه
جامه است لنگ و پیراهن و چادری وکفایه دو ویک هم جایز
است اگر نباشد وبرای مرد سنت است اضافه برد یمانی سرخ
که اززربفت نباشد ولفیفه سه گز ونیم بعرض یک شبر ونیم که
هردوران باد بپیچند ودستاری که از وسط بر سر وتحت
الحنک بسته هردو طرفش را بر سینه اندازند واز برای زن
مقنعه وخرقه که بان پستان هاش بر سینه بندند ونمطی وان جامه
ایست که دران خطها باشد ودر سوراخ پس وپیش زن
پنبه اگنده کنند وبعد گذاشتن میت تلقین نمودنش بشهادتین
واصول دین واسماء مقدس ایمهٔ معصومین سنت است
وطریقه تلقین اینست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
دست راست زیر منکب یسری او وبهر دو صورت به نهایت
عنف وشدت میت را حرکت داده دعای تلقین بخواند
* ودیگر نماز واجب * خاص بمذهب ابیحنیفه رح نماز وتر است
بقول صحیح وبیک قول از وفرض است وبیک قول سنت

مذهب جعفری شماره ۱۲ ص

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعده اولش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از قراءت که فاتحه باضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده دعای قنوت بخواند و بعد ازان رکوع کند و نماز تمام سازد و دعای قنوت هم نزد ابیحنیفه رح واجب است و به مذاهب دیگر ایمه وتر سنت است اما به مذهب شافعی وتر سنت است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش در افضلیت سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد خواند و سلام گوید و دو دو رکعت به یک یک نیت و سلام بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت اخیر نیت وتر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب شافعی آنرا پیوسته گذاردن و در مجموع نیت وتر نمودن فاضلتر است ولاکن بیک تشهد و یک قعده و قنوت در وتر بمذهب شافعی صرف در نصف آخر ماه رمضان بعد از رکوع رکعت آخر مسنون است نه تمام سال و بمذهب احمد حنبل وتر زیاده از یک رکعت نیست و بمذهب مالک وتر سه رکعت بدو سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماه رمضان

باید دانا دعای قنوت بمذهب ابیحنیفه اینست * اللهم انا
نستعینک و نستغفرک و نومن بک و نتوکل علیک و نثني علیک الخیر
ونشکرک ولا نکفرک نخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد
ولک نصلي ونسجد والیک نسعي ونحفد نرجو رحمتک ونخشي
عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت
وعافنا فیمن عافیت وتولنا فیمن تولیت وبارک لنا فیما اعطیت
وقنا ربنا شر ما قضیت فانک تقضي علیک وانه لا یذل من والیت
تبارکت ربنا وتعالیت وصل اللهم علي سیدنا واله وسلم * ودعاء
قنوت مذهب شافعی و مالک از اللهم اهد تا آخر است ونزد
شافعی در هر نماز فجر برکعت دوم آن دعای قنوت مسنون
است وندانستن قنوت بنزدیک بعضی ایمه عذر نیست و
بناآموختن آن معاقب و عاصی باشد واگر نداند یا نتواند آموخت
سه بار بگوید * اللهم اغفرلي * یا بگوید * ربنا اتنا في الدنیا
حسنة وفي الاخرة حسنه وقنا عذاب النار * وبمذهب امامیه
وتر همین یک رکعت است مسنون ودران قنوت بمذهب
ایشان نیست اما در جمیع فرایض یومی پیش از رکوع در
رکعت دوم قنوت مسنون است چنانچه در فصل پنجم مذکور
خواهد شد * دیگر * نماز واجب بمذهب ابی حنیفه رح و بیک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح فرض عین است ولکن صحیح بمذهب ایشان وجوب است و بمذهب شافعی و مالک سنت موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت استوا و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود بمذهب ابی حنیفه رح روز دیگر نماز بگذارند و نماز عید الاضحی در جمله ایام تشریق روا است و بمذهب امامیه اگر شرایط جمعه یافته شوند نماز عید فرض عین است و آن باتفاق دو رکعت است با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و بمذهب ابیحنیفه در عیدین نه تکبیرات واجبه است در هر دو رکعت سه اصلی و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند و ازان بعد سه تکبیر زواید کند برفع یدین و ارسال دست بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف و توقف کند مابین هر دو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد ازان بدستور تعوذ و تسمیه نموده قرائت کند و تکبیر رکوع گوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد

زد و تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرائت فاتحه و ضم
سوره قبل رکوع بدستور در رکعت اول سه تکبیر زواید
گوید بعد ازان تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر
اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بمذهب شافعی در نماز عیدین
پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید که در هردو
رکعت قبل از قرائت گوید و بمذهب او این تکبیرات مسنون
است نه واجب و بمذهب مالک و احمد حنبل یازده تکبیرات
زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد ثنا
نزد احمد حنبل و پیش از قرائت فاتحه و سوره و پنج در رکعت
دوم بعد از تکبیر نهوض و قعود و قرائت فاتحه و سوره نزد ائمه
ثلثه بین التکبیرتین گفتن * سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کبیرا و الحمد لله
کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا * و صلوة فرستادن بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بمذهب شافعی و
احمد حنبل قرائت سوره ق در اول رکعت و القمر در دوم
مسنون است و بمذهب مالک و ابی حنیفه تعین سوره
مسنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است
نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خطبه خواندن بعد نماز سنت است

وباید که در خطبهٔ اول احکام صدقهٔ فطر و قربانی و تکبیرات
تشریق تعلیم کند و بمذهب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر
سنت پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره و چهار
در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از
تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة
واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمه واهل التقوي
والمغفرة اسالك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيدا
ولمحمد صلوتك عليه ذخرا وكرامه ومزيدا ان تصلي على محمد
وآل محمد وان تدخلنا في كل خير ادخلت فيه محمدا وآل محمد وان
تخرجنا من كل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد اللهم انی اسالک
خير ما سئلك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ منه عبادك
المخلصون * وبعد از تکبیر دوم بگوید * اول كل شي واخره بديع
كل شي ومنتهاه عالم كل شی ومعاده ومصير كل شي ومرده مدبر فی
الامور باعث في القبور قابل الاعمال مبدء الخفيات معلق السراير
وبعد از تکبیر سیوم * عظیم الملکوت شدید الجبروت حی
لا یموت دایم لا یزول اذا قضي امرا فانما يقول له كن فيكون *
وبعد از تکبیر چهارم گوید * خشعت لك الاصوات وعنت لك

الوجوه وحارت دونك الابصار وكلت الالسن عن عظمتك والنواصي كلها بيدك ومقادير الامور كلها اليك لا يقضي فيها غيرك ولا يتم منها شي دونك * وبعد از تکبیر پنجم گوید * احاط بكل شي علمك وقهر كل شي امرك وقام كل شي بك وتواضع كل شي لعظمتك واستسلم كل شي لملكك * وخطبه بعد از نماز نزد ایشان واجب است و تعیین سورهٔ الاعلی در رکعت اول والشمس در رکعت دوم مسنون است و صدقهٔ فطر نزد ابی حنیفه رح واجب باشد بر کسیکه نزد او مالی سوای مصارف ملبس و مسکن و یک خدمتگار و یک مرکوب وقوت دو ماهه بقولی و یکساله بقولی بمقدار دو صد درهم یا بست دینار باشد از طرف خودش و فرزندان صغیر که بمونتش باشند و از طرف عبید و جواری اگرچه مکاتب و ام ولد باشند نصف صاع از گندم یا یکصاع از جو و خرما و مویز و آن نزد ابی حنیفه رح هشت رطل عراقی است و بمذهب دیگران پنج رطل و ثلث رطل است و حسب مذهب ابی حنیفه رح از روی حساب هندوستان مروجه حال نصف صاع دو آثار کسری کم است بحساب فی آثار نود و شش روپیه و اگر قیمت آن عوض صدقه فطر دهد نزد او جایز باشد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر کسی را

که زیاده از قوت یکروزه مقدار یکصاع مال باشد که از کسوت
او و عیال او و خادم و مسکن او هم زیاده باشد برو صدقه فطر
واجب است از همه اشیاء یکصاع و ادای قیمت نزد ایشان
جایز نیست و صدقه دادن باتفاق قبل نماز عید الفطر باید و بمذهب
ابی حنیفه رح فطره زن بر شوهر واجب نیست و اگر بدهد متبرع
است و بمذهب ایمه ثلثه واجب است و چنانکه زکوة برای
صیانت مال است صدقه فطر برای صیانت نفس است
از حوادث دوجهانی و همچنین قربانی نمودن بهمان احکام که در
فطره است در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شتر از هفت نفس
نزد ابی حنیفه رح بر هر که فطره واجب است و نزد ایمه
ثلثه قربانی نمودن بر غنی سنت موکده است و بمذهب امامیه
هر کسیکه قوت یک ساله خود و عیال خود دارد برو صدقه فطر واجب
است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
مونت اوست از بزرگ و خورد و آزاد و بنده مسلمان و کافر از
طرف جمله آنها یک صاع که نه رطل عراقی باشد از ان
جنس که غالب قوت اوست واجب الادا گردد و قربانی بر
توانگر مسنون است و باتفاق ایمه اربعه اهل سنت در

مونت بمعني بار وگرانی ۱۲ ص

عید الفطر قبل از صلواة چیزی بخورد و از جنس شیرینی و اولی
تمر است بعدد طاق و در عید الاضحی تا نماز امساک کند و بعد
از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفه نزد
ایمه اربعهٔ اهل سنت پس هر نماز جماعت باواز بلند می باید
گفت اما نزد ابیحنیفه بر مقیم در شهر که نماز فرض بجماعت
مندوب اداکند واجب باشد و بر مسافر و متصل و منفرد و بعد
جماعت زنان واجب نیست و نزد دیگر ایمه همه کسانرا باید گفتن
و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذهب مفتی به نزد
علمای حنفیه است و بمذهب احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
عصر آخر ایام تشریق می باید گفت که چهاردهم ذی الحجه باشد
و مشهور از قول شافعی رح و مذهب مالک از ظهر روز عید تا صبح
آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر بمذهب ابیحنیفه رح
مصلی را در راه تکبیر باواز بلند گفتن تا آنگاه که امام به نماز بیرون آید
مسنون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
امام به نماز عید تکبیر مشروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
از عشره اولی ذی الحجه در راهها و باواز بلند تکبیر گفتن مشروع
است و صیغه تکبیر مسنون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله

الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد * واگر بعد ازان بگوید *
الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا وصلی الله
علی محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای
مسنونه ومستحبه بدانکه دوازده رکعت در شبانه روز
از سنن موکده است باتفاق مجتهدین اهل سنت وجماعت
ودر حدیث شریف واقع است که کسیکه بدوازده رکعت
در شبانه روز التزام دارد خدای تعالی برای او خانهٔ در جنت
بنا سازد وآن چهار رکعت قبل ظهر ودو رکعت بعد ازان ودو
رکعت بعد مغرب ودو رکعت بعد عشا ودو رکعت قبل
فجر است مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون
است وپیش از فرض چهار رکعت وبعد از مغرب چهار
رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق وهمچنین قبل عشا چهار
رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است وبعضی علما گفته
اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دوازده رکعت اصرار کند امام
را رسد که با آنها مقاتله کند ودو رکعت سنت فجر در تاکید
قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه
واجب است بعد ازان چهار رکعت قبل ظهر بعد ازان دو
رکعت بعد ظهر بعد ازان دو رکعت بعد عشا بعد ازان

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و چهار بعد از ان و بروایتی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت بعد فریضه جمعه از سنن موکده است و دو رکعت بعد وتر از مستحبات است و اولی آنست که آنرا قاعدا ادا کند و در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه وسلم تالی واجبات است در فضیلت و تاکید و آن حضرت نماز سنت را در هر شب و روز دو برابر نماز واجب مقرر فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت وتیره بعد از نماز خفتن وچون وتیره نشسته گذارده می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت پیش از صبح و اینها نزد ایشان متمم فریضه اند و در ثواب و تاکید مثل آنند و مانند فریضه اگر ترک کنند سنت است که قضا کنند و نیز از برای ترک آن کفاره یک مد از گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است لاکن چون مذهب آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را قضا کرده است برو ادای نماز نفل حرام است و همچو اشخاص

که یک فرض هم بر آنها قضا باشد قایل الوجود اند لهذا به تفصیل
نمازهای نوافل آنها اهتمام نکرده شد که نفع معتد به دران نه
بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکده خاص بمذهب اهل سنت
نماز تراویح است و آن بست رکعت است بعد عشا و وتر و
بعضی علمای حنفیه رح مستحب گویند مگر اول اصح است و
آن بمذهب ابی حنیفه رح پنج ترویحه است هر یک بدو سلام
وبعد هر ترویحه نشستن بمقدار یک ترویحه هم مستحب است
وبعد هر ترویح سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي
الملك والملكوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والكبرياء
والجبروت سبحان الملك الحي الذي لا يموت سبوح قدوس ربنا
ورب الملائكة والروح * و مستحب است که در تراویح
یک ختم قران کند والا ده آیت در هر رکعت سوای فاتحه
بخواند وبعضی ختم قران هم از سنن موکده دانند وبعد از تراویح
وتر بجماعت گذارد واگر یک ترویحه بیک سلام گذارد
جایز باشد مگر اولی بدو سلام است و همچنین بی عذر
تراویح را نشسته گذاردن بترک اولویت جایز است و
تراویح منفردا و بخانه خواه منفردا یا بجماعت هم روا است و
اگر کسی نماز عشا بجماعت نگذارده است وتر هم منفردا

کیح

گذارد و نماز تراویح بعد عشا آخر شعبان شروع کند و از روزیکه هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * و آن دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که بعد از نماز فجر مشغول بذکر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک نیزه آنگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * وان یا همان دو رکعت اشراق است یا ورای آن و فقها در چاشت و اشراق فرق نکرده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت تا ده رکعت می باید گذارد و آنرا مسمی به نماز ضحی کرده اند لاکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و عمل اسلاف اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشا و قبل از وتر است بشرطیکه مابین هردو خواب کنند و افضل اوقات گذاردن آن جوف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد رسول الله صلی الله علیه و سلم است * تحیة المسجد * و آن دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود دو رکعت بگذارد و همچنین * تحیة الوضو * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوة الحاجة * و آن دو رکعت است ولکن طرق آن مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدا یا بیکی از بندگان او متعلق باشد باید که باجمله مستحبات وضو کند و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این دعا بخواند * لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اسالک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمه من کل بر والعصمه من کل ذنب والسلامه من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجه هی لک رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین * دیگر در وقت شدت درماندگی باید که وضو کند باجمله سنن و مستحبات و دو رکعت نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم انی اسالک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمه یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه فی * و هرگاه لفظ حاجتی هذه بگویند الضرورت را بدل بگذارند * دیگر * از بعضی طرق مشایخ از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار بر کسی تنگ آید یا بدست ظالمی درمانده باشد این نماز بگذارد بدان خدائیکه مرا بدرستی بخلق فرستاد اگر نیت مرده کند زنده شود و نماز اینست چهار رکعت بدو سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

در اول بعد فاتحه * اللهم مالک الملک تؤتي الملک من تشاء وتنزع
الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدک الخير
انک علي کل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل و
تخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء
بغير حساب * در دوم * انا اعطيناک * و در رکعت سیوم
* قل يا ايها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * هر یکی
پانزده بار بخواند چون از نماز فارغ شود ده کرت این دعا بخواند
هنوز از مصلی برنخواسته باشد که حاجت او روا شود
انشاء الله تعالی دعا اینست * لا اله الا انت سبحانک اني کنت
من الظالمين حسبنا الله ونعم الوکيل رب اني مسني الضر وانت ارحم
الراحمين وافوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد يا من
ذکره شرف للذاکرين ويا من طاعته نجاة للمصلين ويا من لا يخفي
عليه انباء الراجين برحمتك يا ارحم الراحمين * این
هیچمیرز کمتر این نماز را گذارده و تجربه نموده با این روسیاهی
که دارد گاهی تخلف از اجابت دعا نیافته و ظاهر است که قطع
نظر از اثر الفاظ دعا و طریقهٔ نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم کسیکه با شرایط بندگی و طلب دعا این نماز
از دل بگذارد و دعا کند یا نماز و دعائی دیگر کند بکمال خضوع و

وخشوع و عامل بر مضمون جمله معانی از قلب باشد نه اینکه
همچو طایر معلم[۳] زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلا هرگاه
افوض امری الی الله گوید بالقطع دست از جمله تدابیر
بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شانه اعلی است
از اینکه او را بی نیل مراد باز گرداند * صلوة التسبیح * چهار
رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایتست یکی اینکه
بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا باز بخواند * سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * بعد از ان تعوذ و تسمیه
وفاتحه و سوره خوانده ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سر از رکوع بردارد و ده بار
بخواند و همچنین در هر سجده ده ده بار بخواند و بین السجدتین
هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خواند و نماز تمام کند و بروایت
دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله احد خوانده پانزده بار
این تسبیح بگوید و ده بار در جلسهٔ استراحت که بعد از
سجدتین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدستور مثل
روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از ثنا تسبیح خواند
و در روایت اول در جلسهٔ استراحت و قبل تشهد
بخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و به بعضی روایات

---

[۳] قوله طایر معلم بضم اول وفتح ثالث از تعلیم بمعنی طایری که تلفظ او را تعلیم نموده باشند چنانچه طوطی وغیران ۱۲ رض

هر وقت که خواهد از شب و روز بگذارد ولکن در شب بدو سلام
و در روز بیک سلام و بروایتی در رکعت اول بعد فاتحه
* الهاکم التکاثر * بخواند و در رکعت دوم * والعصر * و در
سیوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد *
وفضایل این نماز از حد احصا بیرون است در حدیث آمده است
که اگر توانی هر روز یکبار بگذارد والا در هر جمعه یکبار والا در هر ماه
یکبار والا در هر سال یکبار والا در عمر خود یکبار * صلوة الرغایب *
در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعهٔ اول از ماه رجب
میان مغرب و عشا دوازده رکعت بشش سلام میباید گذارد
و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دوازده بار
* قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید * اللهم صل علی
محمد ن النبی الامی وعلی اله و سلم * انگاه سر بسجده نهد و
هفتاد بار بگوید * سبوح قدوس رب الملائکة والروح * و همچنان
سر بسجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواهد که
باجابت مقرون شود * نماز کسوف * و آن باتفاق مذاهب
اربعه اهل سنت دو رکعت مسنون است مگر در طریقهٔ
ادای آن اختلاف است بمذهب ابی حنیفه رح مثل دیگر
نمازها بیک رکوع و دو سجده بگذارد و هرچه خواهد دران قرا

سورتها بخواند و قرائت را طویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل شمس منجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قرائت هم درست است بالجمله تطویل یکی و تخفیف دیگر از قرائت و دعا باید و اگر امام جمعه و عیدین باشد بجماعت بگذارند و الا فرادی فرادی و اگر بجماعت بگذارند امام جهر نکند و خطبه هم بمذهب او درین نماز نیست و بمذاهب ایمهٔ ثلثه دو رکعت است بدو رکوع و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر احرام سورهٔ بقره خواند یا بمقدار آن سورتی دیگر اگر سورهٔ بقره نتواند خواند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سورهٔ آل عمران یا بمقدار آن و در قیام سیوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت اول سورهٔ النسا یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع اول رکعت دوم سورهٔ المایده یا بمقدار آن و در رکوع اول بمقدار صد آیت از سورهٔ بقره بجای تسبیح بخواند و در رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت ازان و در رکوع سیوم بمقدار هفتاد آیت ازان و در رکوع چهارم بمقدار پنجاه آیت ازان بخواند و اگر نماز کسوف بجماعت بگذارد خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * نماز خسوف * وانهم دو رکعت است مثل کسوف و دران جماعت نیست نزد ابی حنیفه

ونزد ائمهٔ ثلثه مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف باخفا خوانند ودر نماز خسوف بجهر وهمچنین وقت شدت اهوال وافزاع مثل ریح شدید ودوام باریدن آسمان برف یا باران وشدت احمرار آن وتاریک شدن روز وشیوع وبا وزلازل وصواعق وانتشار کواکب وروشنی مخوف و وقت شب وخوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای دو رکعت مسنون است لاکن باتفاق بانفراد می باید گذارد ونزد هر یکی موافق نماز کسوف وخوف بگذارد واین همه نمازها یعنی کسوف وخسوف وبادهای سیاه وزرد وزلزله ودیگر اخاویف نزد امامیه واجب است هر یک دو رکعت بهر رکعت پنج قیام وپنج رکوع ودو سجده بهر پنج قیام فاتحه وسورهٔ بی تعیین وجماعت وخواندن قنوت بعد از سوره در همه سنت است * نماز استسقا *

نزد ابیحنیفه برای استسقا نمازی بجماعت مسنون نیست ونه دران خطبه است ونه قلب رواست بلکه صرف دعا واستغفار است وبمذهب ابی یوسف ومحمد از اصحاب ایشان که همان مذهب مفتی به ومعمول غایه علمای حنفیه است اینست که امام معه قوم برای نماز خارج شود دو رکعت بجهر بگذارد ودر اول سبح

---

* اسم ربک الاعلی * ودر دوم * هل اتیک حدیث الغاشیه *

قوله باتفاق یعنی باتفاق ایمهٔ اربعهٔ اهل سنت ۱۲ رض

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه بگوید قلب ردا کند و صفت قلب ردا این است که اگر چادر مربع باشد اعلای آنرا اسفل گرداند و اسفل را اعلا و اگر مدور باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست آرد و قوم تقلیب چادر ها نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود بسوی قبله کند و باز تقلیب ردا نموده بدعای استسقا مشغول شود و همون نهج قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رو بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و انها هم تجدید توبه و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشاره بسبابه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست بردارند و مستحب این است که سه روز امام با قوم برای استسقا بر آید و زیاده از ان منقول نشد و باید که پیاده پا بالباس کهنه یا شوب داده و پیوند زده بذلت و انکسار و تواضع برای خدای تعالی سرها فرو برده بسوی زمین بر آیند و هر کس قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد ازان بر آید و اگر امام خارج نشود اذان دهد و بی اذان هم بر آمدن جایز است و نزد

شافعی نماز استسقا مثل نماز عید است معه تکبیرات زواید
وخطبتین بعد نماز و همین بمذهب مالک است سوای تکبیرات
زواید که آنرا مسنون نداند و بمذهب احمد چند روایات است
مشهورتر انچه از وی نقل کنند عدم خطبه است ومختار اکثر
اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن و بعد مختارتر است
یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و
قلب ردا هم امام را نزد همه و همچنین جهر در نماز باید لاکن در
قلب ردا برای قوم هم دو روایت آمده * نماز استخاره *
از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله
علیه و سلم مایان را استخاره آن چنان تعلیم میکرد که سورهٔ
از قران تعلیم میفرمود و بعد ازان طریقهٔ آن بدین نهج روایت
کرده که هر کاری که عزم آن دارد باید که قبل ازان دو رکعت
نماز استخاره بگذارد و اولیتر اینکه دران نیت استخاره
کند و در رکعت اول بعد فاتحه * قل یا ایها الکافرون * و در دوم
* قل هو الله احد * بخواند و بعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی
استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسالک من فضلک العظیم
فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم
ان کنت تعلم ان هذا الامر * و اینجا آن کار بدل بگذارند و اگر

بزبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لي في دیني و معاشي و عاقبة امري عاجله وآجله فاقدره لي ویسره لي ثم بارک لي فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لي * آن کار که دارد اینجا نام برد یا در دل گرداند * في دیني ومعاشي وعاقبة امري عاجله وآجله فاصرفه عني واصرفني عنه واقدر لي الخیر حیث کان ثم رضني به * وشرط استخاره این است که اول قبل از نماز خاطر را برفعل وترک آن مساوی دارد وآنگاه نماز گذارد ودعا بخواند بعد ازان ببیند اگر عزم او بر فعل ازانچه پیشتر بود قوی گشته آنرا امضا کند واگر از سابق عزیمت بر فعل کم شد آنرا ترک کند ونیز مرویست که باید که قبل از عزیمت همین نماز ودعا هفت بار بخواند وبعد ازان آن عزیمت را امضا کند بفضل الهی از شر آن عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره طلب خیر است البته بدعا وطلب آن امید اجابت است اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند وبطور مشایخ طرق استخاره بوجوه کثیره مرویست وعمل آنها بران بتاکید است واکثر مشایخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره بطوریکه بیان شد میخوانند ودیگران را بعمل بدان تاکید میفرمایند ودر دعای استخارهٔ مذکورهٔ سابق بجای لفظ هذا الامر که دو

جا واقع است. هر دو جا این عبارت ضم کنند * کل عمل او فعل
افعله او قول اقوله فی هذا الیوم او هذه اللیلة * و از طرق
استخاره مشایخ یکی این است که اول و آخر درود و لاحول
بعد و طاق خوانده یازده بار بخواند * یا عبد القادر شیئا لله *
و در کف دست راست دم کرده مشت بند و همان
مشت را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب
نموده خواب کند آنچه مقدر و مصلحت است بخواب به بیند و
اگر روز اول نه بیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل
بکند و اگر هیچک معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت
* دیگر * بسم الله الرحمن الرحیم * هفت صد و پنجاه بار خوانده
چهار رکعت به نیت استخاره بگذارد در اول بعد فاتحه سوره
* والشمس * و در دوم * واللیل * و در سیوم * والضحی
و در چهارم * الم نشرح * و بعد از ان رو بجانب قبله نموده
بخواب رود و بر مصلحت آن کار آگاه کرده شود این
هر دو استخاره اخیره یکی از صلحای صوفیه نقشبندیه
این روسیاه را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر *
در بیاض رشک ریاض حضرت جد امجد قدس سره مرقوم است
که هر که خواهد در خواب غایب را ببیند و نمی داند که او مرده است

یازنده یا میخواهد که چیزی بپرسد ازو پس برای آن چیزی
مجرب است نزد من باید که وقت خفتن وضو بکند و لباس طاهر
بپوشد و مستقبل قبله بر پهلوی راست دراز شود و سوره
* والشمس والضحی * و سوره * واللیل اذا یغشي * و سوره
* والتین * و سوره * اخلاص * هریکی هفت بار بخواند و بعد
ازان بگوید * اللهم ارنی فی منامی کذا وکذا فرجا ومخرجا
وارني في منامي ما استدل به علي اجابة دعوتي * پس اگر
آنشب چیزی بخواب نه بیند روز دوم و سیوم تا هفت روز
متصل بکند پس اگر نه بیند چیزی داند که چیزی خطا کرد در عمل و
در دعا لفظ کذا وکذا داخل دعا نیست بلکه بجای آن انچه علم آن
میخواهد بر زبان آرد * دیگر * منقول از همان کتاب است
اگر خواهد که در خواب آگاه شود بر آنچه آرزوی آن دارد پس
وقت خفتن بخواند * اللهم رب ابراهیم وموسي ورب اسحاق
ویعقوب ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل منزل التورية
والانجیل والزبور والفرقان العظیم ارني في منامی الذي تري
لي فيه الخير والخيرة * وبعد ازان بگوید * قال نبانی العلیم الخبیر
وبعد ازان اسم * یاخبیر * را ورد کند تا اینکه بخواب
رود و بالکل قصد خود متعلق گرداند بهمان سو که میخواهد انشاالله

تعالی بخواب ببیند انچه خواهد و اما حکم استخاره بمذهب امامیه پس
نهایت بتاکید وارد شده وبترک آن وعید هم آمده و روایات
استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد تواتر رسیده و به
تفصیل در کتب فقه و حدیث مسطور اند و میر باقر مجلسی
خاص درینباب کتابی بفارسی تالیف نموده مسمی بمفاتیح
الغیب ساخته و دران اکثر بلکه تمامتر روایات استخاره
را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را مشتمل بر یک فاتحه
وهشت مفتاح وخاتمه مرتب ساخته درین رساله بندی از هر مفتاح
که هر یکی ازان مشتمل بر قسمی از استخاره است باختصار و اسقاط
طول عبارت که در بیان جمله ماله و ماعلیه روایت است نقل
شد و فقط مضمون استخاره و طریقهٔ آن ذکر کرده شد و التزام
بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید
ابن طاوس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بندهٔ من
آنست که کارها کند وطلب خیر خود از من نه نماید و سید برقی بسند
های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر
در امری بدون استخاره داخل شود ببلای مبتلا شود که خدا او را
دران بلا اجری ندهد و سید بسند معتبر از انحضرت روایت

سکند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم پروا ندارم که براحت افتم یا به بالای و نیز فرمود که پدرم مرا تعلیم استخاره می نمود چنانکه سورتهای قران مرا تعلیم می نمود و همچنین روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استخاره را یاد میگرفتیم چنانچه سورهای قرآن را می آموختیم بالجمله استخاره چند نوع است اول اینست در هر امریکه اراده نماید بجناب مقدس الهی متوسل شود و خیر خود را دران امر از حق تعالی طلب نماید و بعد از ان انچه رو دهد راضی باشد بان خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی خیر او را بهتر از و میداند پس انچه غیر مراد واقع شده البته دران خیری برای او مضمر باشد * وعسی ان تکرهوا شیا وهو خیر لکم * دوم اینکه بعد از ان که طلب خیر از خدا بکند در دل خود نظر کند و انچه بخاطر او مصمم باشد بران عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر مشورت کند با مومن و بانچه آن مومن بگوید عمل کند چهارم اینکه استخاره بقران مجید یا به تسبیح یا به بنادق یا برقاع بکند به تفصیلی که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکند و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادریس و محقق طوسی در جواز استخاره بغیر سه قسم اول تردد و تامل کرده اند بلکه ابن ادریس ترجیح عدم جواز داده اما

ت وشاید شما مکروه دانید چیزیرا و ان چیزبرای شما بهتر باشد ۱۲ رض

اکثر اعاظم علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب فقه و ادعیه انواع استخارات را ذکر کرده اند و شیخ شهید و سید ابن طاوس طعن بسیار بر انکار ابن ادریس نموده اند و ملا باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون احادیث در باب هر یک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمدهٔ استخاره از سه شق اول است که درین زمانها متروک است و درین رساله از جمله اقسام استخاره دو سه طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از امیر المومنین علیه السلام در کیفیت استخاره که دو رکعت نماز کند و بعد از نماز صد بار بگوید * استخیر الله * پس بگوید * اللهم انی قد هممت بامر قد علمته فانکنت تعلم انه خیر لی فی دینی و دنیای وآخرتی فیسره لی وانکنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای وآخرتی فاصرفه عنی کرهت نفسی ذلک ام احبت فانك تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب * پس عزم کند بهر امریکه اراده کرده است * دیگر * امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام ارادهٔ حجی یا عمرهٔ یا آزاد کردن بندهٔ یا خریدن و فروختن آن میکرد وضو میساخت و دو رکعت نماز استخاره میکرد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سورهٔ حشر میخواند و بعد از نماز دویست مرتبه طلب
خیر از خدا میکرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله برحمته
خیرة فی عافیه * پس سورهٔ قل هو الله احد و معوذتین میخواند
پس میگفت * اللهم هممت بامر قد علمته فان کنت تعلم انه خیر
لي في ديني ودنياي واخرتي فاقدره لي وان كنت تعلم انه شر لي في
ديني ودنياي واخرتي فاصرفه عني رب اعزم لي علي رشدي وان
كرهتا وابيت ذلك نفسي به بسم الله الرحمن الرحيم ماشاء الله
لاحول ولا قوة الا بالله حسبي الله ونعم الوكيل * پس متوجه آن
امر میشد و عزم بران مینمود و در بعضی روایات دعای استخاره
بدین نهج مرویست * اللهم اني استخيرك برحمتك واستقدرك
الخير بقدرتك عليه لانك عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم
فاسئلك ان تصلي علي محمد النبي واله كما صليت علي ابراهيم وال
ابراهيم انك حميد مجيد اللهم ان كان هذا الامر الذي اريد خيرا لي
في ديني ودنياي واخرتي فيسره لي وان كان غير ذلك فاصرفه عني
واصرفني عنه * واما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نمازها
و دعاهای استخاره بقلب خود رجوع آرد و هرچه فتوای قلب باشد
بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
که کسیکه اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورده بسجده رود و

را

صد مرتبه بگوید * استخیر الله تعالی فی جمیع اموری کلها خیرة
فی عافیة * پس انچه که در دلش افتد بران عمل کند و سید
رضی الله عنه بسندهای صحیح و معتبر روایت کرده که مردی
بحضرت امام جواد علیه السلام عریضهٔ در باب فروختن ملکی
نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آورد و بعد ازان
صد مرتبه طلب خیر خود را از خدا بکن و در اثنای استخاره باکسی
سخن نگو تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دلت بیفتد فروختن
آنملک بفروش و اما قسم سیوم که مشورهٔ با مومنانست
پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با وصف اینکه او عقل
کل بود و خاطر مقدس او مهبط اسرار وحی الهی و مشرق انوار
الهامات نامتناهی بود بنابر مشورة نمودن با اصحاب * حیث قال
جل جلاله شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله * و امر
بانحضرت بنا بر مشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر
مومنان و مصالح بسیار دیگر بود و باز امر فرمود بتوکل و اعتماد برجناب
مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطف شامل پس
بارتکاب مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از
علام الغیوب طلب کند انچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و سلم یا علی علیه السلام کسیکه طلب خیر خود از خدا میکند
در کار خود حیران نمی شود و کسیکه در کارها با مردم مشورت
میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقول است که نفس خود را بمخاطره می اندازد کسیکه مستغنی
میشود برای خود از رای دیگران و سید و برقی و دیگران بسندهای
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت
نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی آنها را رعایت نکند ضررش
بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی
مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سیوم
اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و
راز خود مطلع گرداند بنحویکه خود را از خود را میداند و اعتماد برو داشته
باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخاره
بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکند که فرمود تفاول نکنید بقران و همین است مذهب ابی حنیفه
رح از اهل سنت که تفاول بکلام الله العظیم مکروه و ممنوع
است لاکن علمای امامیه اینحدیث را تاویل کنند و گویند که مراد
از نهی تفاول بکلام الله استنباط احوال آینده از آیات

مناسبه است چنانچه عوام وسیله روزی خود گردانیده مردم
را باین نحو فریب میدهند و ملا باقر مجلسی میگوید که ممکن است که
مراد از نهی اینست که چنانچه تفأل و تطیر باوازهای حیوانات و
دیدن آنها میکنند همچنان تفأل و تطیر بقران مجید نباید و شاید منظر
قات اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها حکمت
منافات باشد انتهی بالجمله اکثر علمای امامیه استخاره بکلام
الهی مستحسن دانسته اند و ابن ادریس در کتاب سرائر
از شخصی روایت میکند که نزد امام زین العابدین علیه السلام
بود که بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شهید سلام الله
علیه دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود گذاشت و بر
کشود این آیت در اول صفحه بود * فضل الله المجاهدين
علي القاعدين اجرا عظيما * پس مصحف را بر هم گذاشت
و بار دیگر کشود این آیت در اول صفحه بود * ان الله اشتري من
المومنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله
فيقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل والقران ومن
اوفى بعهده من الله فاستبشرو ببيعكم الذي بايعتم به وذلك
هو الغفور العظيم * پس حضرت دو بار فرمود که والله که زید
است و او را زید نام کرد انتهی ملا باقر مجلسی میگوید که چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان ایشان که سمی یزید خواهد بود در جهاد مخالفان شهید خواهد شد و درین دو آیت که در استخاره ظاهر شد اشاره بشهادت او بود باین سبب دانسته اند که همان فرزند است پس او را سمی یزید گردانید و اینمعنی دلالت میکند بر جواز تفأل بقران و یکی از طرق استخاره بکلام الله العظیم اینست که طالب خیر خود اول بکند و مصحف را بگشاید در صفحه دست راست اگر آیت رحمت یا امر بخیر باشد خوب است و اگر آیت غضب یا نهی ز شر باشد بد است و اگر آیت ذو وجهین باشد یا شبه باشد میانه است * دیگر * از حضرت صادق علیه السلام مرسلا مرویست که آنحضرت فرمود که هرگاه بر احدی از شما کار تنگ شود مصحف را بدست گیرد و عزم کند بر عمل کردن بانچه ظاهر شود بر او از جانب حق تعالی پس سورهٔ فاتحه و سوره اخلاص و آیت الکرسی و آیت * وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل یا ایها الکافرون و معوذتین * هر یک ازینها را سه مرتبه بخواند پس متوجه شود بقران مجید و بگوید * اللهم انی اتوجه الیک بالقران العظیم

من فاتحه الی خاتمه وفیه اسمک الاکبر وکلماتک التامات یا
سامع کل صوت ویا جامع کل فوت ویا باری النفوس بعد الموت
یا من لا تغشاه الظلمات ولا تشتبه علیه الاصوات اسالک ان تخبرنی
بما اشکل علی به فانک عالم بکل معلوم غیر معلم بحق محمد وعلی
وفاطمه والحسن والحسین ومحمد الباقر وجعفر الصادق وموسی
الکاظم وعلی الرضا ومحمد الجواد وعلی الهادی وحسن العسکری
والخلف الحجه من آل محمد علیه وعلیهم السلام * پس مصحف
را بگشاید وجلالات یعنی لفظ الله را بشمارد واز صفحه دست
راست وبعد ازان اوراق جانب چپ بشمارد بعدد آن
جلالات پس بعد ازان از صفحهٔ دست چپ سطور بشمارد
بهمان عدد وپس در سطر آخر نظر کند که آن بمنزلهٔ وحی است
در مطلبی که دارد واگر در اول صفحه لفظ جلاله نباشد بار دیگر
نیت کند ومصحف بگشاید تا اینکه جلالات ظاهر شود وآنرا استخاره
جلاله گویند ودیگر طرق استخاره هم بقرآن مجید درین مذهب مرویست
که مجموع ان خوف التطویل نقل نشد * دوم * از قسم چهارم
استخاره به تسبیح است وان بچند نوع است یکی آنست
که مرویست که ازحضرت صاحب الزمان علیه السلام که چون
در امری کسی خواهد استخاره کند ده مرتبه سوره فاتحه بخواند و

سه مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا میتواند کرد پس ده مرتبه سورهٔ
* انا انزلنا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند * اللهم
انی استخیرک بعلمک بعواقب الامور واستشیرک لحسن ظنی
بک فی المامول والمحذور اللهم انکان الامر الفلانی مما قد
نیطت بالبرکة اعجازه وبوادیه وحفت بالکرامة ایامه ولیالیه
فخر لی فیه خیرة ترد شموسه ذلولا وتقعص ایامه سرورا اللهم
اما امر فاتمر واما نهی فانتهی اللهم انی استخیرک برحمتک
خیرة فی عافیة * پس در دل قرار دهد که اگر فلان امر در حق
او نیک است عدد دانهای تسبیح که خواهد گرفت طاق برآید
واگر بد است جفت برآید یا بعکس آن و قطعهٔ از تسبیح بگیرد
وبشمارد که طاق است یا جفت و هرچه قرار داده بود بران عمل
سازد * دیگر * سه مرتبه درود بر محمد صلی الله علیه و سلم و آل
محمد بفرستد بعد ازان قطعهٔ تسبیح را بگیرد و بشمارد اگر طاق
می ماند خوب است و اگر جفت ماند بدست و ملا باقر مجلسی
میگوید که طریقهٔ دیگر در میان عوام شهرت دارد که سه تا سه
تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو وسط است
و سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بنظر فقیر
نرسیده لیکن یکی از فضلای بحرین از کتاب السماوات از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سورهٔ فاتحه
یک مرتبه و اخلاص سه مرتبه بخواند و پانزده مرتبه صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم انی اسئلک بحق الحسین
وجده وابیه وامه واخیه والائمة من ذریته ان تصلی علی محمد
وآل محمد وان تجعل لی الخیرة فی هذه السبحه وان ترینی ما
هو الاصلح فی الدین والدنیا اللهم ان کان الاصلح فی دینی ودنیای
وعاجل امری واجله فعل ما انا عازم علیه فامرنی والا فانهنی
فانک علی کل شئ قدیر * پس قطعهٔ از تسبیح میگیری و بگوئی
* سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله * تا آن قطعه تمام شود اگر
منتهی * بسبحان الله * باشد مخیری میان کردن و نکردن و اگر
بر * الحمد لله * منتهی شود امر است و اگر به * لا اله الا الله *
منتهی شود نهی است انتهی و این استخاره سبحه اختیار است که بر
سبحهٔ منظوم برشته کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزه و بعضی قطعه
سبحه بکف میگیرند مگر مشهور و متعارف اینست که بانگشت میانه
گیرد و آنچه بالفعل تقیید بسبحه خاک پاک بنابر استخاره کنند و نیز
دو بار استخاره کنند و اول نیت عمل آن فعل کنند و در دوم
نیت ترک آن اگر در اول طاق آمد و در دوم هم طاق پس
خیار فهمند و اگر در اول طاق آمد و در دوم جفت پس وجوب

بعمل نهند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را ملا باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر نکرده با وصف اینکه حاوی جمله طرق استخاره
است پس یا این امر محدث عوام است یا اثری دیگر داشته
باشد و سیوم از قسم چهارم استخاره بر رقاع است
و طرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسندهای معتبر از هارون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعه کاغذ بگیر و در سه تا بنویس
* بسم الله الرحمن الرحیم خیرة الله العزیز الحکیم فلان بن فلانة افعل
و در سه تا دیگر همین عبارت و بجای افعل لا تفعل و مراد
از فلان بن فلانه این است که نام استخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس آنها را از زیر مصلای خود بگذار و دو رکعت نماز
بکن و چون فارغ شوی برو سجده و صد مرتبه بخوان * استخیر الله
برحمته خیرة فی عافیة * پس درست بنشین و بگو * اللهم
خر لی واختر لی فی جمیع اموری کلها فی یسر منک و عافیة *
پس دست بزن و رقعه‌ها را مشوش بکن یعنی با یکدیگر مخلوط
گردان و یک یک از آنها را بیرون آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل پیاپی برآید پس بکن آن کار را و اگر سه لا تفعل پیاپی
بیرون آید پس مکن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعه برآر
و اگر افعل بیشتر است عمل کن و اگر لا تفعل بیشتر است
ترک کن و رقعه ششم بیرون آوردن حاجت نیست
* دیگر * سید رضی الله عنه ذکر کرده است که ابن مسعود
در استخاره این دعا میخواند * اللهم انک تعلم ولا اعلم وتقدر
ولا اقدر وانت علام الغیوب اللهم ان علمک بما یکون کعلمک
بما کان اللهم انی قد عزمت علی کذا وکذا فان کان لی فیه خیرة فی
الدنیا والعاجل والاجل فیسره وسهله ووفقنی له ووفقه لی وان کان غیر
ذلک فامنعنی منه کیف شئت * پس بسجده میرفت و صد و یکمرتبه
میگفت * اللهم استخیرک برحمتک خیرة فی عافیة * پس در سه
رقعه مینوشت * خیرة فی من الله العزیز الحکیم بفلان بن فلان
باسم الله وعونه * در سه رقعه دیگر * خیرة من الله العزیز الحکیم
بفلان بن فلان لا تفعل ولا خیرة فیما یقضی الیه * و در زیر
سجاده میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعه یا یک
از آنها بیرون می آورد و از افعل و لا تفعل هرچه بیشتر میبود
بران عمل میکرد ملا باقر مجلسی گوید که بجای علی کذا و کذا حاجت
خود را بعربی بگوید و اگر نتواند بگوید بجای آن * علی امر الذی

علامت * و بجای * فلان بن فلان * نام خود و نام پدر خود بنویسد
در همه رقعه‌ها بعد ازان ملای مجلسی میگوید که اگرچه این روایت
از طریق اهل سنت است اما مؤید بروایت اولست که
از طریق شیعه است انتهی اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای بنظر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * وچهارم از قسم
چهارم استخاره به بنادق است وآنرا طرق بسیار است یکی ازان
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت نماز بگذارد و در هر یکی بعد فاتحه صد بار سورهٔ
اخلاص بخواند و بعد از سلام و دستها بدعا بردارد و بگوید

* یا کاشف الکرب ومفرج الهم ومذهب الغم ومبتدئ یا بالنعم
قبل استحقاقها یا من یفزع الخلق الیه في حوائجهم ومهماتهم و
امورهم ویتوکلون علیه امرت بالدعاء وضمنت الاجابة اللهم
فصل علی محمد وآل محمد وابدء بهم فی کل امري وافرج همي و
نفس کربي واذهب غمی واکشف لی عن الامر الذي قد التبس
علي خرلی فی جمیع اموري خیرة فی عافیه فانی استخیرک بعلمک
واستقدرک بقدرتک واسئلک من فضلک والجاء الیک في جمیع

اموري وابرء من الحول والقوة الا بك واتوكل عليك و
انت حسبي ونعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك وسهلها لي
ويسر لي جميع اموري فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم الامر الذي عزمت عليه
واردته هو خير لي في ديني ودنياي ومعاشي ومعادي وعاقبة
اموري فقدره لي وعجله علي وسهله ويسره وبارك لي فيه وان
كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل والاجل بل هو شر علي
فاصرفه عني واصرفني عنه كيف شئت واني شئت وقدر لي
الخير حيث كان واين كان ورضني بقضائك يا رب وبارك لي
في قدرك حتي لا احب تعجيل ما آخرت ولا تاخير ما عجلت
انك علي كل شيء قدير وهو عليك يسير * پس صلوات بفرستد
برمحمد وآل محمد وسه رقعه بگیرد بیک مقدار ویک هیئت و در دو رقعه
این دعا را بنویسد * اللهم فاطر السموات والارض عالم
الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون
اللهم انك تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وتمضي ولا امضي وتقضي ولا
اقضي وانت علام الغيوب صل علي محمد وآل محمد واخرج لي احب
السبيلين اليك وخيرهما لي في ديني ودنياي وعاقبة امري
انك علي كل شي قدير وهو عليك يسير * ودر پشت یکی ازان

افعل بنویسد و در پشت دیگر لا تفعل و در رقعه سیوم این دعا بنویسد * لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و استعنت بالله و توکلت علیه و هو حسبی و نعم الوکیل توکلت فی جمیع اموری علی الله الحی الذی لا یموت و اعتصمت بذی العزه و الجبروت و تحصنت بذی الحول و الطول و الملکوت و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبی و اله الطاهرین * و پشت این رقعه را سفید بگذارد و هر سه رقعه را محکم به پیچد بر یک هیئت و یک صورت و در میان سه بندقه از موم یا از گل بدارد بر یک هیئت و یک وزن و بکسی که اعتماد بر و داشته باشد از برادران مومن بدهد که او خدا را یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده آن بندقها را در آستین خود بیندازد و دست راست خود را در میان آستین خود داخل کرده انها را حرکت دهد و بدون دیدن انها یکی از انها گرفته بیرون آرد و پس صاحب استخاره آنرا گرفته و خدا را یاد کرده بگشاید و هر انچه بر پشت آن نوشته است بر آن عمل نماید و اگر کسی معتمد بهم نرسد خود در آستین خود اندازد همچنانکه مذکور شد بعمل آرد و در حدیث آمده است که اگر افعل بر آید بر آن عمل کند که خیر او

دران است و اگر لاتفعل برآید زنهار آن را نکند که البته
بمخالفت استخاره ضرری باو رسد و اگر رقعه برآید که
پشت او ساده است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و
فجر باشد قبل از نماز و الا بعد از آن دو رکعت استخاره
خوانده باز بهمون نهج عمل کند تا اینکه یکی از رقعهای افعل یا لا
تفعل برآید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعهای تازه
برگیرد * دیگر * کلینی و شیخ و سید و دیگران بسند مرسل
بیکی از ایمه علیهم السلام روایت کرده اند که در امریکه میخواهد
با پروردگار خود مشوره کند صورتش این است که حاجت
خود را در خاطر گذرانیده دو رقعه بگیرد در یکی لا بنویسد و در
دیگری نعم و هر یکی را در میان بندقه از گل بگذارد پس دو
رکعت نماز کند و این بندقها را در زیر دامن خود بگذارد و بگوید
* یا الله انی اشاورک في امري هذ او انت خیر مستشار و مشیر
فاشر علی بما فیه صلاح و حسن عاقبه * پس دست خود را
زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بندقه بیرون آرد
و بگشاید اگر نعم باشد آن کار بکند و اگر باشد آن را نکند
* فصل پنجم * در صورت ادای صلوة به تفصیل فرایض و
سنن و مستحبات و مفسدات و مکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز وآن دو
قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط
فضیلت وکمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت
است وچون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل
علحده ذکر کرده شد * شرط دوم ازان بمذهب بعضی ایمه وقتست
ونزد ابی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط وآنهم پیشتر
در فصل علحده مذکور شد * شرط سیوم ازان ستر عورت است
وعورت مرد نزد ابی حنیفه از ناف تا زانو است ونزد او زانو
عورت است وناف عورت نیست ونزدیک شافعی بیک
قول هردو عورت است وبقول دیگرش ناف عورتست
وزانو عورت نیست وجمله اندام زن آزاد عورت است
سوای روی و هردو دست تا بندهای آن وهردو قدم
آن وکنیز را همان مقدار عورت است سوای روی که مرد
راست بزیادت پشت وشکم او واگر در حالت نماز کسی
برهنه شود بروایت صحیح نزد ابی حنیفه کم از ربع عضو خواه
عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون
عمل کثیر آنرا بند کند وهمچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد
وبمذهب ایمه ثلثه کشف عورت قلیل باشد یا کثیر وهمچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و ستر عورت در غیر حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * و نزد امامیه عورت مرد فقط پس و پیش است و عورت زن آزاد مثل مذهب اهل سنت است الا عورت کنیزک نزد آنها مثل عورت زن آزاد است الا سر او که اگر برهنه باشد نماز جایز بود و اگر اندکی از عورت هم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم * ازان استقبال قبله است پس هرکه برو سمت قبله مخفی شود بغلبهٔ ظن خود سمتی مقرر نموده نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز معلوم شود که قبله بسمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی رای او ظاهر شود اعادهٔ نماز ضرور نیست و ادای نوافل و سنن بر دابه بایما درست است خواه روبسوی قبله باشد یا پشت و اعم است ازینکه تحریمه بسوی قبله کند یا نه و بمذهب احمد بیک قول از شافعی وقت تحریمه سمت قبله بودن مشروط است بخلاف کشتی وغیره که دران وقت تحریمه روبسوی قبله کند و هر طرف که کشتی بگردد روی خود هم بگرداند نماز نافله باشد یا فریضه و اگر تواند حتی الامکان فریضه بیرون کشتی گذارد و قاعده دریافت سمت قبله حقیقی بنا بر احداث مساجد وغیره در مقصد چهارم بیان کرده خواهد شد شرط چهارم نیت است و نزد

بعضی علما نیت رکن نماز است پس بیک قول بمذهب شافعی واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخر ان با آخر تکبیر مقارن باشد که هیچ غفلتی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول دیگرش حضور دل مثلا وقت گذاردن نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر وقت را از بهر خدا یتعالی ادا میکنم بی غفلتی از آن خواه باول تکبیر و اگر خواهد باخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت فرض است و اما گفتن بزبان باین نهج که * اودي الظهر فرض الوقت او فرض الیوم لله تعالی * سنت است و اما بمذاهب ابی حنیفه و مالک و احمد این نیت باید که در اول نماز موجود باشد و اگر پیوسته بتکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش از شروع غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن کفایت میکند پس در نیت تعین فرض یا واجب و دیگر تعین وقت مثلا ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن نماز جایز نباشد و تعین رکعات و سمت قبله وغیره که میکنند حاجت ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلا بدین نهج که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگرچه ضرورت

ندارد ولیکن علما مستحسن دانسته اند * و نزد امامیه * از شرایط نماز
بعضی بالیقین است و بعضی مختلف فیه اما یقینی از ان عقل است
و اسلام و طهارت از حدث و جنابت و وقت و لباس و
مکان و قبله و مختلف فیه بلوغ است و ایمان و معرفت باحکام
پس در نماز طفل و مخالف و جاهل گفتگوها است و نیت نزد
بعضی رکن است و نزد بعضی شرط و قول دوم ارجح است
حسب فتوای مجتهد الوقت * و اما قسم دوم از شرایط نماز که
شرط فضیلت و تکمیل آنست دو قسم است یکی منفصل
از نماز و آن اذان و اقامت است و دیگری متصل بانماز و آن
نماز جماعت است و این هردو سنت موکده اند و ترک آن
موجب نقصان نماز است و وعید هم بترک آن وارد شده
اما صورت اذان اینست که چون وقت درآید باواز نهایت
بلند بر جای بلند رفته و روی بقبله آورده * الله اکبر چهار بار *
* و اشهد ان لا اله الا الله * دو بار * و اشهد ان محمدا رسول
الله * دو بار * وحي علي الصلوة * دو بار * وحي على الفلاح *
* دو بار * باز الله اکبر * دو بار * ولا اله الا الله * یکبار گفته
اذان تمام کند و برای نماز صبح بعد * حي علي الفلاح * دو بار *
الصلوة خير من النوم * زیاده کنند و وقت گفتن * حي علي الصلوة

* رو بجانب راست بگرداند و وقت گفتن * حی علی الفلاح * بجانب چپ درین قدر اتفاق ائمه است مگر نزد مالک و شافعی ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون است و صورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر گوید در راء الله اکبر اول و الله تکبیر دوم وصل کند و در الله اکبر دوم و سیوم فاصله و سکته باشد آنگاه دو بار نرم نرم * اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * بگوید بار دگر تشهد را باواز بلند گوید پس اذان تمام کند لاکن بمذهب مالک هر بار * که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم وصل کند * و بمذهب * امامیه اذان بهمین نهج است و مثل مذهب مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة خیر من النوم * گفتن سخت ممنوع است نزد آنها * الا بعد حی علی الفلاح * در هر اذان دو بار * حی علی خیر العمل * گوید و ترجیع هم کند و آنچه بالفعل عوام بعد شهادتین * اشهد ان امیر المومنین علی ولی الله * دو بار گویند روا نیست و اگر موذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان باطل گردد و اگر جزو اذان نگرداند پس مثل کلام خارج است و کلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

بی وضو جایز است مگر در حالت جنابت مکروه است و نزد شافعی
بی وضو هم مکروه است و اذان بمد و تطویل و زیادت حروف
مثلا الله اکبار یا الله اکبر مکروه و بدعت است و نزد بعضی علما
محسوب نیست و اذان باجرت جایز نیست مگر نزد شافعی
اگر بی اجرت کسی بدست نیاید روا باشد و شرط موذن
آنست که مسلمان و عاقل و دیندار باشد و امین * و اذان
هیچ نمازی پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح و اذان
اول جمعه * و اقامت * نزد ابیحنیفه و احمد حنبل مثل اذانست
مگر بعد * حي علي الفلاح * دو بار وقد قامت الصلوة می باید
افزود و بمذهب شافعی * الله اکبر * اول دو بار و باقی جمله
کلمات یکبار * وقد قامت الصلوة * دو بار می باید گفت و بمذهب
مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دو بار جدا جدا می باید
گفت و دیگر الفاظ مع * قد قامت الصلوة * یکبار و هرگاه موذن
باذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را باز دارد مگر اینکه
از پیشتر بنماز مشغول باشد و کلام هم نباید کرد و اذان را
سماعت باید نمود و آنچه موذن گوید آنرا اعاده کند و بعد ختم
این دعا بخواند * اللهم رب هذه الدعوة التامة النافعة والصلوة
القایمة آت محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة العالیة

الرفیعة وابعثه مقاما محمودن الذی وعدته * ودر حدیث وارد شده که هر دعائی که مابین اذان واقامت کند مستجاب است شرط دوم از شرایط فضیلت وتکمیل نماز جماعت است باید دانست که نماز جماعت سنت موکده است و بروایتی از ابیحنفه واجب است ونزد احمد حنبل جماعت فرض است بالجمله در نماز جماعت تاکید شدید است وبترک آن وعید سخت آمده واولی بامامت اعلم بمسایل نماز است واگر همه مساوی باشند پس اقرء وبعد ازان اورع و بعد ازان اسن وبعد ازان احسن بخلق وبعد ازان اصبح بوجه وبعد ازان اشرف بنسب وغرض این است که امام آن کس باید که مقتدین را از اقامت او کراهت ناید وباید که دین او مطعون نباشد واز فواحش ظاهر اجتناب کند وامامت فاسق ومبتدع جایز است بکراهت وترک اقتدای او اولی است ونماز عالم خلف امی جایز نیست ومراد از امی آنست که حروف وعبارت قران صحیح نتواند خواند و حرفی را باحرف دیگر بدل کند مثل سین وثا وضاد وظا وها وحا وغیر آن وامامت نابالغ در فرایض بمذهب ابیحنیفه ومالک روا نیست ودر نوافل درست است وبمذهب شافعی در فرایض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلوة * گویند
امام را باید که تکبیر افتتاح کند و مقتدیین * سبحانک اللهم * خوانده
بمذهب ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جهری سماعت
قراءت امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی
مقتدیین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تسبیحات و تشهد وغیره مقتدیین هم بخوانند باتفاق
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * وسمع الله
لمن حمده * گوید مقتدیین گویند * ربنا لک الحمد * و مقتدی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از انکه امام سلام دهد این مقتدی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقتدی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگرچه سهو قبل لحوق او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسمیه نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود
نموده جلسه کند و تشهد و صلوة و دعای مغفرت خوانده سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطرزیکه دو رکعت
نماز میگذارد سوای * سبحانک اللهم * باتعوذ و تسمیه بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گذارد مگر در رکعت اول بعد سجود
جلسه کند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت دوم بگذارد و در
نمازهای رباعی اگر سه رکعت فوت شود و در رکعت اخیر
شامل شود نزد ابی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین
او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود
جلسه نموده و تشهد خوانده برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود
بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سوم جلسهٔ اخیر
نموده تشهد وغیره خوانده سلام دهد و در هردو صورت در رکعت
سوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * و بمذهب امامیه جماعت
سنت است و موکد لاکن امامت فاسق و مبتدع وغیره
درست نیست و همچنین امامت ناواقف از مسایل ضروریهٔ
صوم و صلوة روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا
خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد
و اکثر بسبب فقدان وجود شرایط امامت منفرد خوانند
والله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز
عبارت است از رکن آن که بترک آن نماز باطل گردد و
تدارک آن بجز اعادهٔ نماز نباشد و آن بمذهب ابیحنیفه در
نماز شش چیز است اول تکبیر افتتاح و آن را تحریمه هم

گویند یعنی بعد نیت که بنا بر شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه بهر نام خدا یتعالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و بهر صفتی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمهٔ آن بزبان دیگر بگوید تاهم فرض نماز ادا کرده است
و نزد ایمه ثلثه بجز لفظ الله کبر یا الله الاکبر بهیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز نباشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرایض و وتر و عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
در رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بران هم قادر نباشد باشارت روی بقبله نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قراءت جزوی از قران است در
حالت قیام و یک آیت از قران مکتفی برای ادای فرض است
بمذهب او اگرچه قصیر باشد لاکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد بلا خلاف بین المشایخ از علمای حنیفه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مدهامتان * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا قاف * دران اختلاف است اصح اینست
که روا نیست چهارم رکوع در هر رکعت پنجم دو سجده در

هر رکعت ششم قعده اخیر یعنی نشستن بعد سجده های
رکعت اخیر اینقدر بمذهب ابی حنیفه فرض است و دیگر انچه
در نماز است سوای این شش بعضی واجب است و بعضی
سنت است بمذهب او و اگر کسی اکتفا بفرایض نماز کند
نماز او شود لاکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بمذهب
مالک و احمد و بیک قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
نیت شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
هژده است و بیک قول از شافعی بست و یک است اول
نیت دوم تکبیر افتتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بجز این هر دو لفظ
بلفظی دیگر جایز نباشد سیوم قیام مع القدرة در هر رکعت
چهارم قرائت فاتحه در هر رکعت اولین باشد با اخریین یا
هر حرفی و اعرابی و مدی و تشدیدی که درو است و نزد بعضی علما
دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم
رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن دران هفتم
از رکوع برخاستن و راست ایستادن هشتم توقف
و قرار گرفتن دران قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
و هر دو دست و زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین یا جای
نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین به پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یازدهم بعد سجدهٔ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن دران جلسه سیزدهم سجده دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن دران پانزدهم
بعد سجدهٔ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
دران هفدهم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دادن بعد
تشهد جلسهٔ اخیر هیجدهم سلام اول ونزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب بنهجیکه بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی دریکی از ارکان توقف زاید نکند که در میان آن
و رکن دیگر فاصله کثیر شود که مجموع بست ویک فریضه
باشد پس اگر یکی ازینها فوت شود بمذهب ایمهٔ ثلثه نماز
ادا نشود و امابمذهب امامیه از فرایض نماز قیام است مع
القدرة ونیت که ان قصد است قلبی بایقاع صلوة معینه بوجوبها
او ندبها قربة الی الله و انتهاء نیت باید که بابتداء تکبیر احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک وبسیار متخلل نشود
تاحدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قربة الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز باجمیع ارکان وشرایط و صفات
واجبه و مندوبهٔ او بشرط علم بوجوب واجبات وندب مندوبات

بدلیل یا بتقلید اگر از اهل تقلید بود و بعد از احضار در دل
آرد که * اصلي فرض الظهر اداء لوجوبه علي قربة الي الله * و
و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر
با قصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر علمای این مذهب
بر آنند که نیت بغیر عربی درست نباشد الا مع العجز و درین
نیت چهار چیز را متعرض باید شد یکی تعیین نماز دوم وجوب
یا ندب سیوم ادا یا قضا چهارم قربة و واجب است که
بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی
بفعل معین برای رضای الهی است و تعیین آن بوجوب و
استحباب و همچنین تعیین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت
اخطار بالبال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم
اجمالی و داعی فعل کافی است و بالفعل ظاهرا همین امر معمول
به است بعد ازان تکبیر احرام مقارن به نیت چنانکه ذکر رفت
و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر
گوید نماز باطل شود قراءة فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدیدی و مدی
که درست و قراءة سورتی دیگر تمام نه جزوی ازان و و الضحی
والم نشرح و همچنین الم تر کیف و لایلاف یک سورت اند
پس اقتصار بر یکی ازانها جایز نباشد و اگر کسی عمدا بعد فاتحه

یکی از انها بخواند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما همچنین است
اگر بعضی از سورة بخوانند و اگر * بسم الله الرحمن الرحیم *
مابین هردو از انها بگوید نیز نماز باطل شود و بجهر خواندن در صبح
و دو رکعت اول از نماز شام و خفتن و در باقی باخفا و رکوع
در هر رکعت و بیارامیدن درو و تسبیح خواندن درو و قایم
شدن از رکوع و بیارامیدن درو و سجود و بر هفت اندام
نمودن در هر رکعت و ارامیدن درو و تسبیح درو و جلسه
بین السجدتین و ارامیدن درو و همچنین سجدهٔ دوم و شهادتین
و صلوة بر محمد و آل محمد و جلوس به مقدار آن بعد از هر رکعت دوم
و مقدار واجب شهادتین و صلوة این است * اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علي محمد و ال محمد *
و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات
و درنگ نمودن بعد از سر برداشتن از سجده دوم یعنی
جلسه استراحت و باند خواندن بسم الله در حالتیکه قراءت
آهسته می شود هم واجب دانسته اند * بحث سیوم *
در واجبات نماز که مخصوص بمذهب ابی حنیفه است و واجب
نزد او آن است که به ترک آن نماز باطل نشود لاکن ناقص گردد

وترک آن اگر به سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده سهو گردد و اگر بعمد ترک کند عاصی گردد و جبر نقصان باعاده نماز باشد. سجده سهو و آن تعین رکعتین اولین است برای قراءة مفروضه و قراءت فاتحه در رکعتین اولین با ضم سوره یا آنچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جمله رکعات نوافل و تقدیم فاتحه بر سورهٔ قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است بروایت کرخی موافق مذهب صاحبین که همان مفتی به است بخلاف طمانیت در قیام بعد از رکوع و در جلسهٔ بین السجدتین که آن سنت است و مراد از تعدیل ارکان آن است که جوارح ساکن شوند بحدیکه مفاصل مطمین گردد و ادنای آن مقدار سبحان الله است و باترتیب در هر رکنی که در هر رکعت مکرر است مثل سجدتین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد رکعات بخلاف رعایت ترتیب در آنچه در هر رکعت غیر مکرر مشروع شده مثل رکوع و قیام که ترتیب در آن فرض است و نشستن بعد از سجدهٔ دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نمازهای چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر ضرور

است که از تشهد معانی موضوعه آن اراده کند گویا که خود
تحیه خدا می کند و سلام میفرستد بر پیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء
الله تعالی و خروج از نماز بلفظ سلام موافق مذهب صحیح چنانکه در
کنز است و باواز بلند خواندن قرائت امام را در دو رکعت اولین مغرب
و عشاء و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح
و وتر و اخفا در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا
و نیز اخفا در جمله رکعات ظهر و عصر و اما منفرد پس در نماز های سری
حتما مخافت کند و در جهری خیار دارد لکن جهر افضل است و تکبیر
تحریمه و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام
بجهر گوید و مقتدیین و منفرد باخفا و همین حال قنوت است
به مذهب عراقیین مگر مختار صاحب هدایه اخفای آن است
و سوای تکبیر اذکار دیگر مثل تشهد و آمین و غیره و تسبیحات
باخفا باید و قرائت قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و سجده
سهو ذیل درینمقام ذکر مسایل شک و سجدهٔ سهو و
کیفیت آن مناسب متصور شد بدانکه سجده سهو نزد
ابی حنیفه واجب است اگر واجبی بسهو ترک کند یا آنرا
موخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بعمل آرد یا واجبی
را تغییر دهد مثلا در نماز های جهری باخفا خواند یا در سری جهر

کند بشرطیکه همه آنها بسهو باشد که ظاهر کلام جم غفیر بر آن است و در عمد جبر آن بجز اعادهٔ صلوة نباشد و بترک تعوذ و بسمله و ثنا و تکبیرات انتقال سجدهٔ سهو نیست مگر در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده سهو می باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای قرائت تشهد گوید که درینصورت سجده سهو نیست و محل آن بمذهب او بعد سلام است بهر نهج که سهو افتد خواه بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد هر دو سلام سجده سهو کند لاکن صواب که بر آن جمهور اند آن است که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و وکیفیت آن بمذهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول بسجده رود و تسبیح گوید و بعد ازان بهمین نهج سجدهٔ دیگر کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوة و دعای مغفرت در قعدهٔ سهو بخواند و بعضی گفته که این هر دو قبل سجده سهو خواند و در عالمگیری نقلا من فتاوی قاضیخان مینویسد که احتیاط آنست که صلوة و دعا در هر دو قعده بخواند هم قبل

سجده سهو وهم در قعده سهو ودر حکم سجده سهو
فرایض ونوافل مساوی اند * واما بمذهب شافعی سجده
سهو سنت است نه واجب ودر ترک قنوت وتر سوای
نیمه آخر رمضان وترک تکبیرات عیدین وبجهر در سری وخفا
در جهری وترک ضم سوره سجده سهو نیست لاکن در
زیادت فعلی از جنس نماز بسهو سجده لازم است ودر
ترک قنوت در نماز صبح ودر نیمه آخر رمضان وترک صلوة
بر رسول صلی الله علیه وسلم در تشهد اول وبترک صلوة
بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن بسهو
یا سلام دادن بسهو یا قراءت در رکوع وسجود درین
جمله مقامات بمذهب شافعی سجده سهو باید کرد وکیفیت
آن بمذهب او آنست که پیش از سلام وتمام خواندن
تشهد دو سجده سهو بکند وبعضی گفته اند که یکبار روبسوی
قبله سلام دهد ودو سجده سهو بکند انگاه تشهد تمام خوانده
دیگر بار دو سلام به یمین ویسار بدهد وبمذهب مالک اگر
سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند واگر به نقصان
است بعد از سلام وبترک سنتی بسهو سجده سهو
واجب است نه بترک مستحبات وبمذهب احمد حنبل اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزی از افعال نماز مانده باشد یا امام
را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت
سجده بعد از سلام کند و باز تشهد و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو
صورت در جمله سهوها پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد
سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک
تسبیحات و تسمیع و تحمید و بین السجدتین رب اغفر لی
دو بار گفتن و ترک تشهد اول و صلوة در دوم بعمد نماز باطل
می شود و بسهو سجدهٔ سهو لازم است و نماز روا باشد و
بوقوع سهو دو بار یا سه بار باجماع ائمین دو سجده کفایت
کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است
یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد
بمذهب ابیحنیفه نماز را اعاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود
بعد از قعده یک رکعت دیگر بگذارد و در آخر سجدهٔ سهو کند و بمذهب
شافعی در هر دو صورت یک رکعت دیگر گذاردن و سجدهٔ
سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست
که اول عمل بر تحری و غلبهٔ ظن باید هر گونه شک و سهو که باشد
و سجده سهو دران صورت هم بمذهب ابی حنیفه می باید کرد و
اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار

باهرچه باشد بنا بر قلیل کند لاکن هرجا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
باشد دران جلسه خفیف مثل جلسه استراحت نموده برخیزد و باخر
سجدهٔ سهو کند واگر بسهو یک رکعت زیاده کند و انرا تمام سازد
باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد ازان سجده سهو کند که
دو رکعت زاید محسوب بنفل خواهد شد لاکن این امر در صورتی است
که قعده اخیر را ترک نکرده است واگر قعده اخیر ترک کرده
برکعت دوم برخیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد واگر
رکعت زاید را مقید بسجده نه نموده است از قیام رجوع نموده
به نشیند و تشهد خوانده سجده سهو کند واگر بعد قعده اخیر برکعت
زاید برخیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نساخته است پس هرگاه
یاد اید اولی آنست که بقعده رجوع نموده سلام دهد بدون
خواندن تشهد یا صلوة واگر بهمون نهج استاده سلام دهد کافی
باشد * اما بمذهب امامیه پس مسایل شک و سهو
دو صد و سی و چهار جمع نموده اند باحتمال عقلی و برای هریکی
حکمی جداگانه است جائی سجده سهو است و جائی بنا بر
قلیل و همچنین جای اعاده نماز است غیر آن با لقصان بسبب اینکه
اطناب زاید از موضوع این رساله دور خواهد افگند آنرا ذکر
نه نموده حواله برکتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزد ابی حنیفه از سنت های نماز برداشتن هر دو دست
است وقت شروع کردن نماز مقارن تکبیر تحریمه و کشاده
داشتن انگشتان دران حالت و امام را به آواز بلند گفتن
الله اکبر و ثنا و تعوذ و تسمیه و آمین گفتن باهستگی و دست
راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قرائت
نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح
کردن و هر دو زانو را بهر دو دست بکشادگی انگشتان در
حالت رکوع محکم گرفتن و بعد از رکوع برخاستن و بمقدار سبحان الله
ایستاده ماندن و وقت رفتن بسجده الله اکبر گفتن و در هر دو
سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجدهٔ اول سر
برداشتن و دران حالت الله اکبر گفتن و بین السجدتین نشستن
و بمقدار سبحان الله دران جلسه توقف کردن و صلوة
بر نبی صلی الله علیه وسلم در جلسه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد
ازان دعای مغفرت خواندن و هرچه در نماز غیر از فرایض و
واجبات و سنت های مذکوره است از مستحبات است
و اما نزد شافعی پس سنت های نماز سی و پنج است اول
دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت
رکوع و وقت بازگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

راست بر دست چپ نهادن بالای ناف در حالت قیام
پنجم نظر کردن در حالت قیام بموضع سجود واحتراز از نظر
به یمین وشمال وپیش از موضع سجود ششم خواندن
دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریمه وآن نزد شافعی * انی وجهت
وجهی الخ * است ونزد ابی حنیفه واحمد * سبحانك اللهم الخ *
است که آن را ثناهم گویند وبمذهب مالك دعای استفتاح
وتعوذ وبسمله هر سه سنت نیست هفتم * اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آمین
گفتن بعد از فاتحه یازدهم بلند خواندن قرائت در مغرب وعشا
وصبح وپست خواندن در ظهر وعصر دوازدهم تکبیر گفتن در
هر انتقال از هیاتی بهیاتی دیگر سوای تکبیر احرام آن فرض است
سیزدهم * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * گفتن هر
امام وماموم ومنفرد را وبمذهب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
* تنها مر امام را * وربنا لك الحمد * تنها مر ماموم را وهر دو
منفرد را مستحب است چهاردهم در رکوع * سبحان ربی
العظیم * گفتن از سه تا ده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
ربی الاعلی * از سه تا ده بار گفتن شانزدهم هر دو کف
دست را کشاده بزانو نهادن وپشت را با سر وگردن هموار

داشتن در رکوع هفدهم در وقت سجود زانوها را بر زمین
پیش از کف دست نهادن هیجدهم بینی را پیش از پیشانی
بر زمین نهادن ونزد ابی حنیفه این هر دو یعنی هفدهم و هیجدهم
مستحب است وعکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آرنجها را در رکوع و سجود از پهلوها جدا داشتن بیستم
شکم را از زانوها جدا داشتن بیست و یکم دعای *
رب اغفر لي وجبرني وارحمني ويسر لي الهدى * در قعده
بین السجدتین خواندن بیست و دوم بعد از سجدتین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بمذهب ابی حنیفه و مالک این دعا و جلسهٔ استراحت مکروه
است بیست و سیوم در جمله نشستها جز قعدهٔ اخیرین
کف و پهلوی پای چپ را با بعضی از ساق در زیر نشستگاه
گستردن و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را به سوی
قبله داشتن بیست و چهارم در قعدهٔ آخرین ورک چپ
را بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در همه قعدها مستحب است و بمذهب مالک در هر دو قعده
ورک را بر زمین نهادن سنت است بیست و پنجم
انگشتان دست راست را جز مسبحه بهم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه و سه کند و آنچنان دست را بر زانو نهادن در قعدهٔ اخیره بست و ششم انگشتان دست چپ را گشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد به الا الله رسد با انگشت مسبحهٔ دست راست اشاره کردن بسوی یمین و بمذهب مالک سنت آن است که ارنج راست را در بن ران سخت کند و طرف بیرونی دست را از بالای ساعد تا کنارهٔ خنصر بر ران تا زانو نهد همچنان عقد پنجاه و سه گرفته و انگشت مسبحه را بسوی بالا دارد و متحرک بست و هشتم تشهد اول بست و نهم صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن سی ام صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وسلم در تشهد آخرین و بمذهب ابی حنیفه صلوات در تشهد اول نباید و اگر بسهو گوید سجدهٔ سهوی باید بسبب تاخیر رکن سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعدهٔ آخرین سی و دوم قنوت خواندن اللهم اهدنا الخ در نماز صبح بعد از رکوع رکعت دوم دست برداشته چنانکه دعا کنند و قنوت در نماز صبح بمذهب دیگر ائمه سنت نیست و کیفیت قنوت در بیان نماز وتر گذشت که نصف آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سیوم سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هر دو سلام سی و پنجم در وقت
هر قیامی بر پنجها و دستها قوت کرده برخاستن و بمذهب
ابی حنیفه بر پیش کفهای پای قوت داده برخاستن سنت
است نه بر دستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
داده و انگشتان مستقبل قبله داشته برخیزد و دیگر انچه
غیر ازین فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوة
بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه انچه
ازان در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینجا انکار
از سنیت آن بعمل نامده همه نزد ابی حنیفه مستحب است

* بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوة با جمله آداب
و مستحبات باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوة معین نماید
و بزبان بگوید * ادی فرض ظهر هذا الیوم * یا هر نماز که باشد
ماموما اگر مقتدیست و اماما اگر امام است و کفهای دستها
را برابر دوشها بسوی قبله بردارد به نهجیکه هر دو انگشت تر
نزدیک نرمه گوش و سر انگشتها بالای گوش باشد
و انگشتها را کشاده داشتن نزد ابیحنیفه اولی بود
و نزد دیگران باهم پیوستن آنگاه الله اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ بنهجیکه انگشت میانه بالای ساعد
دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد
ابی حنیفه رح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف بنهد
نزد زنان که دستها بالای ثدیین خود نهند بالاتفاق و نزد مالک هردو
دست را بهر دو جانب پهلوها فرو آویخته دارد و بعد ازان بخواند
* سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله
غیرك * و بمذهب شافعی بعد از گفتن الله اکبر بخواند * انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من
المشرکین * و بعد ازان * سبحانك اللهم * تا آخر بخواند بعد ازان
اگر امام یا منفرد است * اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم * خواند و سورهٔ فاتحه بخواند و اگر مقتدیست
بعد خواندن ثنا نزد ابی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ
و تسمیه و فاتحه بخواند و بروایتی از علمای حنیفه مقتدی در نمازهای
سری اگر تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند مستحسن است و
بمذهب ابیحنیفه و احمد حنبل تعوذ پست بگوید در جمله رکعات
و بمذهب شافعی باواز بلند بگوید در رکعت اول و اما در رکعت
دیگر اولی اینست که تعوذ پست گوید و بسمله بطریق وجوب
مقرون با فاتحه باید خواند و بمذهب مالک بعد از الله اکبر گفتن

سورهٔ فاتحه شروع کند و ثنا و تعوذ و تسمیه نگوید و در حال قیام باید
که سر را پیش اندازد و بهیئت هیبت و تعظیم نظر به سجده
گاه دارد و هیچ شکنی در زانوها و خم زانوها و پهلوها نگذارد و راست
ایستاده باشد و سر و دیگر عضوها را مطلق حرکت ندهد و مابین هر دو
قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستینها
بیرون دارد و بر هر دو پا قوت برابر دارد نه بیش و کم و بازوها از
پهلوها جدا دارد و بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آهسته و نزد شافعی .. بجهر
و نزد ابیحنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقتدیین هم آهسته آمین
بگویند و نزد شافعی پس امام مقتدیین اگرچه فاتحه آهسته خوانند مگر
آمین .. بجهر گویند و بعد از ان سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سورتهای
طویله بخواند و در عصر و عشا متوسطه و در مغرب قصیره
و باید که در اثنای قرائت دل را با زبان متحد دارد و نظر بمعانی
کند و بفهمد و ادراک کند انچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور
کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی
می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدون
برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته
برکوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قرائت اندک فاصله داده
برکوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

له

و در هیئت رکوع ختم سازد و در رکوع سر و پشت و گردن برابر دارد به نهجیکه اگر قدح آب بر پشت نهند قایم ماند و هردو کف را انگشتان کشاده بر زانو نهد و * سبحان ربي العظيم * اقل مرتبه سه بار بگوید لاکن در هردو بار بمقدار یک تسبیح فاصله کند بعد ازان الله اکبر گوید و سر بردارد بدون برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بگوید * سمع الله لمن حمده * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقتدیست و هردو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفه و نزد شافعی امام و مقتدی هم هردو بگوید بعد ازان چون قایم شد بمذهب شافعی بعد * ربنا لك الحمد * بخواند * ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شي بعد اهل الثناء واهل المجد حق ما قال العبد وكلنا لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد * بعد ازان الله اکبر گوید و بسجده رود و در سجده باید که سرش مابین هردو کف دستها باشد و دستها برابرو دستها بی هیچ میلی و نخست زانوها بر زمین نهد انگاه دستها پس بینی پس پیشانی و کمتر اینکه سه بار بگوید * سبحان ربي الاعلي * و مابین هردو بار گفتن بمقدار سبحان الله توقف کند و نزد شافعی اگر بعد ازان بگوید * اللهم لك سجدت وبك امنت

ولك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره وشق سمعه و
بصره فتبارك الله احسن الخالقين * نیکو باشد ونزد ابیحنیفه
هیچ چیز زاید از * سبحان ربي الاعلي * نگوید ودر سجده باید
که ارنجها از پهلوها جدا دارد مگر زنان که آنها پیوسته دارند و
وجهه انگشتها را بند کرده متوجه بسوی قبله دارد و ساعدها
از زمین دور دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله
اکبر * گوید و سر بردارد و به نهجیکه شروع * الله اکبر *
از سجده کند وختم آن در جلسه بین السجدتین کند ودرین
جلسه که بر هر دو جا قدم پای چپ خواهد نشست و پای
راست را ایستاده کرده باین نهج که انگشتان پا سمت قبله
باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بی تکلف نه
کشاده ونه پیوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده نزد
ابی حنیفه فقط جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چیزی
سجده دوم رود ونزد شافعی بگوید * رب اغفرلي وارحمني
واهدني واجبرني وعافني واعف عني * وسجده دوم هم
مثل سجده اول کند وبعد از سجده دوم * الله اکبر * گوید
وبرخیزد بمذهب جملهٔ ایمه الا بمذهب شافعی اندک جلسه
برای استراحت نموده برخیزد و رکعت دوم بعینه تا سجدتین

مثل رکعت اول بگذارد * الا بمذهب شافعی در نماز صبح
بعد از رکوع و تسمیع و تحمید دستها برای دعا بر داشته
قنوت بخواند بعد ازان بسجده رود و بعد فراغت از هر دو
سجده رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است بنا بر تشهد
اول بنشیند بصورتیکه در جلسه بین السجدتین گفته شد و
بمذهب ابی حنیفه و احمد حنبل تشهد باین صیغه بخواند * التحیات
لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و بمذهب
شافعی باین صیغه بخواند * التحیات المبارکات والصلوات
الطیبات سلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته سلام
علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و بعد ازان بگوید * اللهم
صل علی محمد * و برای رکعت سیوم برخیزد و نزد ابی حنیفه
اگر لفظ * اللهم صل علی محمد به سهو در قعدهٔ اول بگوید
سجده سهو لازم آید و بمذهب مالک تشهد باین صیغه
است * التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات
لله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام

علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و چون رکعت دوم مع جلسه
اول تمام شد برخیزد و در نماز چهار رکعتی دو رکعت و در سه
رکعتی یک رکعت به همان وضع و هیئت که گفته شد بگذارد
الا در نمازهای فریضه بعد از فاتحه ضم سوره نه کند و در سنن
و نوافل و وتر سورت هم بخواند و فاتحه خواندن درین هر دو
رکعات نزد ابی حنیفه سنت است و بمذهب دیگران فرض
است و بعد سجدهای رکعت چهارم در نمازهای چهار رکعتی
و بعد سجدهای رکعت سیوم در نمازهای سه رکعتی قعده
اخیر کند و بمذهب شافعی درین قعده بر سرین چپ بنشیند
و پای راست بدستور قعده اول دارد و بمذهب ابی حنیفه
مثل قعده اول بنشیند و زنان هر دو قدمها از جانب راست
بیرون کرده بر سرینها بنشیند در هر دو قعده و ارنجها تا شانه
به پهلوها و زراعها بر رانها منضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت
دست راست سوای انگشت شهادت با بهام بند کرده بر ران
راست بنهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هرگاه
به لفظ * الا الله * برسد انگشت شهادت را برداشته
بجانب یمین حرکت دهد و بعضی حنفیه هم عقد پنجاه و سه گرفته

دست راست را بر ران راست نهند الا در هر دو تشهد
وقتیکه * لا اله * گویند انگشت شهادت را بردارند و هرگاه الا الله
گویند باز بنهند و عمل بعضی علمای متاخرین حنفیه بر آنست که در
هر دو قعده هر دو دست را بی تکلف بر هر دو ران نهاده دارند و هرگاه
نوبت * الا الله * رسد خنصر و بنصر را از دست راست بند
کنند و انگشت میانه و ابهام را حلقه کنند و انگشت شهادت را
بر دارند و در قعدهٔ اخیر تا آخر نماز بهمین صورت دارند و بعضی همین
وضع اختیار کنند لاکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله *
بردارند و وقت گفتن * الا الله * باز نهند بعد از تشهد در قعدهٔ
اخیره بخوانند * اللهم صل علي محمد وعلى آل محمد كما صليت علي ابراهيم
وعلي آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك علي محمد كما باركت
علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انك حميد * بعد ازان بمذهب
ابي حنيفه این دعا بخوانند * اللهم اغفرلي ولوالدي ولجميع المومنين
والمومنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات
وتابع بيننا وبينهم في الخيرات ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي
الاخرة حسنة وقنا عذاب النار * وبمذهب شافعی بعد از
درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد
ازان این دعا خواندن مستحب است * اللهم اني اعوذ بك

من عذاب القبر وعذاب الدين واعوذ بك من الجبر والكسل
واعوذ بك من فتنة المحيا والممات واعوذ بك من فتنة المسيح
الدجال واعوذ بك من عذاب النار * وگفتن * اللهم اغفر لي ما
قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر
لا اله الا انت انك على كل شيء قدير * نیز در احادیث صحیحه آمده
است واگر امام باشد بر دعای اول اقتصار اولی تراست بعد
ازین دعا نیت خروج از نماز بکند واول بر جانب یمین رو گردانیده
بگوید * السلام علیکم ورحمة الله * لاکن نزد شافعی فقط لفظ *
* السلام علیکم * اول بار گفتن فرض است ولفظ * رحمة الله
سنت است ونزد ابی حنیفه هردو سنت است وبعد ازان
بهمین نهج بجانب چپ سلام دهد وآن باتفاق سنت است
الا بمذهب مالک که فقط یک سلام بدهد وآنهم اشاره بسوی
قبله کند وچپ وراست رو نگرداند ودرین سلام باتفاق
نیت بر ملائکه ومومنین حاضرین بکند * بحث ششم * در مکروهات
ومفسدات نماز باید دانست که کلام کردن در نماز بسهو باشد
یا بعمد بقصد یا بخطا قلیل یا کثیر اعم ازینکه برای اصلاح نماز باشد
چنانکه اگر امام وقت قیام بنشیند ومقتدی گوید برخیز یا نه مبطل
نماز است باجماع الا بمذهب شافعی اگر کلامی قلیل بسهو کند مفسد

نماز نباشد و هر عمل کثیر مفسد نماز است و عمل کثیر را بسه قول
تفسیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عادة بدو دست کند اگرچه
در نماز بیکدست کند عمل کثیر است و آنچه عادة بیکدست کنند اگرچه
در نماز بدو دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
امر برای مصلی مبتلی گذاشته شود اگر نزد او عمل کثیر است کثیر
باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سیوم اینکه اگر شخصی
غیر آن مصلی را در عملی به بیند و به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
کثیر است و اگر شک کند که نماز می خواند عمل قلیل است و
بحدث و باکل و شرب خواه بعمد باشد یا بسهو باجماع نماز باطل
شود و قراءت قران و ذکر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
است و انین و تأوه یا گریه باواز از برای دنیا نزد ابی حنیفه و
مالک و احمد مطلقا مبطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
یا تنحنح بر وجهی باشد که ازو دو حرف صادر شود مبطل
باشد و الا فلا و تطویل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای قنوت
و به تطویل قعود بین السجدتین و بطول شک در نیت اگر
رکنی گذشته باشد و اگر نه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
تعلیق قطع نماز بر چیزی نزد شافعی نماز باطل شود و نزد امامیه
نیز هر چه ناقض طهارت است مبطل نماز است و کلام بدو حرف

یا زیاده غیر از قرآن یا از قرآن و دعا اگر مجرد تفهیم از آن
مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد ازو مده
باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگریستن
و قهقهه و دعای حرام و گریه که از برای امور دنیوی باشد و فعل
بسیار که بر سبیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد
و زیادتی رکن مثلا در رکوع و سجده و غیر آن و دست
برهم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا
برعکس آن و آمین گفتن در آخر فاتحه و سلام در تشهد اول
بهر وجه که باشد مثلا * السلام علیک ایها النبي یا السلام علینا وعلي
عباد الله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما
مکروهات نماز عمل قلیل است و هر عملی که حسب عادت
روبروی اعاظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عبث
بثوب یا بریش یا بجسد و مسح خاک یا کاه بدست از پیشانی
که وقت سجده چسپیده باشد اگر مانع حضور نبود مضایقه ندارد
و الا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که
به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قلیل که مفید باشد بمذهب
ابی حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بینی آب بر آید مسح

آن اولی است ازین که بچکد و مکروه است شمار کردن
آیات بدست و نزد ابی یوسف و محمد مضایقه نیست و
بعضی گویند خلاف در فرایض است و در نوافل باجماع جایز است
و بعضی گویند خلاف در نوافل است و در فرایض باجماع جایز نیست
و مکروه است کشادن انگشتان و شکستن آن به نهجیکه
آواز برآید ازان و مکروه است وقت رفتن برکوع و سجود
ثوب را بالا کشیدن و التفات در نماز به چپ و راست کردن
به نهجیکه بعض وجه او بگردد و اما التفات باماق بصر مکروه نیست
و در تشهد و جلسه بین السجدتین اقعا نمودن یعنی زانوها و
اطراف اصابع پای ها بر زمین نهاده بالای پاشنه ها نشستن
و جواب سلام بدست دادن و چار زانو نشستن بلا عذر
و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بدین نهج که
هر دو طرف آن بهر دو جانب مرسل باشد و دست ها باستین ها
نه کند و اگر قمیص موجود باشد باوصف آن فقط به سراویل نماز
گذاردن و آستین ها در نماز بالای آرنجها داشتن و با جامهای
کثیف بی عذر نماز گذاردن و اگر در نماز خمیازه آید به پشت
کف دهن بند نه کردن و سرفه و تنحنح نمودن با وصف قدرت
بر دفع آن و بزاق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

روبروی مصلی یا بالای سر او یا چپ و راست او تصاویر ذی
روح باشد کلان یا بمرتبه که بی تکلف به نظر آید مکروه است
باشد کراهت و مکروه است بر عمامه سجده نمودن و در نماز
باستین یا مروحه باد گرفتن به عمل قلیل و در یک رکعت
یک سوره را مکرر خواندن * تنبیه * در رخصت های که
مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه
مسلمانان بر مسافر نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
بیش از دو رکعت فریضه نمی شود لاکن در شرایط
این رخصت و کیفیت و کمیت سفر اختلاف است نزد
ابی حنیفه سفر هر چون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد و نزد
بعضی از اصحاب او آن مقدار است پانزده فرسنگ
هر فرسنگی دوازده هزار خطوة و بعضی هیزده فرسنگ
گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوة و تقدیر مدت مسح
بر موزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگر ندارد
و بایام دیگر قضا کند روا باشد و اگر روزه ترک نکند عزیمت بود
باجماع الا بمذهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود
و بمذهب دیگران مدت سفر چهل و هشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و جز در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر مباح آنست که قصدش مبتنی بر معصیت نباشد مثال راه زدن و از امام بر حق بغاوت ورزیدن وگریختن بنده از خواجه و از زدن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد و در اثنای سفر معصیت کند مانع رخصتها نباشد و سوای رخصتهای مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و عصر و مغرب و عشا در سفر مرخص است پس خواه با ظهر عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشا جمع کند یا با عشا مغرب لاکن نیت قصر و جمع باید که در هر نماز بکند و همچنین بمذهب غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین المغرب و العشا بعذر باران سخت هم جایز است در غیر سفر اما بمذهب ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جز روز عرفه و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مطلب سیوم از مقصد سیوم در اوراد و ادعیه و اعمال مجربه ماثوره از پیغمبر خدا علیه الصلواة و السلام و ائمه اطهار علیهم السلام و مشایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت است از باریتعالی بتضرع و اخلاص وگاه بود که غرض از دعا مجرد مدح و ثنا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از ماسوی الله

اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست که مروی باشد از شارع بتصریح یا بتعریض و هرانچه مروی نباشد آنرا مناجات گویند و دعا هم بقول است و هم بفعل و اول یا بتصریح باشد چنانکه * رب اغفرلی او رب ارحمنی و غیر ذلک * یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول به تعریض طلب نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت بر حصول مطلوب بندد و اعتماد بر کرم و لطف مسئول عنه نموده سکوت ورزد و آن را بعبارت نه آرد و بعضی حکما اینمعنی را تسلیط وهم گویند و در دفع امراض و الام و ضعف قوی و کلال بدن بغایت موثر دانند بلکه در مواد کاینات اورا متصرف پندارند و علما را اختلاف است در اینکه دعا کردن بهتر است یا ناکردن اکثر بر انند که دعا کردن بهتر است عقلا و نقلا اما عقلا بنا بر انکه احتیاج ممکنات طرف واجب الوجود از بدو وجود و افاضه جود ظاهر است و همه ممکنات در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و تقدس در محل قبول فیض و طلب کمال منتسب پس وقت آگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود غالبا و سعی نمودن در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و ارتیاض بامور مناسب و لایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

بهتر باشد * و اما نقلا فلقوله تعالى ادعونى استجب لكم و لقوله و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها و لقوله ادعو ربكم تضرعا و خفية و لقوله ادعوه خوفا و طمعا و لما ورد فى الحديث لا يرد القضاء الا الدعاء و لا يزيد فى العمر الا البر و لحديث الدعاء ينفع مما ينزل و مما لم ينزل و لحديث من فتح له باب من الدعاء فتحت له ابواب الجنة *

وسوای آن بسیاری از آیات و احادیث است که در حکم دعا کردن و منافع آن وارد شده و جمعی گویند که دعا نا کردن بهتر است بلکه ترک آنرا جزو لازم رضا و تسلیم دانند و اینمعنی هم مستنبط است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر سید الشیوخ شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا و ذکر و غیر آن قدر را تبدیل نکند و قضا را تغییر ندهد و جز این نیست که دعا عبودیتی است که مقرون است بسبب مثل اقتران صلوة بوقت و مرتب است بران اجابت مثل ترتب ثواب بر صلوة و بالجمله آن مفید است همان مقصد و لطف را که در قضا است و سهولت امر را بر نفس تا آتش احتیاج که مراد و مقصود طلب است سرد شود پس باید که به تفویض و تسلیم امر بر خدا متوجه شوی و در انچه طلب میکنی حسن ظن داری با خدا و تابع شوی رضا و تسلیم را انتهی و احتجاج این جماعت بوجوه

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که
مطلب دنیا باشد چه دنیا آنقدر ندارد که آنرا عقلا از حضرت
باری طلب کنند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت حظ
است و طالب حظ طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا
حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب
عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر انچه
مطلوب بنده است مصلحت او دران باشد پس
بی سوال بدهد و اگر مصلحت او دران نباشد پس سوال کند
یا نکند باید که ندهد و در هر دو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه
انچه اصلح برای بنده است بر حق تعالی واجب است یا نیست اگر
واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید
که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود
پس بطریق اولی انچه فساد او دران باشد او خود نیز نکند
پس طلب عبث باشد و در هر دو صورت ممکن که بنده اصلح
خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهشمند مضرت
خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عند الله
مطلوب بنده معلوم الوقوع است یا معلوم اللاوقوع اگر
معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم اللاوقوع

باشد و وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نکند و اصل اینست
که حسب مراتب عباد هر دو قول محلهای صحیح دارند کسانی
را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا
و ترک دعا علاقه ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندانند الا الفاظ
پس بر انها طلب دعا واجب است و این خلاف محول
وموقوف فقط بر دعا نیست درین عالم اسباب جمله اسباب محل
خلاف اند پس کسانیکه دعا را خلاف رضا فهمند
دوا و غذا را همچنان دانند و در طلب آنهم تابع فرمان باشند
نه تابع نفس * وصل * در بیان ازمنه و امکنه دعا باید دانست
که در اجابت دعا اوقات و ازمنه را مدخلی تمام است
و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتابیه گویند که دعا بعد از
اجتماع و استقبال باید کرد و صابیه گفته اند که وقت اقتران
راس و مشتری یا مقارنت هر کوکبی که باشد با کف
الخضیب دعا باید کرد و نزد منجمان هرگاه کف الخضیب بر نصف
النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابوالحسن بیهقی در ذخایر
الحکمه آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که
مشتری مقارن کف الخضیب باشد و راس و قمر نیز مقارن
باتصال و طالع وقت باید که نوزدهم درجه سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر بیست ونه درجه سرطان طالع
باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجهٔ اسد
طالع باشد بیست ویکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
نوزدهم درجهٔ سرطان آغاز دعا کند تا این وقت تمام شود بغایت
محمود بود و در وقت مقارنت زهره و زحل از دعا احتراز باید
و پیش بود چون قمر از استقبال منصرف شود و باسعدی
متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل به بیست ویک درجه و پیش
نصاری وقتیکه قمر از مشتری منصرف شود و براس متصل
گردد بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
کندی آورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
هر دو سعد مشرقی باشند و از نحوس بری و محترق و راجع
نباشند و بعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
زهره باشد و متصل بمشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه
در خانهای مشتری باشد و متصل بزهره و اگر برای طلب ضیاع و
عقار بود باید که متصل بزحل باشد و اگر برای طلب علم کنند

باید که بعطارد متصل باشد و بعضی گفته اند که هر وقت که عطارد
یا مریخ مقارن کعف الخضیب باشد وقت اجابت دعاست
و پیش ایمه اهل اسلام آنست که بنده باید که همه اوقات
بذکر حق تعالی مشغول ابا شد اما در اوقات چند بیشتر
و بجدتر باید بود همچو رجب بتخصیص در شب آدینه که دز اول
رجب باشد و روز پانزدهم و بستم او و شعبان به تخصیص
روز پانزدهم و شب او و رمضان به تخصیص شب نوزدهم و
بست و یکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و هفتم
و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذو الحجه به تخصیص
عشره اول آن و محرم به تخصیص روز عاشوره و ایام بیض
هر ماهی که علی الاعرف سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و
جمله روزهای جمعه از هر ماهی و شب آن و دعا در وقت سحر بهتر
بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید * وبالاسحار هم یستغفرون
و در اخبار آمده است * من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه * ابن عطار گفته است دعا را
چهار چیز است ارکانست و اجنحه است و اوقات است
و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
و رقت و تضرع و تعلق قلب بخدا و قطع ان از اسباب

واجنحه آن صدق است واوقات آن اسحار است واسباب آن صلوة بر پیغمبر وآل او صلی الله علیه وسلم است وهمچنین در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است مگر علما را در تعیین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز ونزد بعضی پیش از زوال وقتی که مردم در تهیه نماز باشند وبعضی گویند بین الخطبتین است وبعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آورد وجمعی گویند که زمان رکوع اول است وقومی گفته اند آن وقت معین نیست هر که خواهد آنرا دریابد تمام روز جمعه بعبادت ودعا مشغول باشد وبعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است از روز جمعه وبر این قول اخیر اکثر علما رفته اند واز شیخ سعد الدین حموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه دران وقت که ماه بمیان آسمان رسد وضو بسازد ودو رکعت نماز بگذارد وهرچه خواهد از قرآن در وی بخواند وبعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون * پس سجده کند وبگوید * اقسم بالله علیک بالاسم الاخضر والاحمر والسر المکنون والمخزون فیه * وحاجت

خود بخواهد هر حاجتی که دارد در ماه اول یا سیوم یا پنجم یا هفتم
روا شود و همچنین زمانی که غازیان در صف قتال باشند دعا
مستجاب شود و نیز وقتیکه باران بارد * و چنانکه زمان را در اجابت
مدخل است مکان را نیز دران اعتباری تمام است پس در کعبه
و مسجد الحرام به تخصیص در مقام ابراهیم و ملتزم و بمحاذات
حجر اسود و حطیم و زمزم و زیر میزاب و در عرفات و در مدینهٔ
رسول صلی الله علیه وسلم و مسجد نبوی به تخصیص میان منبر
و قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در بقیع و مشاهد انبیا و ائمه
علیهم السلام و مراقد اولیا و در قبهٔ خضرا و بیت المقدس
و مسجد اقصی و سایر مساجد باجابت نزدیکتر باشد از انکه
در مواضع دیگر و در بتخانه و کنشت و کلیسا و آتشکده و
خرابات و شرابخانه و خانهای مصور و مواضع مغصوبه و میان
مسخرگان و فساق و کسانیکه جامهای حرام پوشیده
باشند باجابت کمتر مقرون گردد بلکه مکروه باشد * وصل *
در شرایط اجابت دعا و سبب تاخیر اجابت باید دانست که
دعا کننده یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در
رعایت شرایط معذور و مجبور است و اگر غیر مضطر است
اورا شرایط بسیار رعایت باید کرد تا مگر باجابت مقرون گردد

وان شرایط بعضی بظاهر تعلق دارد وبعضی بباطن انچه تعلق بظاهر دارد ترک کبایر است و عدم اصرار بر صغایر و طهارت وطیب ملبس و مطعم یعنی حلال و پاک وروزه داشتن واگر از جلالی و جمالی یعنی حیوانات وانچه از حیوانات پیدا شود احتراز نماید اولی بود والتزام صدق و از گناهان ماضیه بنهایت تضرع از قلب استغفار و توبه نمودن وبهیأت پسندیده یعنی باادب نشستن و از حرکات ناپسندیده احتراز نمودن و صدقه دادن وبوی خوش باخود داشتن وجامها از دنس پاک کردن وموی را شانه کردن وناخن چیدن وموی زهار وبغل پاک کردن وتوجه بقبله و کثرت صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ودستها وقت دعا بلند کردن وخشوع وخضوع وگریه وزاری هرچه تمامتر وامید قبول قوی داشتن واختیار ادعیه ماثوره از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وائمه هدی و مشایخ کبار واگرچه بعض الفاظ ادعیه را در اجابت دعا دخلی تمام است لاکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ وارتیاض تامه بادای زکوة وغیره است و توجه بمعانی ادعیه وعمل بران از ضروریات است والا سخت بعید از عقل است که بتلفظ الفاظ چند بدون مراعات شرایط باوصف ابتلای خود بمنهیات

و منکرات مستجاب الدعوات گردد * الا ما شاء الله
و من اقاض علیه الجود والکرم * یا باشد زبان برگزیدگان و وجود
آن درینعالم از قبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه بالتشبیه اگر درین عالم اسباب شخصی که شخص طاغی
و نافرمان بردار سلاطین و امرا باشد و دفعة در همان حالت
طغیان و نافرمانی با وصف اصرار و استبداد قلب بران صرف
بزبان چیزی طلب کند بجزای آن وبال و نکال یابد نه اجابت
سؤال چه جای بارگاه سلطان السلاطین و احکم الحاکمین که
بر جمله مرادات و مطالب مطلع است و همه خبایا و اسرار
براو واضح و آشکار پس درانجا صرف تلفظ بالفاظ چند بی حضور
و شرایط چگونه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله و ایاکم
من ثمرات القهر والجلال * مثلا در حدیث صحیح آمده است
که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتي فهو مردود من الله * یعنی هر که نمازش مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرض کردند یا رسول الله بودن نماز مایان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود کسیکه بعد هر نماز این استغفار سه
بار بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفر الله ربي

من كل ذنب اذنبته عمدا او خطاء او سرا او علانية واتوب اليه
من الذنب الذي اعلم ومن الذنب الذي لا اعلم وانت علام الغيوب
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * پس تصور باید کرد که
چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ
نمازش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باشد مگر مراد
ازان همان است که حسب مضمون این استغفار توبه کند
بعد هر نماز سه بار و درین زمان اکثر در عوام بلکه قدمی بالا ازان
مشاهده میشود که به تجسس اعمال و ادعیه همت تام برگمارند
و مطلق پاس شرایط ملحوظ ندارند و تلفظ بالفاظ ادعیه را موثر
فهمند و حق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط دعا بهر
زبانی که بکند و بهر نهج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه
ماثوره و آنچه بان از مشایخ کرام مجاز شد درینوقت تیر بهدف
باشد و لمعان بوارق افضال و عنایت ایزدی که هردم و هر آن
بر هر فاسق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای سؤل آنها را
ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکرده اند تکیه بران نمودن ازان
جنس است که آدمی درینعالم اسباب همیشه منتظر
باشد که اینک خزانه قارون بدست من می آید یا زود باشد که
من بادشاه میشوم گو حکم باستحاله آن عقلا و نقلا نمیتواند شد

نگرد هیچ شخص را عقلا بانچه تعبیر کنند ظاهر است و اما اشخاصیکه دعای آنها مستجاب است پس مضطر است و مظلوم اگرچه فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دعای امام عادل برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد بار بوالدین خود و دعای مسافر و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم که بغیبت او کند و دعای مسلم اگر بظلم و بقطع رحم دعا نکند و نگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینجا مرقوم میشود اول آنست انچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت و جماعت مرویست و هم اعمال و حرزها که منسوب بمشایخ کرام است و اکثر از ان آنست که باین هیچمیرز از بزرگان و مشایخ رسیده و این هیچمیرز بان مجاز شده است و بعد از ان بعضی از ادعیه که بطریقه امامیه مرویست هم مذکور گردد در حدیث آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک اني کنت من الظالمين * و بروایت دیگر اینست * اللهم اني اسئلك باني اشهد انك انت الله الذي لا اله الا انت الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم اني اسئلك بان لك الحمد لا اله الا انت وحدك لا شريك لك الحنان المنان

بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم *
در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردیرا که گفت * یا ذا الجلال والاکرام * پس گفت به تحقیق
استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت
دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذشت
بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بروایت دیگر آمده شخصیکه
سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الها داخل کن
او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا از دوزخ سه بار دوزخ
گوید بار الها پناه ده او را از دوزخ و در حدیث آمده است که هر
کسیکه سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
مگر اینکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله
الحمد وهو علی کل شي قدیر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
ودر حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
واو را بدان یقین حاصل است ودران حالت بمیرد پس

او از اهل جنت است و هر که بخواند او را بشب و او را بدان یقین حاصل است و بمیرد پس او از اهل جنت است و معنی حصول یقین بدان این است که انچه مضمون آنست بی ریب و تردد در دلش حاصل و واثق باشد و آن این است* اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني وانا عبدك وانا علی عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علي وابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت* در خبر است هر مسلم را باید که بعد هر نماز سه بار استغفار کند و آیة الکرسی بخواند* و سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر* سی و سه بار بخواند که مجموع نود و نه بار شد و بنا بر اتمام عدد صد یک بار بگوید* لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی كل شيء قدير* در خبر است که مسبعات عشر خضر علیه السلام بیکی از مشایخ کرام تعلیم فرموده که ده چیز است که هفت هفت بار بعد نماز صبح و بعد نماز عصر اگر می خوانده باشد از جمله آفات دنیا خصوص دزدان و قطاع الطریقان محفوظ ماند و این رو سیاه را بخواندن آن سیدی و سندی و مرشدی حضرت شاه میر محمد کاکوری قدس الله سره العزیز که یکی از مشایخ قلندریه بودند امر

و اجازت فرمودند و از زبان فیض ترجمان ایشان بتفضل یکی از مشایخ کبار شنیدم که می فرمودند سعید است آنکه بخواند آن را و شقی است آنکه نخواند آنرا و نیز بروایت این ورد مسموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی بمحلی دزدان یا راه زنان او را محاصره کردند معا ده سوار که سم نداشتند بر اسپها ظاهر شدند و او را از ان تهلکه محافظت کردند و آن ده سواران موکلان مسبعات عشر بودند و سبب سم نداشتن سواران این بود که او مسبعات عشر بدون بسم الله میخواند از ان روز او التزام بسم الله نمود و آن این است اول * سوره فاتحه * بعد ازان * قل اعوذ برب الناس بعد ازان * قل اعوذ برب الفلق * بعد ازان * قل هو الله * بعد ازان قل یا ایها الکافرون * بعد ازان * ایة الکرسی تا هو العلی العظیم * بعد ازان * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * بعد ازان درود و صیغه آن مختلف است انچه بورد این گمنام است این است * اللهم صل علی سیدنا محمد ن النبی الامی و علی اله و سلم * بعد ازان دعای مغفرت باین صیغه * اللهم اغفرلی و لوالدی و لمن توالد و لجمیع المومنین و المومنات * بعد ازان این دعا * اللهم افعل بی و بهما و بهم

عاجلا وآجلا في الدين والدنيا والآخرة ما انت له اهل ولا تفعل
بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور حليم جواد كريم ملك
بر رؤف رحيم * هر يكى ازين ده هفت هفت بار بخوانند اول
وآخر درود هم ضم كند در حديث آمده است كه هركه اين دعا قبل طلوع
آفتاب وقبل غروب هفت هفت بار با درود اول وآخر نيز هفت
هفت بار هر روز بخواند از جمله آفات ومصايب دنيا محفوظ ومصون بماند
* تحصنت بالذي لا اله الا هو الهي واله كل شي واعتصمت به هو ربي
ورب كل شي وتوكلت على الحي الذي لا يموت واستدفعت الشر
بلا حول ولا قوة الا بالله حسبي الرب من العباد حسبي الخالق
من المخلوق حسبي الرازق من المرزوق حسبي الذي هو حسبي *
حسبي الذي بيده ملكوت كل شي وهو يجير ولا يجار عليه
حسبي الله وكفى سمع الله لمن دعا ليس وراء الله مرمى حسبي
الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم * اين دعا
در سنن ابى داود مرويست لاكن از ورد اين گم نام بفرق
يك لفظ كه در حديث * ليس وراء الله مرمى * واقع است
واجازت شيخ باين گم نام بلفظ * ليس وراء الله يري * است
وگو در صحت اين لفظ بحسب محاوره درين مقام كلام باشد
مگر بهمين نهج ورد اين گم نام است مرويست كه حسن بن على

علیهما السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان در ارسال وجه معینه تاخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بضروریات و شداید خود که دران زمان روداده بود صرف نماید و بدین عزم راسخ بود که خواب کرد و در خواب رسول الله صلی الله علیه و سلم را دید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کنی چیزی از بندهٔ مثل خود یعنی در عبدیت و خدا بر هر چیز قادر است عرض کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو * اللهم اقذف في قلبي رجاءك واقطع رجائي عمن سواك حتى لا ارجو غيرك اللهم وما ضعفت عنه قوتي وقصر عنه عملي ولم تنته اليه رغبتي ولم تبلغه مسئلتي ولم يجر على لساني مما اعطيت احدا من الاولين والاخرين من اليقين فخصني به يا ارحم الراحمين * پس بخواند آن را چون صبح شد معاویه پانزده هزار درهم یا دینار ارسال داشت دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع رزق * اللهم انت تعلم سري وعلانيتي فاقبل معذرتي وتعلم حاجتي فاعطني سؤلي وتعلم ما في نفسي فاغفر لي ذنوبي اللهم انا نسألك ايمانا يباشر قلبي ويقينا صادقا حتى اعلم انه لن يصيبني الا ما كتبت لي وارزقني الرضا بما قسمت لي يا ذا الجلال والاكرام * مرویست که عبد الملک بن مروان بحجاج بن یوسف ثقفی

نوشت که انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببیند و اکرام و اعزاز مرتبه نماید و جایزهٔ نیک دهد چون حجاج بخدمت او رضی الله عنه رسید در امری ازو بسبب اظهار حق بر آشفت و گفت والله اگر کتاب امیرالمومنین در حق تو نمی بود اینک گردن تو می زدم انس فرمود که تو هرگز بران قدرت نداری گفت چرا فرمود ازین جهت که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی تعلیم فرموده است که بآن سبب نمی ترسم از شیطان و نه از سلطان و نه از درنده حجاج گفت پس برادرزادهٔ خود را تعلیم کن و مراد او پسر خودش بود که محمد نام داشت پس او انکار کرد و هرگاه وقت موت او قریب رسید راوی آنرا که ابان بن عباس است تعلیم کرد و گفت کسیکه از خدا نترسد او را تعلیم مکن و آن دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر الله اکبر الله اکبر بسم الله علی نفسی و دینی بسم الله علی اهلی و مالی بسم الله علی کل شیء اعطانی ربی بسم الله خیر الاسماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء بسم الله افتتحت و علی الله توکلت الله ربی لا اشرک به شیئا اللهم انی اسئلک بخیرک من خیرک الذی لا یعطیه احد غیرک عز جارک و جل ثناءک و لا

اله غیرک احفظنی من کل ذی شر خلقته لا حترز بک منهم واقدم
بین یدی بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد
لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ومن خلفی مثل ذلک وعن
یمینی مثل ذلک وعن یساری مثل ذلک ومن فوقی مثل ذلک ومن
تحتی مثل ذلک * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان برکسیکه
از شر او میترسد پس بخواند * کهیعص حمعسق * که این
ده حرف است وبخواندن هر حرف انگشتی از انگشتان
دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع
کند وبابهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند
کرد سوره فیل آهسته بخواند پس هرگاه بلفظ * ترمیهم *
رسد آنرا ده بار بخواند وهر بار یک انگشت از انگشتان مضمومه
بگشاید چنانکه بند کرده بود وبعد از ان سوره را تمام کند از شر
آن محفوظ ماند واین عمل عجیب ومجرب است * حرز مجرب *
اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود وهلاکش خواهد
ده روز سوره فیل هر روز هزار بار بخواند وروز دهم برآب جاری
نشیند وبگوید * اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمایر
اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا
ظلمنی وآذانی ولا یشهد بذلک غیرک اللهم انک مالکه فاهلکه

اللهم سربله سربال الهوان وقمصه قمیص الردي اللهم اقصفه
واین کلمه را ده بار گوید بعد ازان بگوید * فاخذهم الله بذنوبهم
وماکان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که خدا هلاک کند
او را و کفایت کند شر او را * حرز مجرب * برای دفع
وحشت و خوف و رنج و دشمن و قرض و جهت خلاص از قید و
برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذي الشان عظیم البرهان
شدید السلطان کل یوم هو فی شان اعوذ بالله من الشیطان
ماشاء الله کان لاحول ولاقوة الا بالله * نقل است از حضرت
غوث صمدانی هر مشکلی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
این ورد و هفته بخواند اگر کسی را فرزند نرینه نباشد روزی
شود * ایاک نعبد و ایاک نستعین * روز شنبه * یا حی یا قیوم *
روز یکشنبه * حسبي الله * روز دوشنبه * یا رحیم یا غفور *
روز سه شنبه * لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم *
روز چهار شنبه * یا ذا الجلال و الاکرام * روز پنجشنبه
لا اله الا الله الملک الحق المبین * روز جمعه هر یکی ازین ادعیه
پنج هزار بار بخواند منقول است هر که هفتصد و هشتاد
و شش بار * بسم الله الرحمن الرحیم * بخواند
و بعد ازان یکصد و سی و دو بار درود فرستد چیزی

سوال نکند از خدا اگر اینکه عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بران
عجب نیست که مستجاب الدعوات گردد و هر که اکثر کند
ذکر آن هیبت بار روزی شود در عالم علوی و سفلی و دران
سر اسم اعظم است حضرت جدامجد طاب الله ثراه
بخط خاص خود در بیاض رشک ریاض بی ذکر منقول عنه ارقام
فرموده اند که بعینه ترجمهٔ آن نموده می شود و تریاق مجرب در
اجابت دعا آنست که بروایت ابن مسعود رضی الله عنه
بما رسید که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده
کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
کامل کند و دوازده رکعت وقت شب یا روز بخواند و در هر
رکعت دوم فقط تشهد بخواند و سلام بدهد پس هرگاه در آخر
نماز به نشیند پس باید که ثنا کند بر پروردگار خود و درود فرستد
بعد ازان تکبیر گفته سجده رود و بخواند در سجده سورهٔ
فاتحه هفت بار و آیة الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شيء قدیر *
ده بار بعد ازان بگوید * اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک
ومنتهی الرحمة من کتابک واسمک الاعظم وجدک الاعلی و
کلماتک التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

الخ

بعد ازان تفریر دارد و سلام دهد بیمین و شمال خود فرمود صلی الله
علیه وسلم پرهیز کن از اینکه تعلیم کنی سفها را پس دعا کنند
از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیث جلیل است که من
و جماعتی از علما آن را تجربه کرده ایم * طریق ختم خواجگان * قدس الله
اسرارهم نیز منقول از بیاض رشک ریاض مرحومی و مطلب که
سخت پیش آمده باشد این ختم را بکند ان شاء الله تعالی
حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز
شکر وضو بگذارد و بعد ازان دو رکعت بجهت ارواح
خواجگان بزرگوار بعد ازان دو رکعت دیگر برای بر آمدن حاجات
در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیة الکرسی هفت بار بعد ازان دعای
افتتاح ده بار بخواند و آن دعا این است * یا مفتح الابواب یا مسبب الاسباب
یا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی
توکلت علیک یا ربي وافوض امري الی الله ان الله بصیر بالعباد ولا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظیم بعده هفت بار فاتحه مع بسم الله بخواند
و صد بار درود فرستد باین صیغه * اللهم صل علي محمد ن النبي الامي
وعلي آله واصحابه اجمعین * و هفتاد و نه بار الم نشرح مع بسم الله
بخواند و هزار و یکبار سوره اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوة
فرستد ان شاء الله تعالی سه روز نگذرد که مطلب حاصل

شود باید که باخلاص تمام بخوانند و شک نیارد و این طریقی
است که حضرت خواجه عبدالله شهید قدس سره به برادر
شرف القاب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجهای
بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان هارونی
خواجه احمد همدانی خواجه عبدالله انصاری خواجه معین الدین
چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابو اسحق خواجه
فرید الدین مسعود خواجه نظام غیاث نوری سمرقندی
خواجه معروف کرخی *طریق دیگر ختم خواجگان* اول باید که فاتحه
رسول الله صلی الله علیه و سلم و آل اطهار و صحابه ابرار
خصوصا بازواج پاک حضرت خواجگان بخوانند و بعد ازان به جهت
برآمدن مهمات صد مرتبه درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرستند بعده سوره فاتحه هفت بار اگر هفت کس باشند
یک یکمرتبه بخوانند و اگر پنج باشند سه کس یک یکمرتبه و دو کس
دو دو مرتبه و اگر سه کس باشند دو کس دو دو مرتبه و یک کس
سه مرتبه بخوانند بعده الم نشرح هفتاد و نه مرتبه و هزار
و یکمرتبه سوره اخلاص بخوانند پس ازان باز سوره فاتحه هفت بار بعده
درود صد بار بخوانند و این همه را با بسم الله و صحیح بخوانند و
بهتر آن است که بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر نخود بخوانند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
الا تا سه شب جمعه مداومت کند البته بحکم خدا مقصود بکفایت
رسد و اگر در این عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه بخواند
خواجهای مذکور این اند خواجه بایزید بسطامی خواجه ابو الحسن
خرقانی خواجه یوسف همدانی خواجه عبدالخالق غجدوانی * حرز آخر *
اگر کسی بد بختی یا بلایی گرفتار شده باشد چنانچه بهیچ علاج دفع
نگردد روز آدینه بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب به هیچ
چیز مشغول نشود مگر بذکر این سه اسم * یا الله یا رحمن یا
رحیم * بالقطع ازان رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
است که هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مسحور شد
پس مریض گردید دو فرشته در حالت خواب آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
علیه وسلم چیست دیگری گفت مسحور شد پرسید کدام
کس سحر کرد گفت لبید بن اعصم یهودی گفت بچه چیز گفت
بشانه و مویها که از شانه کردن جدا شده بودند در غلاف شگوفه
نهاده زیر سنگی که برای نشستن در چاه و صاف کردن آن
وارند در بیر ذی اروان گذاشته است پس آگاه شد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و برخاست و زبیر و علی ابن ابیطالب

و عمار را فرستاد که آب چاه بر کشیده غلاف شگوفه را که دران مویهای آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از شانه کردن جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند بر آوردند و دیدند که دران چاه کمان است که یازده گره دران داده شده و دران سوزنها سپوخته است پس نازل شدند آن هردو سوره یعنی معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آیتی را یک گره آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند * بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک * ولهذا درست است افسون بانچه از کلام الهی و کلام رسول اوست نه بانچه از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد ان و اعتماد بران انتهی و در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول صلی الله علیه وسلم برای افسون از سم عقرب وغیره پس ماذون گردانید مارا بدان و فرمود جز این نیست که آن از مواثیق جن است یعنی مار و گزدم از توابع جن است و آن افسون به نهجیکه الفاظ مروی اند باید خواند معانی ان هیچ نیست و برای دفع سم عقرب مکرر به تجربه رسیده که سریع النفع است و آن این است * بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا * و در

حدیث آمده کسی را که نظر بد رسد افسون کند باین قول *
اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها * بعد ازان بگوید
* قم باذن الله * واگر چشم بد بروا به رسیده باشد چهار بار در
سوراخ بینی طرف راست وسه بار طرف چپ بدمد وبگوید
* لا باس اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا یکشف الضر
الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه مخبط شود بسبب جن
اورا دربرو داشته تعویذ کند بسورهٔ فاتحه وسورهٔ بقره تا
مفلحون وتمام آیت * والهکم اله واحد * وآیة الکرسی
* ولله ما فی السموات وما فی الارض * تا آخر سوره بقره وتمام
آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * وتمام آیت * وان
ربکم الله الذی * از سورهٔ اعراف و * فتعالی الله الملک
الحق * تا آخر سوره مومنون ودو آیت از اول سوره صافات
تا * لازب * وسه آیة از آخر سوره حشر وتمام آیت *
* وانه تعالی * از سوره جن و * قل هو الله احد * ومعوذتین *
ایضا در حدیث آمده معتوه را افسون کند بسورهٔ فاتحه سه روز
صبح وشام هرگاه ختم کند آنرا جمع کند بزاق خود وبر زمین اندازد
وهم بحدیث آمده که عقرب گزیده را افسون کند بسوره فاتحه
هفت بار وآنحضرت را صلی الله علیه وسلم درحالت نماز

عقرب نیشش زد پس هرگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر
عقرب مصلی و غیر مصلی کسی را نمی گذارد پس طلبید نمک
و آب پس مسح می کرد بر آن و می خواند * قل یا ایها الکافرون
و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس * و نیز بتجربیات آمده
کسیکه باتش سوخته شود افسون کند باین قول * اذهب الباس
رب الناس اشف انت الشافی لا شافی الا انت * ایضا در تجربیات
آمده کسیکه بند شود بول او یا مریض شود بسنگ مثانه افسون
کرده شود باین قول * ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک
امرک فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک
فی الارض و اغفر لنا حوبنا و خطایانا انت رب الطیبین فانزل
شفاء من شفائک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع * صحت
یابد تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری
را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسند
در ظرفی و او را می نوشانند برای طلب شفا و آن آیات
این است * بسم الله الرحمن الرحیم و یشف صدور قوم
مومنین شفاء لما فی الصدور و فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو
للذین آمنوا هدی و شفاء * در چلپی بر بیضاوی می نویسد

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد بمرض شدید که مایوس شد از صحت او و این امر شاق گذشت بر او پس دید حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد از ان پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را در ظرفی بنویس و دران مشروب انداخته مریض را بنوشانی همچنین کرد پس صحت یافت ولد او و آیات شفا همان شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة می‌نویسد که علما اجماع کرده اند بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه بکلام خدا و اسما و صفات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی دیگر که معانی آن می دانند بود و باعتقاد اینکه موثر حقیقی خدا است عز اسمه و تاثیر رقی به تقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما افسونی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی منیری کنند و مردم بدان مشغوف اند و دروی اسما است که متعارف زبان هنود است اجتناب ازان لازم می نماید انتهی و در شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن ابی زید القیروانی که ادعیهٔ کثیره را تجربه کردم پس نیافتم اسرع در اجابت و اعظم در برکت ازین دعا که شیخ فقیه ابو اسحق تونسی دعا می کرد بان بر هر سلطان جابر و بر هر دزد

گمراه و برای هر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف
شود بران باید که عمل کند که آن دعای خواص است و سزاوار
یست که غیر متقی بان دعا کند زیرا که دعای مجرب و صحیح است
و آن این است * یا موضع کل شکوی و یا شاهد کل نجوی و یا
عالم کل خفیة و یا کاشف کل بلیة و یا منجی یونس و یا مصطفی
محمد صلی الله علیه وسلم و یا خلیل ابراهیم ندعوک یا الهی دعاء
من اشتدت فاقته و ضعفت قوته و قلت حیلته دعاء الغریق الغریب
الملهوف المکروب المضطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا
ارحم الراحمین اکشف ما نزل بنا من کذا و کذا * بجای کذا و
کذا مصیبت خود ذکر کند * انک علی کل شی قدیر واغوثاه یا الله
سه مرتبه * اللهم یا بادی لا بدء لک یا دائم لا نفاد لک یا حی یا محیی
الموتی یا قائم علی کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت
الها واحدا اسئلک بکلمات الله التامات الامن والعفو والعافیة
والمعافات الدائمة فی الدین والدنیا والاخرة وفی الاهل
والجسد والمال والولد والمسلمین اجمعین یا رب العالمین
انک علی کل شی قدیر فارحمنی یا ارحم الراحمین
واکشف ما نزل بی کذا وکذا * و اینجا هم بجای کذا و کذا مصیبت
خود ذکر کند * و خلصنی خلاصا جمیلا * و نیک بکن نیت خود را

وقت خواندن این دعا بینک و بین الله بفراید و عقاید * عمل
هرکسی را کاری و مهمی در پیش آمده باشد و علاج آن نداند
این نقش را بدست چپ خود بنویسد و شب بخواب
رود هرچه فکرا د باشد بعینه در خواب بیند و آن نقش اینست

* مَن يَهَب هَب مَن يَهَب هَب مَن يَهَب هَب * عمل *

هرکرا کاری مشکل پیش آید و مهمی دشوار باشد
باید که این دعا بنویسد بر کاغذ و در آب روان اندازد تا
یک هفته این عمل کند انشاء الله تعالی مطلب حاصل آید
و آن دعا اینست * بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة
الا بالله العلي العظيم بسم الله الملك الحق المبين من العبد الذليل
الى المولى الجليل اني مسني الضر و انت ارحم الراحمين *
بندگی شیخ جلال الدین یونس سجاوندی این عمل را
روایت کرده اند * حرز * برای محافظت از مخاوف
با خود دارد * اعيذ حامل هذه العزيمة بكلمات الله التامات كلها
من شر ما خلق فالله خير حافظا و هو ارحم الراحمين بسم الله
خير الاسماء بسم الله الذي لا يضر باسمه شيء في الارض و لا
في السماء و هو السميع العليم * فایده * در نفحات الانس مذکور
است که حدیث نبوی وارد است باین معنی که هفتاد هزار

بار کلمه * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گوینده یا نجات آن
کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الربیع
مالقی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم
و لیکن بنام کسی معین نساخته بودم تا روزی بر مایدهٔ طعامی
حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف بود
دران وقت که آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست
گفتندش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده
میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الربیع
گفت در باطن با خود گفتم خداوندا تو میدانی که هفتاد هزار کلمه
* لا اله الا الله * گفته ام آن را بجهت آزادی مادر این
کودک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من
این نیت در باطن خود تمام کردم آن کودک بخندید و بشاشت
نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص
یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت
شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
کودک معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی
میگویند که روز عاشورا هر که هفت کرت این دعا بخواند دران
سال نمیرد * سبحان الله ملا المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا

وزنة العرش لا ملجاء ولا منجا من الله الا اليه سبحان الله عدد
الشفع والوتر وعدد كلماته التامات واسئله السلامة برحمتك لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل ونعم
المولي ونعم النصير وصلي الله علي خير خلقه محمد وآله اجمعين *
روز عاشورا این مناجات به نیتی که بخواند بگشایش رسد
* بسم الله الرحمن الرحيم الهي بحرمة الحسين واخيه وامه وابيه
وجده وبنيه فرج عما انا فيه وصلي الله علي خير خلقه محمد
وآله اجمعين * دیگر * يا قابل توبة آدم يوم عاشورا ويا رافع ادريس
الي السماء يوم عاشورا ويا جامع شمل يعقوب يوم عاشورا
ويا كاشف حزن ايوب يوم عاشورا ويا فارج كربة ذي النون يوم
عاشورا ويا غافر ذنب داود يوم عاشورا ويا سامع دعوة موسي
يوم عاشورا ويا رافع عيسي بن مريم يوم عاشورا ويا ناصر محمد
صلي الله عليه وسلم يوم عاشورا اقض لنا الحاجات يا ولي الحسنات
ويا دافع السيئات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ويا مالك
يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين وصلي الله علي سيدنا محمد
وآله وصحبه اجمعين * عمل * این هفت سلام روز چهارشنبه
آخر ماه صفر بر کاغذ بنویسد و در آب شسته بخوردن مردم دهد

که وقع بلا یا نیاید * بسم الله الرحمن الرحیم سلام قولا من رب
الرحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم کذلک
نجزی المحسنین سلام علی موسی وهارون سلام علی الیاسین
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر *
در بیاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی
طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود براو مصیبتی
بوسط شب برخیزد و وضو کند با جمله آداب و مستحبات و
دو رکعت نماز بهر آنچه آسان باشد بخواند و هرگاه سلام دهد
مستقبل قبله باشد و هزار بار درود فرستد بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد از ان بگوید * اللهم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد صلوة تحل بها عقدتی وتفرج بها کربتی وتنفس بها وخلتی *
پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند آنچه نازل شد برو و به بند
دست خود را بدین ذخیره که منافع آن کثیر است * وهم در بیاض
رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که اخبرنی الشیخ
الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعا عن علی بن
ابی طالب رضی الله عنه انه قال که یکه آرزو کند چیزی را و
اراده کند که خدای تعالی او را در خواب بانچه اراده کرده
است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل نوم بگذارد در

رکعت اول فاتحة الکتاب یک مرتبه و والشمس وضحها هفت
مرتبه و در رکعت ثانیه واللیل اذا یغشی هفت مرتبه و در رکعت ثالثه
سورهٔ والضحی هفت مرتبه و در رکعت رابعه الم نشرح هفت مرتبه
و در رکعت خامسه سورهٔ والتین هفت مرتبه و در رکعت سادسه
انا انزلناه هفت مرتبه بخواند پس هرگاه فارغ شود از نماز خود
و سلام دهد ثنا کند خدای تعالی را و ذکر و درود فرستد بر نبی صلی الله
علیه و سلم بعد از آن بگوید * اللهم یا رب ابراهیم و موسی و
رب اسحق و یعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل
وانت یا رب منزل الصحف و منزل التوریة والانجیل والزبور و
الفرقان العظیم ارنی فی منامی فی هذه اللیلة من امر کذا و کذا
ما انت به اعلم * پس اگر بیند در شب اول فبها و الا در ثانیه
و الا در ثالثه تا هفت شب پس به تحقیق برو تمام نشود هفت
شب پس بیاید برو شخصی پس بگوید از وکه * الامر کذا
و کذا * و به تحقیق ما تجربه کردیم آنرا و عمل کردیم بدان پس
یافتیم آنرا صحیح گفت استعمال کردم آنرا هفت شب
و غرض من آن بود که بپرسم از صنعت کیمیا پس آمد نزد من
شخصی و گفت * الزیبق والرصاص والمرتک * پس اراده
کردم که بپرسم از طریقه ساختن آن پس آمد شخصی و بیدار کرد مرا

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج باخود دارد بعون الله سبحانه خلاص یابد

۱۶	۱۱	۱۸
۱۷	۱۵	۱۳
۱۲	۱۹	۱۴

* فایده * ضابطه پر کردن نقش مثلث این است * بیت * دو اسپ و پیاده و دو فرزین * انگاه پیاده دو اسپ است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین ضابطه بیت مرقوم پر میکنند و ضابطه پر کردن نقش مربع این بیت است * اسپ و فرزین اسپ درخ باز اسپ و فرزین اسپ گیر * فیل وار هر مربع یک عدد دیگر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنا براگهی بهمین قدر اکتفا شد

* عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دویست بار این دعا بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا بدیع العجایب بالخیر یا خالص یا مخلص یا خلاص * عمل * برای درد زه اسمای اصحاب کهف نوشته در ران چپ زن بندد این اسمارا خاصیت های عجیبه مجربه است

* اِلٰهی بحرمة یملیخا مکسلمینا کشفوطط تبیونس کشا فطیونس یوانسبوس واسم کلبهم قطمیر وعلی اللهِ قصد السبیل ومنها جایر فالله خیر حافظا برحمتک یا ارحم الراحمین *

و اعرابش به تصحیح حضرت غالم نقشبند قدس سره است
* عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف
قلوب هفت مرتبه اسم جلاله و آن الله است بنویسد
بعد از ان همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد از ان
اسم رحیم هفت مرتبه بعد از ان نوشته شود
* اللهم لین قلب فلان ابن فلان * یعنی نام مطلوب و پدرش
واجعل عنده الرافة والرحمة والحنان والعطف والقبول فان تولوا
فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم و
اذ قال ابراهيم رب ارني كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال
بلي ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم
اجعل علي كل جبل منهن جزء ثم ادعهن ياتينك سعيا واعلم ان
الله عزيز حكيم كذلك ياتي فلان * بجای فلان نام مطلوب
نویسد * الی فلان * اینجا نام طالب * خاضعا ذليلا فكشفنا عنك
غطاءك فبصرك اليوم حديد * آن را بزعفران و رصاص و قافان
بنویسد و نوشته آن را بر سر هر کسیکه خواهد هفت مرتبه
بگرداند بهر نهج که میسر آید خواه در حالت بیداری یا در خواب
و اگر مطلوب شخصی باشد که آنجا رسائی نبود از دور بگرداند
باین نهج که طالب یعنی گرداننده آن مطلوب را به بیند و مطلوب

طالب را نه بیند و در هر گردش یکبار تکبیر گوید یعنی هفت مرتبه
الله اکبر بعد دو ورات بگوید و آن مکتوب را با خود دارد
پس ببیند تماشای عجبی * عمل * از مولانا غلام نقشبند قدس سره
منقول است برای دفع اعدا سی و یکبار بوقت معین سوره
تکاثر معه بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
بر خوشبوی یا برگ پان دم کرده بخوردن شخص مطلوب بدهند
* بسم الله الرحمن الرحیم ان الله لا یخفی علیه شیٔ فی الارض
ولا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا
هو العزیز الحکیم باسم فلان علی حب فلان بن فلانة * یعنی
اسم طالب بعد ازان نام مطلوب و مادرش بنویسد * عمل *
طریق بدیع مجرب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد و اگر
دران نام انسان باشد پس نام مادر او نیز باید نوشت
مثل فلان بن فلانه پس نام طالب و مادرش نیز بنویسند
و همه حروف را یک سطر کنند باز آن را تکسیر صدر و موخر کنند
بعد ازان این ورق پاره کنند اما طاق موافق عددی که ذکر آن
می آید و آن این است که بگیرند اعداد حروف زمام یعنی
سطر اول بعد حذف مکرر و قسمت کنند آن را طاق هر قدر که

خواهند و بگیرند از اسمای الهی آنکه اول آنها حرفی است که عدد آن را گرفته‌اند اما به ترتیب حروف و نیز بگیرند موکلات آن حروف و جمله را دعا سازند باین طریق * اجیبوا یا فلان و یا فلان و اینجا نام موکلان ذکر کنند * محبت فلان بن فلانه لفلان بن فلانه بحق یا زاکی و یا ظاهر مثلا * و اینجا همه اسمای الهی که گرفته‌اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعدد قسمت تا اینکه تمام شود همه عدد و بسازند قطعه‌های فرد را فتیله و بسوزند هر یک از آنها هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ مس بی قلعی و باندازند دران روغن گاو و عسل بتربیع یعنی سه حصه روغن باشد و یک حصه شهد و از شب چهارشنبه این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه‌های پاک و صاف و مالیدن خوشبوی و صوم دارند و غسل در هر شب واجب است و حیوان جلالی و جمالی بگذارند در ایام عمل و وقتیکه مطلوب شخصی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد و این عمل نردبانی است بسوی تسخیر اغنیا و احضار ارواح اولیا و محبت و بغض و هلاک کردن دشمن و بسوی جمیع مطالب پس این را حفظ باید کرد و بخل کرد از اهل آن و قصد نکرده شود باین عمل ضرر کسی مگر بحق اسمای الهی موافق حروف این است

الله باسط تواب ثابت جابیل حمید خبیر دلیل ذاکر رحمن زاکی سمیع شکور صمد ضابط طیب ظاهر علیم غفور فتاح قهار کریم لطیف معز ناصر ودود هادی یاسر

موکلات حروف این است ا اسرافیل ب جبرئیل ت عزرائیل ث میکائیل ج کلکائیل ح تنکفیل خ مهکائیل د دردائیل ذ اهراطیل ر امواکیل ز شرفائیل س همواکیل ش همرائیل ص اهجمیائیل ض عطکائیل ط اسماعیل ظ لوزائیل ع اوماعیل غ لوخاعیل ف سرحاکیل ق عطراکیل ک حروزائیل ل طاطائیل م رویائیل ن حولائیل و افتمائیل ه دوریائیل ي سراکیطائیل

* فایده *

و طریق تکسیر این است که در سطر اول تکسیر حروف مکسر بنویسند و در سطر ثانی ابتدا باخر سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول و جنب او آنچه متصل آخر بود باز جنب او آنچه متصل اول سطر اول بود باز جنب او ردیف ردیف آخر باز ردیف ردیف اول و قس علی ذلک تا منتهی شوند سطور بسطری که عین اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر وجافیه و علمای تکسیر بهمین طور عمل دارند اما تکسیر را نوعی

دیگر هم هست که قدما بان عمل کرده اند در سطر اول اسم مکسر نویسند و در سطر ثانی اول سطر اول و در جنب او آخر سطر اول پس مایلی اول پس مایلی آخر پس ردیف مایلی اول پس ردیف مایلی آخر و همچنین تا سطر تمام شود باز سطر سیوم شروع کنند اول سطر دوم در اول این بنویسند باز آخر سطر دوم هکذا تا اینکه سطر اول بلاتفاوت حاصل آید و برای تمثیل هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول	مثال دوم
م ح م د	م ح م د
د م م ح	م د ح م
ح د م م	م م د ح
م ح م د	م ح م د

عمل در خاندان حضرت شاه کاظم قلندر قدس سره که از خلفای حضرت شاه باسط قلندر قدس سره اند دو عمل ماثور اند که ورد آن موجب منافع کثیره دینی و دنیوی است و برای دفع اعدا و ضرر سحر و حفاظت از جمیع مکاره دینی و دنیوی مجرب آن خاندان است و می گویند که یکی ازان که در الفاظ فارسی است شمشیر است و دیگر که عربی است سپر است و برای هر امر بوضع دیگر ورد آن است و زکوة آن سفین است

جناب حضرت شاه تراب علی صاحب مد ظله العالی خلف
وخلیفه و صاحب سجاده حضرت شاه کاظم صاحب قدس سره
باین هیچمیرز اجازت در هر دو داده اند و همیشه بتاکید اکید
جهت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان که آنرا سپر
میفرمایند و برای محافظت از اعدا و دفع سحر وغیره. ورد
آن یازده یازده بار بعد نماز فجر و نماز مغرب یا بیست
ویکبار بعد نماز مغرب مامور فرموده اند این است .

عليقا مليقا خالقا مخلوقا كافيا شافيا ارتضي مرتضي بحق يا بدوح

وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنين ولا يزيد الظالمين
الا خسارا بحق أساتا سالا سالوسا * دیگر که آن را شمشیر
می فرمایند و برای خذلان اعدا و هلاکت آنها مجرب است
این است بسم الله خیر الاسما انبیا را اولیا را زهاد را
عباد را ابدال را اوتاد را سالکان را ناسکان را محبان را محبوبان
را مغلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالک را سالکان مجذوب را
اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اهل سکر را اهل صحو
را نشستگان کنج سلامت را روندگان راه ملامت را قلندران
سرمست را صوفیان زبردست را سلسله طبقه حیدریان را
خانقاه مواهبیان را شاهان عرب را سرداران عجم را بندگان

زنگیان را امیران خراسان را سلطان هند را خاقانی سند را
سراندازان غزنوی را ظریفان تبت وچین را چابکسواران
بدخشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراء النهر را
واصلان بر و بحر را که در حیات ظاهری و باطنی اند بدرگاه خدا شفیع
می آرم برای برآمدن حاجات و مهمات دینی و دنیوی هر که
در آید برآید هرکه در افتد برافتد هر که دگر کند جگر خورد چون تکبیر
عاشقان برآید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر ولله الحمد ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله این ورد هر روز سه بار بعد نماز فجر وسه بار
بعد نماز مغرب بخواند * عمل * هم بامر و اجازت جناب حضرت
شاه تراب علی صاحب مدظله العالی برای حفاظت از وبا هفت
بار هر روز بعد نماز فجر بخواند * اللهم یا ولی الولاء یا سامع
الدعاء یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنی القهر والمرض والوباء
والطاعون والقحط والسقم والعناء بحق محمدن المصطفي وعلي
المرتضي وفاطمة الزهرا وحسن المجتبي وحسين شهيد
دشت کربلا * یا ربا یا ربا یا ربا *

این قدر از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بروایت احادیث
وکتب مشایخ اهل سنت بود واما بطریقه امامیه هم ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ائمه اثنا عشر علیهم السلام از حد وافر است و کتب و رسایل کثیره در این باب تالیف شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعاهای صحیفه کامله است که منسوب است بعلی بن حسین سلام الله علیهما که آن را بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و درین رساله بنظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر هر ماه جدا جدا وارد شده بابت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تمام آن کتاب زاد المعاد ملا باقر مجلسی است * ادعیه ماه رجب * منقول است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب این دعا خوانند و علما ذکر کرده اند که هر روز سنت است خواندن آن * یا من یملك حوایج السایلین و یعلم ضمیر الصامتین لکل مسئلة منك سمع حاضر و جواب عتید اللهم و مواعیدك الصادقة و ایادیك الفاضلة و رحمتك الواسعة فاسئلك ان تصلي علي محمد و آل محمد و ان تقضي حوایجي للدنیا و الآخرة انك علي كل شي قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند * خاب الوافدون علي غیرك و خسر المتعرضون الا لك و ضاع الملمون الا بك و اجدب المنتجعون الا من انتجع فضلك بابك مفتوح

للراغبين وخيرك مبذول للطالبين وفضلك مباح للسائلين ونيلك متاح للآملين ورزقك مبسوط لمن عصاك وحلمك معترض لمن ناواك عادتك الاحسان الى المسيئين وسبيلك الابقاء الى المعتدين اللهم فاهدني هدي المهتدين وارزقني اجتهاد المجتهدين ولا تجعلني من الغافلين المبعدين واغفرلي يوم الدين وهزار مرتبه سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه خواه در یک روز خواه در تمام ماه هزار مرتبه تمام کند ثواب بسیار دارد واگر هزار مرتبه * لا اله الا الله * بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته شود وحق تعالی در بهشت شهری از برای او بنا کند ودر هر شب از شبهای این ماه هزار مرتبه * لا اله الا الله * وصد مرتبه این استغفار وارد شده است * استغفر الله الذي لا اله الا هو وحده لا شريك له واتوب اليه * از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که در هر شب وهر روز ماه رجب وشعبان ورمضان سه مرتبه * الحمد وآية الكرسي وقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند وسه مرتبه بگوید * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * وسه مرتبه بگوید

* اللهم صل علی محمد و آل محمد * و ششصد مرتبه * اللهم اغفر
للمؤمنین والمؤمنات * و چهارصد مرتبه بگوید * استغفر الله واتوب الیه
گناهانش را خدای تعالی بیامرزد اگر چه بعدد قطره های باران
و برگ درختان و کف دریاها باشد و در روز عید حق تعالی او را ندا
کند که براستی تو دوست منی و بهر حرفی ترا شفاعتی میدهم
در حق برادران و خواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود که
اگر در عمری یکبار این عمل را بعمل آورد حق تعالی بهر حرفی هفتاد
هزار حسنه باو عطا کند که هر حسنه از جمیع کوه های دنیا سنگین تر
باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت
او را در قبر و همین قدر وقت بیرون آمدن از قبر و مثل آن
وقت پرواز کردن نامه های اعمال و نزد سنجیدن اعمال در
میزان و نزد صراط برآورد و او را در سایهٔ عرش خود جا دهد و
حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را
مشایعت کنند تا داخل بهشت شود و باو عطا کنند آنچه هیچ چشمی
ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد * ادعیه و اوراد ماه
شعبان * درین ماه فضیلت استغفار و درود بسیار است
و منقول است که اگر درین ماه هفتاد بار * استغفر الله واسئله التوبة *
گوید چنانست که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

و منقول است هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید
* استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم واتوب اليه *
حقتعالی روح او را در افق مبین جا دهد و آن فضای وسیع است
در پیش عرش و در ان فضا نهرها است و قدحها در کناره آن
بعدد ستاره های آسمان نهاده است و در بعضی روایات
* الحي القيوم * پیش از * الرحمن الرحيم * است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیمه شعبان
بهترین شبها است بعد از شب قدر پس سعی کنید در
عبادت این شب که خدا یتعالی بذات مقدس خود سوگند یاد
کرده است که سایلی را از درگاه خود رد نکند مگر اینکه معصیتی از خدا
طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهلبیت قرار داده است
بازای شب قدر که برای پیغمبر ما قرار داده است پس اهتمام
نمائید درین شب در دعا و ثنا کردن بر خدا بدرستیکه هر که در نیمشب
صد مرتبه * سبحان الله * و صد مرتبه * الحمد لله * و صد مرتبه * الله اكبر *
و صد مرتبه * لا اله الا الله * بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را
بیامرزد و حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد خواه طلب نماید
یا نه نماید * و از جمله * اعمالیکه در نیمه شعبان منقول است
اینست که چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیک سلام بگذارد

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
این دعا بخواند * اللهم انی الیک فقیر و من عذابک خایف و بک
مستجیر رب لا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی رب
لا تشمت بی اعدائی اعوذ بعفوک من عذابک و اعوذ برضاک من
سخطک و اعوذ بک منک جل ثناءک انت کما اثنیت علی نفسک و فوق
ما یقول القائلون فیک * اعمال و ادعیه ماه رمضان * سنت
است که در روز اول اینماه غسل کند در آب جاری و سی کف آب
بر سر ریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع دردها و بیماریها در تمام
سال ایمن باشد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که در
روز اول این ماه کفی از گلاب بر رو بزند از خواری و پریشانی
نجات یابد و اگر هر روز بکند در آن روز از بلاها ایمن گردد و هر که
یک کف از گلاب در روز اول ماه بر سر ریزد در آن سال از
مرض سرسام ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه دو رکعت
نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
و در دوم سی مرتبه * انا انزلناه * و بعد از نماز بقدر میسور
تصدق بکند سلامتی آنماه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقول است که هرکه نزد داخل شدن ماه
رمضان در روز اول یا شب اول دو رکعت نماز بکند
در رکعت اول بعد از حمد سوره * انا فتحنا * و در رکعت دوم
هر سوره که خواهد بخواند حق تعالی جمیع بدیها را در آن سال ازو
دور کند و در حفظ خدا باشد تا سال آینده منقول است که بعد از
هر نماز در ماه مبارک این دعا بخواند * یا علي یا عظیم یا غفور
یا رحیم انت رب العظیم الذي لیس کمثله شي وهو السمیع
البصیر وهذا شهر عظمته وکرمته وشرفته وفضلته علي الشهور
هو الشهر الذي فرضت صیامه علی وهو شهر رمضان الذي
انزلت فیه القرآن هدي للناس وبینات من الهدي والفرقان
وجعلت فیه لیلة القدر وجعلتها خیرا من الف شهر فیا ذا المن
ولا یمن علیک من علی بفکاک رقبتي من النار فیمن تمن علیه
وادخلني الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین * از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگوید *
اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت وعلیک توکلت * تا خدا عطا کند
بتو ثواب هر کسیرا که درین روز روزه داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سیوم *

در عبادت صوم بدانکه صوم عبارت است از باز داشتن

خود از خوردن و اشامیدن و جماع کردن از شروع صبح صادق
تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر
مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک
باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان
است یا گذشتن سی روز از شعبان و رویت هلال
ثابت می شود بگواهی یک شخص عادل بمذاهب اربعه
اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا
بنده هم باشد هلال ثابت می شود اما هلال شوال بمذهب
غیر ابو حنیفه به گواهی دو عدل ثابت می شود اگرچه در آسمان
هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن
مطلع جز بگواهی جمع کثیر که بگفته آنها علم یقینی حاصل آید هلال شوال
ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بست و نه روز از
شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آنروز واجب شود
و از رمضان محسوب گردد و این مذهب بعضی از صحابه کبار است اما
بمذهب باقی ائمه خلاف آن است لاکن بمذهب ابی حنیفه اگر نیت کند
که اگر آن روز از رمضان است روزه فرض گیرم و الا تطوع
و رمضانیت آن روز ظاهر شود از رمضان محسوب افتد بخلاف مذهب
شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تاریخ

سی ام شعبان یوم الشک نیست گو ابر و غبار
بر آسمان باشد بلکه یوم الشک آن را گویند که شخصی
برویت هلال گواهی دهد و آن شهادت منتشر شود مگر قاضی
بسبب فسق او یا بوجهی آخر شهادت او را مقبول نکند و رد
گرداند یا عوام ارجاف انداخته باشند برویت هلال و نزد
حاکم ثابت نشده باشد و روزه شک بمذهب ائمه ثلثه اگر
موافق قضا یا نذر افتد مباح است والا بنیت تطوع مکروه باشد
و صاحب درة التاج می نویسد که بمذهب ابی حنیفه روزه
تطوع هم بیوم الشک مباح است مگر در دیگر کتب معتبره فقه
این است که بخواص روزه یوم الشک به تطوع مباح است
مثل قاضی و مفتی وغیره و بعوام مکروه است و نزد امامیه نزد بعضی
هلال رمضان بگواهی یک شخص عادل ثابت شود و نزد بعضی
بشرطیکه بشب بر آسمان ابر و غبار باشد والا و عمل بر همین
قول اخیر است و یوم الشک نزد امامیه آنست که احتمال
رمضان و شعبان هر دو علی السویه داشته باشد و روزه آن
روز نزد آنها به نیت وجوب حرام است و به نیت تطوع جایز
است و در روزه دو چیز فرض است یکی نیت و بمذهب ابی حنیفه
بمطلق نیت صوم بی قید رمضان یا غیر آن و بدون اینکه نیت از ر

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پس اگر پیش از زوال
نیت کند در روزه فرض و نفل جایز باشد الا در روزه قضا که
دران البته نزد او شرط است که نیت روزه قبل از طلوع
آفتاب کند و بمذهب شافعی و مالک و یکقول از احمد حنبل تعین
رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت
در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبل این امر
مخصوص بروزهٔ فرض است و در تطوع قبل زوال هم نیت
درست است نزد شافعی و نزد احمد خواه قبل زوال باشد یا بعد
زوال و بمذهب مالک روزه تطوع هم همچنین است که جز در شب
نیت درست نباشد و بمذهب امامیه اگر روزه معین باشد همچو
رمضان یا روزه معین نذر نیت صوم مطلق با قربت کافی باشد
بقولی و اگرنه تقیید بدان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن
الکفارة وغیره * و در روزه فریضه اگر عمدا وقت شب نیت
نکند و صبح شود روزه درست نباشد و فریضه دوم در روزه
امساک است از اکل و شرب و مجامعت و هرچه در معنی
این ها است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما
استمنا بید و اخراج منی بفعل خود عمدا در معنی مجامعت است
لاجرم همه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و درآمدن

چیزی از ظاهر در باطن براه منفذی مفتوح از سر قصد و عمد بانکه ذاکر روزه باشد مثل حقنه کردن و چیزی در گوش و بینی چکانیدن که بجوف دماغ رسد و از استخوان کله بگذرد در اکل و شرب داخل است و مفسد صوم است الا بمذهب شافعی که در گوش چیزی چکانیدن از اینها مبطل نیست و آهن بگلو فرو بردن و بقصد بپری دهان قی کردن و بزبان آب دهن را بیرون آوردن تا سرد شود باز بگلو فرو بردن و بمذهب شافعی و احمد بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دهان آوردن و باز بگلو فرو بردن روزه را باطل کند و بمذهب احمد حجامت کردن و سرمه کردن بشرط اینکه اثرش بحلق رود نیز مبطل صوم است و نزد دیگران خلاف آن است و در راه گذر بول چیزی چکانیدن که بمثانه رسد روزه را باطل کند و اگر استعمال مفطرات کند بگمان اینکه شب باقیست یا آفتاب فرو رفته است و خلاف آن بظهور رسد روزه باطل شود مگر سوای قضای آن روزه چیزی دیگر لازم نیاید مگر بمذهب احمد درین هر دو صورت افطار بجماع موجب قضا و کفاره هر دو است و از حجامت و خوردن و اشامیدن بسهو روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال

ضرری بصوم نرساند مگر عمدا تاخیر کردن جنب را در غسل
وغیبت کردن وبوسه دادن مکروه باشد وهمچنین استعمال افعال
لغو وملاهی وملاعب وتضییع وقت بمطالعه کتب غیردینیه کراهت
دارد و وقت مضمضه بخطا آب بحلق فرورفتن نزد ابیحنیفه
ومالک روزه را بشکند ونزد شافعی وبروایتی از احمد نمی
شکند اگر مبالغه نکرده باشد واگر قی غلبه کند وهیچ ازو باز
بحلق فرونرود مبطل صوم نیست * فصل * واما موجبات ولوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتبه بران چهار چیز است موجب
اول ولازم شکستن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
ومعنی افساد این است که نیت صوم کرده بشکند واگر کسی
از سر نیت نکرد وفقط قضا لازم است کفاره برو لازم نیست
وآن بمذهب شافعی واحمد مخصوص است بافساد بمجامعت
در پس وپیش حرام باشد یا حلال وبافساد از دیگر چیزها
کفاره نیست وکفاره با جماع بافساد روزه رمضان مخصوص
است نه بروزه های دیگر مثل نذر وقضا وغیره وبمذهب
ابیحنیفه بمجامعت وخوردن واشامیدن ودوا خوردن عمدا بایاد
روزه موجب کفاره است لاکن بمذهب ایشان ونیز بمذهب
مالک ویک روایت از احمد جماع بهیمه موجب کفاره نیست

وبمذهب شافعی موجب است و بمذهب مالک جماع عمد و خطا در لزوم کفاره یکسان است و بمذهب غیر ایشان نسیان موجب کفاره نیست و عمد موجب است و کفاره بر مرد و زن یکسان واجب است بمذهب ابیحنیفه و مالک و یک روایت از احمد و شافعی را درین باب سه قول است یکی لزوم بر زن و یکی عدم لزوم بر او و یکی اینکه لازم است لاکن کفاره زن هم مرد ادا کند و اگر بعد لزوم کفاره بیمار یا دیوانه یا مسافر گشت یا زن حایض یا نفسا شد بمذهب ابیحنیفه کفاره ساقط گردد و بمذهب مالک و احمد ساقط نگردد و شافعی بیک قول موافق ابیحنیفه است در حیض و نفاس و جنون دون المرض والسفر و دریک قول در همه موافق او است و بیک قول در همه مخالف او و کفاره روزه ازاد کردن بنده است و اگر نتواند دو ماه پی در پی روزه داشتن یعنی اگر یکروز بافطار فصل واقع شود باز از سر نو دو ماه باید گرفت و اگر این هم نتواند شصت مسکین را طعام دادن بمذهب ابیحنیفه و شافعی بهمین ترتیب و بمذهب مالک و احمد وجوب هر یکی بخیار است یعنی هرچه خواهد یکی ازین سه بجا آورد و نزد شافعی در کفاره روزه و ظهار اسلام بنده شرط نیست و سالم از عیب

اگر کافر باشد و ابو داود در عجز از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و در روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دو بار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو متداخل شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود بمذهب ابیحنیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی
و مالک و مقدار کفاره بمذهب ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم است یا صاعی از جو و خرما همچو صدقهٔ فطر و بمذهب شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بمذهب احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیر خورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش
بمذهب غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین جدا جدا کند و تملیک وی سازد جایز باشد و الا فلا
و بمذهب ابیحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضا نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روز است
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص بروزهای واجب است
و بمذهب مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

بشکند قضا لازم آید و نزد شافعی و احمد شروع موجب اتمام
نیست در جمله عبادات و بشکستن آن قضا لازم نیاید و عمد
و یاد روزه شرط بطلان روزه و وجوب قضا است
تا اگر کسی بسهو روزه بشکند روزه باطل نشود
الا بمذهب مالک و افطار بی عذر و بعذر در وجوب
قضا یکسان است تا بر مسافر و حایض و نفسا و مرتد قضا بافطار
واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست
از جهت فوت شدن شرط وجوب مگر بر مذهب مالک که
بر کافر اصلی قضای روزی که در وی مسلمان شده لازم
است و قضای رمضان پیاپی و متفرق هر دو باتفاق درست
است و اما موجب و لازم سیوم افساد روزه را امساک
بقیه روز است که دران روز روزه باطل شد مگر نزد شافعی و
مالک اگر بعصیان یا تقصیر صایم باطل شد و نزد ابی حنیفه و
یک روایت از احمد بزوال عذر دیگر موجب فساد روزه
بود هم امساک لازم است مثلا در بعضی از روز رمضان
حایض یا نفسا پاک شود یا سفر مسافر ختم شود یا کودک
باحتلام بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد نزد ابی حنیفه و یک روایت
از احمد امساک بقیهٔ یوم در همه صورتها لازم است و بمذهب

شافعی و مالک لازم نیست واما موجب چهارم افطار
روزه را فدیه است و آن بمذهب ابی حنیفه به پیری که قدرت
بر صوم ندارد مخصوص است چه او را روا است که افطار
کند و عوض هر روزه مسکینی را بقدر کفارهٔ صوم اطعام کند و
شافعی واحمد هم درین صورت با او موافق اند و نزد مالک برا و چیزی
واجب نیست و نیز بمذهب شافعی واحمد اگر زن حامله یا
مرضعه را بصوم خوف تلف جنین یا رضیع باشد افطار روا است
وقضا و فدیه بقدر کفاره یمین بر آنها واجب است ونزد ابی حنیفه
فقط قضا واجب است نه فدیه و مالک بروایتی با ابی حنیفه
موافق است وبروایتی فقط در مرضعه با شافعی واحمد موافق
است نه در حامله واما اشیائیکه مبیح افطار اند یکی سفر دراز است
و باتفاق ائمه ثلثه هرچند افطار مسافر را مباح است مگر صوم فاضلتر
است وبمذهب احمد افطار فاضلتر است وبروایتی از عمر و ابی هریره
رضی الله عنهما اگر مسافر روزه دارد اعادهٔ روزه برو واجب
است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که بروزه داشتن
خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن آن باشد و بمذهب
امامیه باکل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفاره
لازم شود و اگر کسی جنب شود و عمدا غسل نکند تا صبح بر آید

یا بعد از جنابت بی نیت غسل تا سپیدی روز نیز قضا و کفاره
بر وی واجب شود و همچنین در صورت خفتن جنب بعد از آنکه
دو بار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و برسانیدن غبار
باختیار در حلق و استمنا قضا و کفاره واجب باشد و کفاره رمضان
بمذهب ایشان همان است که بمذهب اهل سنت است و بر مرد و زن
هر دو لازم است و مسافر و مریض را افطار نمودن واجب است نزد
ایشان و اگر روزه دارد درست نباشد * فصل * در
سنت های صوم یکی از آن تعجیل افطار است بعد از تحقق
غروب آفتاب بآب یا خرما پیش از شروع در نماز مغرب
* دیگر * سحور خوردن به نیت زیادتی قوت بر عبادت و ذکر
و تلاوت قرآن نه به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال
بفضول و ما لا یعنی * دیگر * تاخیر سحور بر کسی که او را وثوق و
اعتماد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت جزو
اخیر از حصه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
طلوع آن معتبر است و چون اینحصه همچو تمام شب باختلاف
ازمنه و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام جدولی در صفحه
آئنده بنا بر تعیین اینحصه بموجب آفاق اکثر بلاد هندوستان مرقوم می شود
* دیگر * کثرت تلاوت قرآن زاید از آنکه در غیر رمضان ورد

آن معتاد باشد* دیگر* اعتکاف خصوصا در عشر آخر بجهت طلب لیلة القدر و آن بمذهب شافعی درنگ کردن به مسجد باشد به نیت اعتکاف اگرچه یک ساعت بود با ترک جماع در ان وقت بدون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده باشد و احمد در یکروایت با او در عدم اشتراط صوم موافق است و اما بمذهب ابی حنیفة و مالک اگر نیت اعتکاف کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یکروز است و چون نیت اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد و روز جمعه به نماز جمعه رفتن واجب باشد و بجماع در شب یا روز اعتکاف باطل گردد و بخروج بهمه تن بی عذری نیز باطل شود و عیادت مریض و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیتر آنست که در مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیک مشغول نباشد لاکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالایعنی کند یا عقد نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود* دیگر* از سنتهای صیام نگاهداشتن زبان است از فحش و مالایعنی

خصوصا از غیبت و نزد بعضی علما غیبت مبطل صوم است
* دیگر * نگاهداشتن نفس و جمله قوا و اعضا از همه شهوتهای
که عقلا یا شرعا نامرضی است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل
جنابت کردن * دیگر * خاص بمذهب شافعی ترک سواک
کردن بعد از زوال و ماثور است که وقت افطار این دعا بخوانند
* اللهم لک صمت و بک آمنت و علیک توکلت و علی رزقک افطرت *
وهم معمول مشایخ است که نیت صوم روز دوم هم وقت
افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم غد من
رمضان نویت *

* مطلب پنجم از مقصد سیوم *

در زکوة باید دانست که شرایط وجوب زکوة بمذهب
ابی حنیفه شش چیز است اول اسلام دوم حریت
سیوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار
نصاب اعم از اینکه قرض حق الله باشد مثل ادای نذر
واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ
و قرضدار بمذهب او زکوة واجب نیست و اما شرط ششم
گذشتن یک سال تمام است بر اصل نصاب لاکن نقصانی
که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در
اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و اما بقول

جدید شافعی و مذهب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمه
از وام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضدار زکوة واجب
است و قول قدیمش موافق مذهب ابی حنیفه است و احمد در
اعتبار شرط خلو ذمه از قرض با ابی حنیفه و قول قدیم شافعی
موافق است و در عدم اعتبار شرط بلوغ و عقل با مالک
و قول جدید شافعی است و مذهب امامیه موافق با مذهب
ابی حنیفه است الا حولان حول بر تمام نصاب شرط است
و نقصان بوسط سال موجب سقوط زکوة است نزد آنها
و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ نزد مجوزین آن بر اولیا یا اوصیای
آنها است و مال جنین که در شکم باشد در وجوب زکوة نزد شافعی
متردد فیه است و اما مالک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
زکوة است نه شرط او * و اما از فرایض زکوة * یکی نیت است خواه
وقت علیحده کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة
گیرنده یا وکیل باداء زکوة یا عامل زکوة * دوم * خاص بمذهب شافعی
و مالک ادای زکوة از جنس نصاب است مگر در کم از بیست
و پنج اشتر و نزد ابی حنیفه زکوة از جنس نصاب دادن فریضه
نیست و احمد در غیر زر و نقره با شافعی و مالک است و در زر
و نقره با ابی حنیفه که مال در زکوة زر و سیم دادن روا است

نزد او و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله اشیا جایز است مگر ادا
از عین فاضل تر است * سیوم * رسانیدن زکوة به مصرف
یا بامام یا بساعی که عامل است یا رسانیدن به نفس خود یا بذریعه وکیل
خود بیکی ازین اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور است بمذهب
ابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه بمذهب شافعی برسانیدن مجموع آن باین
اصناف هشتگانه یا آنچه ازان در بلاد زکوة دهنده موجود باشند و
حق هر صنفی جدا کردن و برسه کس از هر صنف قسمت
کردن لازم است اگر به نفس خود بمصرف رساند و بمذهب
امامیه رسانیدن مجموع آن بصنفی بلکه بیکی ازین صنف روا
باشد لاکن سنت این است که به مجموع اصناف برساند
و اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز جز کسوت و نفقه
نیم روزه نباشند و قدرت بر کسب ندارند دوم مساکین که
ورای اثاث بیت ولابدیات خانه مالک کم از نصاب باشند
و بر کسب قادر باشند و لاکن مداخل ایشان کمتر از مخارج
باشد و نزد بعضی علما فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
قوت کسب ندارند و سوال نکنند و مساکین آنها اند که بر درها
گردند و سوال کنند سیوم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان
مامور باشند تا زکوتها و عشرها و خراجها جمع کنند چهارم مولفة القلوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود
و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم بکلی ساقط اند و نزد دیگران در بعضی بلاد موجود اند و بمذهب
امامیه سهم این صنف و سهم عامل در غیبت امام ساقط
است پنجم بندگان مکاتب اند که آزادی خود از مالکان خود بمالی
معین معلق کنانیده باشند که چون دران مدت آن مال ادا
کنند آزاد شوند و بمذهب امامیه بندگان که در سختی باشند هم
داخل این صنف اند ششم قرض داران بغیر معصیت و
کسانیکه بسبب دینی یا اتلاف مالی یا جنایتی ضمان یا غرامت
بذمه ایشان لازم شده باشد * هفتم * غازیان و حاجیان و بمذهب
امامیه بنای پلها و عمارتهای مسجد داخل این صنف است
* هشتم * غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگرچه بوطن
خود توانگر باشند و اما کسانیکه زکوة بر انها روا نیست بنی هاشم
اند و بمذهب شافعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب
نیز روا نیست و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز
دارد و بر آزاد کردگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک
روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران روا است و
بمذهب امامیه اگر مزکی بنی هاشم است یا مال خمس کفایت

برای آن نکند زکوة بر بنی هاشم جایز است و بر پدر و جد چند انکه
اعلی باشند و بر فرزند و فرزند فرزند چند انکه زیر می آیند و بر زن خود
نیز زکوة روا نباشد و زن اگر بشوهر درویش زکوة دهد نزد
ابی حنیفه و یک روایت از احمد روا است و بر کافر ذمی و بندگان
خود و مکاتب خود نیز روا نباشد و نزد شافعی بر کسیکه طاقت
کسب بقدر نفقه دارد زکوة براو روا نیست و نزد ابی حنیفه روا
است و بر توانگر هم زکوة دادن روا نیست و نزد ابی حنیفه توانگری
که موجب وجوب زکوة است یعنی مالک نصاب کامل همان
توانگری مانع اخذ زکوة است و نزد ائمه ثلثه در هر دو توانگری فرق
است پس نزد شافعی و مالک کسیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
بغیر مال زکوتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد او
جهت منع اخذ زکوت توانگر است و بمذهب احمد سه
روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است الا اگر
کسی مالک نصاب زکوتی نباشد و قوت کسب دارد لیکن نفقه
او را کفایت نیست گرفتن زکوة او را روا باشد
روایت دوم انکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

از آن جنس است که زکوة برو روا نیست نزد ابحنیفه زکوة ادا شود و از گردنش ساقط گردد الا اگر کافر یابند یا مکاتب خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول از هر دو صرف اگر توانگر بر آمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة برانها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه در انجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک قول از شافعی واجب است دادن بدرویشان آن شهر که انجا واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف هشتگانه بشهر دیگر باشند پس هرجا که آن صنف موجود باشد آنجا نقل کند

---

* فصل * باید دانست که مالهائیکه بران زکوة واجب است چهار قسم است زر و سیم و عروض و انعام و انچه از زمین بیرون آید اما زر و سیم اعم از انکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر مسکوک خواه حلی و ظروف ساخته باشند یا پارهای آن باشد مسبوک یا غیر مسبوک باجماع زکوة واجب است اگر بحد نصاب رسد و حولان حول بران گردد پس نصاب زر بست دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنج درهم زکوة واجب گردد که هر یکی حصهٔ چهلم نصاب باشد و بر زاید از ان اگر کمتر

از چهار دینار زر و چهل درهم نقره است بمذهب ابی حنیفه هیچ زکوة نیست و بمذهب شافعی و مالک و احمد هر قدر کم که از نصاب افزون باشد بحساب چهلم حصه زکوة بران هم واجب باشد و مذهب امامیه موافق مذهب ابی حنیفه است و در حلی مردان و هم زیورات زنان بمذهب ابی حنیفه و یک روایت از احمد زکوة واجب است و بمذهب شافعی و مالک و روایت دیگر از احمد آنچه از زیورات استعمال آن مباح است بران زکوة واجب نیست و آنچه استعمال آن حرام است بران زکوة واجب است و اگر هر یکی از زر و نقره فرادی بحد نصاب نرسد و بجمع نمودن نصاب کامل شود بمذهب ابی حنیفه و مالک و یک روایت از احمد هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب خواهد شد و نزد شافعی و یک روایت از احمد زکوة واجب نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیمت خواهد شد نه باجزا مثلا اگر صد درم و هشت دینار است قیمت دینار نیز صد درم گرفته زکوة خواهند داد و نزد صاحبین ابی حنیفه و مالک باجزا جمع خواهند ساخت مثلا نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر پس یک نصاب کامل خواهند گرفت و سزاوار است که

در هر دو صورت احتیاطا آنچه زاید باشد از نصاب زر یا نقره
بانسو تحویل نمایند مثلا به تحویل طرف نصاب زر پنج درهم زکوة
باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پنج درهم را
اعتبار نمایند و در فلوس اگر به نیت تجارت نباشد زکوة واجب
نیست اما قسم دوم از آنکه بران زکوة است عروض اند و
آن صادق است برانچه غیر اثمان است از جامها و حیوانات و
جواهر و ضیاع و عقار و بندگان و غیر آن و درین جمله اشیا اگر به
نیت تجارت است و افزونی مال ازان مقصود است بعد
گذشتن یکسال کامل بران به حساب چهلم حصه زکوة برهمه
آشیا واجب است اگر قیمتش به نصاب زر و نقره رسد
والا واجب نیست اگرچه قیمتش بصد هزار دینار رسد یا زاید
ازان باجماع جمله مذاهب اهل سنت و جماعت و گذشتن
سال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
کامل گذشت و باخر سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هردو
واجب گردد و هم اگر کسی مالک نصاب است و بران سال
کامل گذشت و در وسط سال بهبه یا میراث یا تملیک اصل
مال زاید شد پس نزدیک ابی حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
ادا، زکوة واجب باشد و زکوة بر اموال تجارت مشروط بصفات

باجتماع دو شرط یکی مالکیت بالفعل دوم نیت تجارت درانحال پس اگر
کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیراث خواهد یافت بران زکوة نباشد
نزد اکثر علماء و علی هذا القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
در اکثر سال و به آخر سال نیت تجارت کرد پس زکوة بران
نیز واجب نباشد و نزد امامیه در اموال تجارت زکوة
واجب نیست لاکن سنت است و اما قسم سیوم از
مال زکوتی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن منحصر است
در اشتر و گاو و گوسفند بشرط اینکه سوایم باشند یعنی بصحرا
گذاشته باشند که آنجا بچرند و درو نسل می کنند و علف از خانه
ندهند لاکن بمذهب مالک در اشتر و گاو که کار میکنند اگرچه بعلف
بندند هم زکوة بران واجب باشد و اما نزد ابوحنیفه چنانکه در اشتر و گاو
و گوسفند سایمه و غیر معلوفه و عوامل و نواضح از اشتر و گاو زکوة واجب
است همچنین بر اسپان خواه نر باشند یا ماده بروایتی و فقط
بر ماده بروایتی اگر سایمه و غیر معلوفه اند هم زکوة واجب است
لاکن مزکی مخیر است در اینکه خواه یک دینار سر هر اسپ
بدهد یا قیمت کرده چهارم حصه قیمت بدهد اما زکوة گوسفند
پس در کم از چهل هیچ واجب نیست و در چهل یک
گوسفند واجب است تا صد و بیست و در یکصد و بیست

ویک دو گوسفند تا دو صد و در دو صد و یک سه گوسفند
تا چهار صد بعد ازان در هر صد یک گوسفند ماده یک ساله
تمام واجب می شود یا از بز یک ساله و پای در
دوم نهاده باجماع و اما زکوة اشتر سایمه پس در کم از
پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گوسفند و در
ده اشتر دو گوسفند و در پانزده اشتر سه گوسفند و در بست
اشتر چهار گوسفند و در بست و پنج اشتر بنت مخاض
یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج
و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر
ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا
شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم
نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر
ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود
دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بست دو حقه تا اینجا بلا
خلاف ما بین مجتهدین است و بعد از یکصد و بست نزد ابی حنیفه
در هر پنج که ازان زیاده شود تا یکصد و چهل یک گوسفند واجب
شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه
سه حقه بعد ازان در هر پنج که ازان زاید شود یک گوسفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنج سه حقه و یک
بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنج و در یکصد و هشتاد و شش سه حقه
و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج و در یکصد و نود و شش
تا دو صد چهار حقه واجب شود پس در دو صد مزکی مختار است
خواه چهار حقه که سر هر پنجاه یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
که سر هر چهل یکی ازان باشد بدهد و بعد از دو صد باز حساب
از سر گیرند یعنی در پنج یک گوسفند و در ده دو گوسفند
تا اینکه در چهارصد هشت حقه یا ده بنت لبون واجب شود و هکذا
و نزد شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و بست یکی هم زاید شود
سه بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد ازان سر هر پنجاه
یک حقه و سر هر چهل یک بنت لبون واجب شود و مذهب
امامیه چون از یکصد و بست متجاوز شود سر هر پنجاه یک حقه
و سر هر چهل یک بنت لبون واجب باشد واما زکوة گاو
پس در کمتر از سی هیچ واجب نیست و چون بسی رسد گاوی
یکساله پای در دوم نهاده نر باشد یا ماده واجب شود و چون
بچهل رسد یک گاو دو ساله پای در سیوم نهاده و چون
بشصت رسد دو گاو دو ساله پای در سیوم نهاده واجب گردد
و چون از شصت متجاوز شود واجب متغیر گردد و در هر سی

یک گاو یکساله پای در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو دوساله
پای در سوم نهاده واجب شود و اینها بلا خلاف بین المجتهدین

و اما قسم چهارم از مال زکوتی زروع و ثمار اند یعنی هرچه از
زمین بیرون آید از قلیل و کثیر تا خیار و خربزه و گزر و شلغم و انجیر
وغیره که از ان نمو زمین مقصود باشد بران نزد ابیحنیفه و احمد یک
عشر واجب است اگر آن را به باران و رودخانه و مثل آن پرورش
کنند و اگر بدولاب و غیر آن آب دهند پس نصف عشر
واجب شود بخلاف هیزم و گیاه و کاه و نی و مانند آن که بران
عشر واجب نیست چراکه زمین بسبب آن خراب و تباه می شود
و نمو نمی یابد و نیشکر در وجوب عشر داخل است بی اعتبار
نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خلافا للشافعی
والمالک مگر در عسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار
نصاب است و بمذهب ابی یوسف و محمد و احمد حنبل باعتبار
نصاب و نصاب عسل بمذهب صاحبین شصت صاع
است که هشت صد من شرعی باشد هر منی دو صد و شصت درم
و نصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرقی شانزده رطل عراقی
که هشت من شرعی باشد و بمذهب دیگران در کمتر از پنج وسق
که شصت صاع است از حبوب وغیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن باقی ماند یا میوه های که خشک کرده شود مثل خرما و مویز بران هیچ واجب نیست و چون همین اشیا به نصاب برسد که شصت صاع است اگر آب از باران یا رود خانه و چشمه می خورد عشر بران واجب است و اگر بدولاب و غیره آب می خورد نصف عشر و این جمله حبوب چون گندم و جو و برنج و جاورس و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا در وجوب عشر داخل اند بلا خلاف و خلاف در تقدیر نصاب است چنانکه گذشت و بیک روایت از احمد وجوب زکوة در ابازیر چون کمون و زیره و کشنیز و بزرکتان و تخم خیارین و تخمهای تره ها چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و همه میوه های خشک کرده چون مشمش و بادام و پسته و فندق و زیتون و زعفران محمول بر رسیدن آنها به نصاب است و بمذهب امامیه جز در گندم وجو و خرما و مویز زکوة واجب نیست و درین اشیا هم بشرط رسیدن آن ها به نصاب است و نصاب نزد آنها پنج وسق است هر وسقی شصت صاع و هر صاعی چهار مد و هر مدی دو رطل و ربع آن برطل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و مویز از غلات و حبوب

و نیز در اموال تجارت بمذهب ایشان زکوة سنت
است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بمذهب
امامیه است بدانکه در هفت چیز نزد آنها خمس واجب است
یکی غنایم دار الحرب اگرچه قلیل باشند دوم معادن و
یاقوت و زبرجد و قیر و سرمه و نفت و کبریت همه در معادن
داخل اند سیوم گنج چهارم انچه از دریا بیرون آید مثل لالی
و درر پنجم ارباح تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمینی
که ذمی آن را از مسلمانی بخرد و هفتم مال حلال که ممتزج شود
بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به یتامی و
مساکین و ابنای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث
دهند بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و دران چهار فصل
است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط
آن بدانکه حج از اعاظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار
فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف
وارد است که هرکه مالک این قدر زاد و راحله باشد که اورا
به بیت الله الحرام برساند و حج نگذارد پس مانعی نیست

که او یهود یا نصرانی بمیرد و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
عمره بمذهب شافعی و احمد همچو حج فریضه است و وقت آن
معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و بمذهب ابی حنیفه و
مالک عمره سنت موکده است و سبب حج همگی یکی است
که خانه کعبه است و اما ورا شرایط و فرایض و واجبات
و سنن و آداب و محظورات بسیار است و شرایط حج
سه گونه است یکی شرایط وجوب دوم شرایط وقوع
از فرض سیوم شرایط صحت آن و شرایط وجوب آن

پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم بلوغ چهارم عقل
پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
بسه چیز علاقه دارد یکی بنفس و آن صحت بدن است و بمذهب
ابی حنیفه نابینا صحیح البدن نیست که با وصف قدرت بر مال و
موجود بودن قایدان بسیار بر وی حج فریضه نیست بخلاف مذهب
ایمه دیگر دوم بملک و مال علاقه دارد و آن قدرت است بر زاد
و راحله که بر نفقه خود و نفقه کسانیکه شرعا نفقه آنها بر ذمه او واجب
است تا رفتن و باز آمدن علاوه قضای دین و مسکن و لباس و
خدمتگار و آنچه لابد او باشد و بر ملک یا کرایه راحله سرنشین

اگر بی کجاوه بر اشتر نشستن تواند والا قدرت بر مالک یا
کرایهٔ اشتر با کجاوه و بار و نفقه او و تمام آنچه در سفر ضروری
او باشد قادر بود و بمذهب مالک قدرت بر راحله شرط
استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگر ائمه
اگر مسافت ما بین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد
استطاعت راحله شرط نیست والا شرط است
سیوم بغیر نفس و مال عاما قرداردو آن امن طریق است
از تلف نفس و مال و عدم فقدان قوت یا گرانی آن و نه بودن
دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اهالی هند و غیره بسبب
حایل بودن دریای شور اختلاف مجتهدین است مذهب صحیح
این است که اگر سلامت اکثر است فرض است و درینصورت
راه غیر مامون نیست و نزد بعضی فاصل بودن دریای شور
بهر نهج که شد راه را غیر مامون می کند و اما نوع دوم از
استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحت از ان
ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر برو واجب است
که دیگری را باجرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید
که یک بار حج گذارده باشد تا نیابت و اجارهٔ او درست
شود بمذهب شافعی و احمد خلافا لغیرهما و درین نیابت

نفقه و کرایه اشتر بهر نشین یعنی راحله و مصارف رفتن و باز آمدن بر منوب لازم شود لاغیر یا آنکه بعد وجوب حج کسی حج ناگذارده بمیرد بمذهب شافعی و احمد اگر خودش وصیت نکرده باشد از ترکه او بگیرند و بکسی بدهند که از طرف او حج بگذارد و بمذهب ابی حنیفه و مالک اگر وصیت نکرده است حج بر گردنش بماند و بدون رضائی ورثه نشاید که از ترکه او چیزی برای حج گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط که شرایط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و احرام بمذهب ابی حنیفه لاغیر و حریت و عقل و بلوغ و ادا در وقت اما توانگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه نیست پس اگر بنده و دیوانه و نابالغ حج گذارد یا از طرف او به نیابت گذارند بعد از آزادگی بنده و بلوغ نابالغ و صحت از دیوانگی حج فرض بر آنها باقی باشد و ادای سابق سقط آن نبود بخلاف محتاج اگر حج گذارد بعد استطاعت فرضیت ازو ساقط شود * و اما قسم سیوم * شرایط صحت است و آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذهب ابی حنیفه و ادا در وقت و تمیز پس حج غیر ممیز صحیح نیست و ابتدای وقت حج شوال و ذی القعده است تا دهم ذی الحجه بمذهب شافعی

و احرام پیش از این اشهر حج صحیح نیست خلافا
لابی حنیفه که پیش ازان هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است* واما*
فرایض وارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دواست یکی وقوف
بعرفه دوم طواف زیارت واحرام چنانکه گفته شد شرطی
است مانند برکن وباقی واجبات است وسنن ومحظورات
ومستحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم
ذی الحجه است تا برآمدن صبح روز عید ورکن آن این است
که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا
بیداری بموقف عرفه حاضر باشد ودر بیهوشی بمذهب
ابی حنیفه خلافا للشافعی و با جنابت وحیض وحدث وامثال آن هم
درست است واما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
کردن واجب است وبه ترک آن قربان گوسفندی لازم
می شود وبمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحر با بعضی از
روز عرفه فرض است وبه ترک آن حج باطل شود وبقربان
منجبر نشود واما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است وجوبا * وواجبات *
حج شش چیز است اول جمله شرایط نماز یعنی طهارت

سوم

از حدث و خبث و ستر عورت جز سخن گفتن باثنای آن بمذهب شافعی و مالک دوم ترتیب چنانکه در طواف شانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتداء طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد باطل بود و اگر شروع از غیر حجر الاسود کند یک گردش در حساب نباشد سوم اینکه جمله تن از خانه بیرون باشد چهارم اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد پنجم اینکه هفت طواف بکند حتی که اگر اقتصار بر شش بکند بمذهب شافعی و مالک اصلا جایز نباشد و بمذهب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف زیارت ترک کند جایز باشد و قربان گوسفندی واجب شود و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف بی وضو کند هم قربان واجب شود و اگر با جنابت تمام این طواف یا بیشترش کند قربان بدنه لازم آید و بمذهب صحیح نزد ابی حنیفه هم باید که طواف را اعاده کند در حدث استحبابا و در جنابت ایجابا و اگر در روز نحر یا ایام تشریق طواف زیارت را اعاده کند وجوب ساقط گردد و واجب ششم اینکه دو رکعت نماز بعد از طواف زیارت بگذارد و گذاردن آن بمقام ابراهیم سنت است و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد فرایض و ارکان حج چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
بعرفات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه
و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بمذهب او سه
تا موی است و بمذهب ابی حنیفه مقدار ربع سر ستردن میباید
بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موی سر و اما وجوه ادای
حج سه نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت
احرام نیت حج تنها کند و بگوید * اللهم انی ارید الحج فیسره
لی وتقبله منی * و بمذهب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت
دل اقتصار کند قاصرتر است از انکه بزبان نیز بگوید و انگاه تلبیه کند
و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لک
لا شریک لک * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک و سعدیک
و الخیر کله بیدیک و الشرعنی الیک لبیک بحجة حقا تعبدا و رقا
نیکو باشد و صلوات دادن بعد از ان مستحب است انگاه
بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم مکه بحل بدر آید بیکی از سه
جای بیرون مکه یکی جعرانه دوم تنعیم و سیوم حدیبیه و از انجا
احرام عمره بندد و بگوید * اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی
وتقبلها منی * و لبیک کنان سوی مکه آید و تا کعبه را نه بیند تلبیه را
قطع نکند و باید که سعترا از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آید و طواف و سعی کند آنگاه سر بتراشد و اگر موی ندارد استره بر سر راند واکنون از احرام عمره نیز بالکل بیرون آید و عمره را بمذهب ابی حنیفه سه رکن است و یک شرط اما ارکانش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شرطش احرام است و بمذهب شافعی احرام و طواف و سعی قولا واحدا ارکان عمره اند و در حلق یا تقصیر دو قول اند و بمذهب مالک حلق یا تقصیر اصلا رکن عمره نیست واما وجه دوم ادای حج قران است که در احرام نیت حج و عمره باهم کند و گوید

* اللهم اني اريد الحج والعمرة فيسرهما لي وتقبلهما مني *

و تلبیه کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه بر قارن پیش از وقوف بعرفات در آمدن در مکه لازم می شود و چون در آید اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی کتفها بجنباند و بدود بی مبالغه و در چهار گردش باقی آهسته رود و در اول طواف اضطباع کند یعنی میانه ردای احرام را در بغل راست در آورد و هر دو کنارش بر دوش چپ اندازد خواهد هر دو را از پس و خواهد یک طرف را پیش و یک طرف را پس و دوش راست را باید که برهنه دارد و پس میان صفا و مروه سعی کند چنانکه آینده مذکور شود و بعد از اتمام

سعی بهمان احرام باز بطواف قدوم شروع کند و سعی
دیگر بعد از ان بکند و رمل و اضطباع جز در طواف اول در هیچ
طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود پیش از
حلق گوسفندی جهت قران قربان کند بعد از جمره و عقبه و این
جمله مذهب ابی حنیفه است و اما مذهب شافعی و مالک و احمد
قارن چون یک طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال
حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر
احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف
حج را در عمره در آرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج تمتع
است که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید العمرة فیسرها لي وتقبلها مني * و لبیک گویان
به مکه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سر حلق کند و
بالکل از همه چیز حلال شود انگاه از حرم مکه احرام حج گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید الحج فیسره لي وتقبله مني * انگاه بعرفات
رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا بایام تشریق
گوسفندی قربان کند جهت تمتع و بمذهب شافعی پیشتر از
نحر در ایام تشریق نیز ازین قربان روا باشد و اگر بر قربان
قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز

بعد از رجوع بخانه اش بمذهب ابی حنیفه و بعد از عرفات
و منی بمذهب احمد و نیز نزد آن روزه در ایام تشریق روا باشد
و بمذهب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در اشهر حج سیوم حج کردن
بهمین سال چهارم آنکه میان وطن متمتع و میان مکه مسافت قصر
نماز باشد و این شرط چهارم بمذهب غیر ابی حنیفه شرط
وجوب هدی است نه شرط صحت تمتع و بمذهب ابی حنیفه
شرط صحت تمتع است و شرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
است و بمذهب شافعی بمجرد نیت احرام ثابت میشود و بمذهب
ابی حنیفه تا تلبیه نکند محرم نگردد و بمذهب ابی حنیفه قران فاضلتر است
و بمذهب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بمذهب احمد تمتع
فاضلتر است * و بمذهب * امامیه بر هر کس که مکه بدوازده
فرسنگ از و باشد تمتع واجب شود و افراد و قرآن فرض
کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
از دوازده فرسنگ باشد و تمتع نزد آنها آن است که از
میقات به نیت عمره احرام کرده طواف عمره با دو رکعت نماز
بگذارد و بعد از آن سعی کند پس موی بتراشد پس از مکه
از برای حج احرام گیرد و بعرفات رود و در روز عرفه انجا بایستد

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به نماز رود و رمی جمره
عقبه کند و ذبح هدی و حلق به ترتیب و بعد از ان همان روز یا
روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد
و سعی کند بعد از ان طواف نسا با دو رکعت طواف بگذارد
و هیچ از انکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و
قران درین مذهب هیچ فرق نیست الا انکه در قران هدی با خود
راند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد
بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر
میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد دریابد پس
وقوف به مشعر الحرام دریابد پس مناسک منا در روز
عید بجا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت
طواف بعد از ان سعی کند پس طواف نسا با دو رکعت
طواف بگذارد و بعد از احلال از ادنی حل احرام عمرهٔ مفرده
بگیرد و عدول از حج تمتع بافراد بدین مذهب عمدا و باختیار
جایز نباشد * فصل دوم * در ذکر واجباتی که بترک آن
قربانی لازم آید و ذکر محظورات یعنی جنایات حج و عمره و انچه
در مقابلهٔ آن واجب شود و ذکر مواقیت باید دانست که
واجباتی که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبر گردد بمذهب

ابی حنیفه شش چیز است لا غیر یکی از میقات احرام گرفتن
و آن برای پنج سمت معین است و برای سموت باقیه
هر کدام ازین ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات
اهل مدینه ذوالحلیفه است و شامیان و مصریان را جحفه و عراقیان
را ذات عرق و یمنیان را یلملم و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون
این میقات ها سکونت دارد میقات او از خانه خودش
باشد و هر که عزم دخول مکه دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
وغیره بمذهب ابی حنیفه احرام گرفتن بروی ازین میقات ها واجب
است و بی احرام دخول مکه ممنوع است و بمذهب دیگران
این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد
اگر کسی ازین ها علی اختلاف المذاهب بدون احرام ازین
میقاتها بگذرد قربانی گوسفندی بروی واجب شود یا اینکه پیش
از شروع در طواف به میقات باز گردد و احرام از آن جا
گرفته داخل شود پس درین صورت قربانی ازو ساقط گردد و واجب
دوم بمذهب ابی حنیفه سعی است میان صفا و مروه که ترکش
بقربانی منجبر گردد اما بمذهب شافعی و مالک و احمد سعی از
ارکان و فرایض است مگر در طواف قدوم که سنت
است بمذهب غیر مالک و بمذهب مالک واجب است

اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضه سعی گذارده شود و بعد
از طواف زیارت که فریضه است دیگر بار سعی بروی لازم
نباشد و ترک سعی بقربان منجر نگردد و بمذهب ایشان
دو واجب سیوم وقوف بمزدلفه ست بعد از نماز صبح روز نحر
بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است
بمذهب ابی حنیفه و بمذهب شافعی سنت است پس ترک
آن موجب قربانی نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن بر غیر
راعیان و اهل سقایهٔ عباس و همچنین خفتن در شبهای
اقامت در منی بقولی از شافعی و احمد واجب است و بترکش
قربان لازم آید و بیک قول از شافعی بترک خفتن در هر یکی
قربانی علیحده واجب است و بقولی در هر دو یک قربانی
بسنده است و بمذهب ابی حنیفه سنت است و واجب
چهارم موی ستردن است بمذهب ابی حنیفه و اقل آن
ربع سر است و بترک آن بمذهب او قربانی لازم شود و
در تاخیر سش از نحر و ایام تشریق و تاخیر طواف زیارت
ازین روزها و تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی
و حلق پیش از ذبح درین جمله بمذهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب
می شود و بمذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

هر

و بمذهب مالک نه فرض است و نه واجب و واجب پنجم
سنگ انداختن است در منی هفتاد سنگ جمرة العقبه
روز نحر و در ایام تشریق هر روزی بیست و یک سنگ در
سه جای و در ترک همه بمذهب ابی حنیفه و یک قول از شافعی
یک قربان بسنده باشد و بیک قول دیگر از وی چهار گوسفند
قربان کردن واجب آید و ترک آن بفرو رفتن آفتاب روز
سیوم از ایام تشریق محقق می گردد چه پیش از ان
تدارک ممکن است که بترتیب قضا کند و بترک رمی روزی
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه و بقولی از شافعی یا بترک هر وظیفه
جمره و بقولی دیگر از شافعی بترک هر حصاتی از جمره صدقه لازم
میشود و واجب ششم طواف وداع است بر غیر مکی و بترک آن
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه و قولی از شافعی و اگر پیش از انکه
مقدار مسافت قصر نماز رفته باشد باز گردد و طواف کند روا باشد

و قربان ساقط گردد اما محظورات حج و عمره هفت نوع است و
ان دو جهت دارد یکی جهت اثم از ارتکاب منهی عنه و هتک
حرمت احرام تعبد او دوم جهت لزوم کفاره که پوشنده گناه
و زاجر است پس هیچ کس را عمدا فعل منهی عنه روا نباشد
متمسکا باین نیت اقدام کند تا راحتی بقربانی و صدقه بمساکین و غربا

برسد چه اثم ارتکاب آن بتوبه مرتفع شود نه بقربان
لاکن نقصان احرام و حج و عمره البته بقربان مرتفع شود
و در سهو نقصان منجبر گردد و مباشر خود آثم نیست اما
محظور اول پوشیدن جامهای است که بسوزن دوخته
باشند یا آنکه درویشان بسوزن می بافند تمام یا منعقد مثل
قبای نمد یکپاره و هر جامه که درین معنی باشد و پوشیدن موزه
مگر اینکه از زیر کعبها آنرا بریده باشند چنانکه مسح بران روا
نباشد و همچنان روی را پوشیدن بمذهب ابی حنیفه لاغیر
و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر آن باجماع و زن را جامه رنگین
برنگ معصفر پوشیدن بمذهب ابی حنیفه و روی پوشیدن او را
غیر جامها باجماع محظور نیست لاکن پوشیدن یکی ازینها که گفته
شد روزی یا شبی تمام موجب قربان گوسفندی است
بمذهب ابی حنیفه و مجرد پوشیدن بمذهب غیر او و در سایه
محمل و خیمه سر را داشتن بمذهب ابی حنیفه و شافعی روا
است اگر سرش از جامه آزاد باشد و بمذهب مالک مکروه
است و بمذهب احمد محظور است و موجب قربانی گوسفندی
است و بمذهب ابی حنیفه آنچه از محظورات لباس بیان
کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشد نیم صاع گندم

صدقه دادن کافی باشد و اما محظور دوم استعمال
بوی خوش است بر عضوی تمام بمذهب ابی حنیفه و هر
اندک که باشد بمذهب غیر او و موجب قربان گوسفندی
است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود
و زباد و بان و گل و بنفشه و ورس و هرچه بوی از وی
مقصود باشد سوای جمله میوه‌ها و دوای توابل مثل قرنفل
و امثال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب
نشود و اگر خود را بران بخور دارد قربان لازم شود و خضاب
کردن بحنا و سر را بخطمی شستن بمذهب ابی حنیفه موجب
قربان گوسفندیست و استعمال طیب بحیثیت طیب
ممنوع است و بمذهب ابی حنیفه بجهت تداوی محظور نیست
و محظور سیوم استعمال روغن زیت و کنجد و بنفشه و بان
و امثال آنست بهر طریق که آن را استعمال کنند قربان لازم
شود و محظور چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موئیکه
باشد مگر موئی که در چشم رسته باشد اما بمذهب ابی حنیفه
در موی سر و ریش بکم کردن ربعی از آن و در موی دیگر
اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام
عضو قربانی لازم شود و بکمتر از آن صدقه نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حجامت بمذهب ابی حنیفه
قربان واجب است و بمذهب ابی یوسف و محمد صدقه و در
موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب
است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقدار ربع از ریش
باشد بان مقدار صدقه دادن واجب آید و اما بمذهب مالک
تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد
و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهب شافعی در کم کردن سه
تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیمت
یکدرم و بقولی ثلث قربان گوسفند و بقولی قربانی تمام لازم
گردد و بمذهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از ان عوض
هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا
مرضی سر را تراشند روا باشد و فدیه اش شش مسکین
را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان
کردن گوسفندی و در بریدن ناخن بمذهب ابی حنیفه اگر در
یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گوسفند
لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا
برند قربانی چهار گوسفند واجب باشد و در کمتر از دستی
یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بمذهب شافعی و

قبله و ماسه وجماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و فکر و
واجب دران قربان گوسفندیست بمذهب مالک و بروایتی از احمد
جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد حج است با وجوب بدنه و بروایتی
بی وجوب بدنه و در انزال به نظر کردن یکبار قربان گوسفندی
واجب است و در انزال بتکرار نظر بدنه لازم باشد بمذهب
او خلافا لغیره و بمذهب ابی حنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی دیگر زن دادن
مرمحرم را روا است و نکاح منعقد است و هیچ چیز واجب نیست
و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر دو روا نیست و نکاح هم
منعقد نشود و هم چیزی دیگر واجب نگردد و اما در عمره اگر مجامعت
پیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و بمذهب
شافعی و احمد حنبل بدنه چنانکه در حج است واجب آید و بمذهب
ابی حنیفه سوای فساد گوسفندی واجب شود و اگر بعد از سعی
مجامعت واقع شود پس بران قول شافعی که حلق رکن عمره نیست
عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفاره
بدنه لازم گردد و اما محظور هفتم کشتن صید بری است نه بحری
در احرام و در حرم و آن هر حیوانی باشد بمذهب ابی حنیفه
که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
الاتحم سوای آنکه در حدیث مستثنی است و آن پنج چیز است

اول سگ گزنده دوم گرگ سیوم غلیواج چهارم
کلاغ پنجم مار و کژدم که کشتن اینها رواست و در مقابله قتل
آن هیچ جزا واجب نیست و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد
بهر صید حیوانی بری متوحش ماکول اللحم جزا واجب شود و قتل
سباع و هر حیوان بری غیر ماکول اللحم جایز است و موجب
جزا نیست و همچنانکه مباشرت قتل موجب جزا است اشارت
و دلالت نیز محظور و موجب جزا است بمذهب ابی حنیفه
و بنزد دیگر غیر ایشان اشارت و دلالت مکروه است
ولاکن موجب جزا نیست و اما جزای صید بمذهب ابی حنیفه
انست که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانند باعتبار آن مکان
یا جائی که نزدیکتر باشد قیمت کنند و بعد از ان اگر خواهد بان قیمت حیوانی
خرید کند و در حرم قربان کند و اگر خواهد بان قیمت طعام خرید کرده
بمساکین هر جا که خواهد صدقه دهد هر مسکینی را نیم صاع گندم یا صاعی
از خرما یا جو و اگر خواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز روزه
دارد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد بنگرند که آن صید
از حیوانات اهلیه همچو اشتر و گاو و گوسفند و بزغاله و مانند
آن بچه مانند تر است آن مثل را قیمت کنند پس مخیر است
خواه آن مثل را خرید و قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر

بجز

خواهد بقیمت آن مثل طعامی خریده هر مسکینی را از مساکین
حرم مدی از آن طعام صدقه دهد و بمذهب مالک به مساکین
آنجا که جزا برود در آنجا واجب شده است صدقه کند و اگر خواهد
بدل هر مدی یک روز روزه دارد و آن صید بمذهب ابی حنیفه
و مالک و یکقول از شافعی مردار باشد هیچ کس را خوردن
آن روا نیست و بقولی دیگر از وی بر آن کشنده حرام باشد و بر
غیر او حلال و اگر صیدی را مجروح کند از جراحت هر قدر که
نقصان در قیمت آن صید شده است آن مقدار صدقه دهد و عمد
و نسیان در صید برابر است و بهر صورت جزا لازم آید و در
کشتن کبوتر دم دارد بمذهب شافعی و بعضی از اصحاب ابی حنیفه
قربان گوسفندی واجب است و قمری و فاخته نزدیک بعضی
بحکم آن هستند و در حیوانات خورد همچو گنجشک و غیره اعتبار
قیمت است بقیمت آن صدقه بدهد و همچنانکه صید و قتل حیوانات
وحشی حرام است تعرض به بیضه و بچه ایشان نیز حرام است
و بقیمت آن صدقه دادن واجب است اگر آن بیضه شکسته
شود یا بچه هلاک گردد و در این همه جنایات آنچه بر مفرد یک
جزا واجب شود بر قارن دو جزا واجب آید و اگر چند کس
محرم در قتل یک صید شریک باشند بر هر یکی جزای کامل

لازم شود ونزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران بر هر یک جزا لازم آید
و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
صیدی که حلال کشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت
او نباشد بر محرم حلال باشد و هر حکمی از غرامت که بر محرم
باحرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت
است بزیادتی عدم جواز تعرض بدرختان و گیاهها و خارهای حرم
پس هر که صیدی را از حرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود
و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقرای حرم صدقه کند مگر قسمی
از گیاه مکه است که از جهت سقفها بان حاجت است که بقطع
آن غرامت نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته
باشد و چیزیکه آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بحرث
و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزیکه کشتن آن عادت
نیست اگرچه عمل کسی را دران مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد به جهت حرمت حرم
بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن درختان بزرگ
گوسفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در همه بقیمت
آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمان
نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچو حرم مکه است درین احکام

و بمذهب ابی حنیفه در حرم مدینه این احکام جاری نیست

* فصل سیوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صادق را باید که چون عزم موثق ادای حج کند اول هر مظلمه که بر گردن او باشد ادا کند و نفقه و مهر زن بتمامه برساند و مال حلال برای نفقه برگزیند و جامه احرام از بهترین وجهی مهیا کند که دو چادر سفید باشد و رفیقی نیکوکار و دیندار طلب کند و جمله دوستان را وداع کند و از هر یکی طلب دعا و همت کند و به نهجیکه در احادیث ماثور است وقت سفر از اعمال و ادعیه تا رسیدن به منزل مقصود بعمل آرد تا آنگاه که بمیقات احرام رسد اول غسل بکند که سنت است و حایض و نفسا را نیز این غسل مسنون است و بعد از پاک کردن خود بکلی از مویهای لب و بغل و عانه و ناخن چیدن و استعمال بویهای خوش و بیرون کردن جمله جامهای دوخته دو چادر سفید که مهیا کرده است یکی بر میان بندد و دوم را بر دوش اندازد و چون سوار شود و مرکوب در روش آید از سر حضور و خضوع و شکستگی و بیچارگی حالت پیچیدنش را بکفن و اعراض از همه عادتها و مجرد شدن از جمله احباب بعد مرگ یاد آورد و نیت احرام کند بحج تنها یا

حج و عمره یا بعمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آرد که از جمله
خلق ها و علا و تنهای بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدر آمدم
و همه را بر خود حرام کردم و از سر پاکی متوجه حضرت الوهیت
شدم و در ان حالت بزبان بگوید * اللهم انی ارید الحج فیسره لی
وتقبله منی * اگر حج تنها گذارد و پس مقارن آن آواز باید به تلبیه
بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم مکه رسد پیش
از درآمدن به مکه غسل کند و این غسل بمذهب شافعی
مسنون است و نزد دیگران مستحب و چون مدرک شود
که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمک و امنک
فحرم لحمی و دمی و بشری علی النار و امنی من عذابک یوم
تبعث عبادک و اجعلنی من اولیاءک و اهل طاعتک * و سنت
است که وقت درآمدن از راه ابطح که راه بالای مکه است
درآید از جائی که آنرا کدی خوانند بفتح کاف والف مقصوره و
وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا کداء خوانند
بضم کاف والف ممدوده پس چون در مسجد الحرام درآید
باید که از باب بنی شیبه داخل شود و چون نظرش بر دیوار
کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام و منک السلام و دارک
دار السلام تبارکت ذا الجلال و الاکرام اللهم هذا بیتک عظمته

وکرمته وشرفته اللهم فزده تعظیما وتکریما وتشریفا وزده مهابة
وزد من حجه برا وکرامة اللهم افتح لي ابواب رحمتك وادخلني
جنتک واعذني من الشيطان الرجيم * وچون نزد باب کعبه معظم
رسد بگوید * الحمد لله وسلام علي عباده الذين اصطفي
اللهم صل علي محمد عبدك ورسولك وعلي ابراهيم خليلك وعلي
جميع انبياءك ورسلک * پس دستها را بردارد و بگوید *
اللهم اني اسئلك في مقامي هذا اول مناسكي ان تقبل توبتي
وتجاوز عن خطيئتي وتضع عني وزري الحمد لله الذي بلغني
بيته الحرام الذي جعله مثابة للناس وامنا وجعله مباركا وهدى
للعالمين اللهم اني عبدك والبلد بلدك والحرم حرمك والبيت
بيتک جئت اطلب رحمتک ومرضاتک * پس آنگاه قصد حجر الاسود
کند و دستها مقابل دوشها برداشته تکبیر کند چنانکه برای نماز
میکند و بوسه دهد باین نهج که هر دو کف دست بران بنهد یا فقط بدست
راست بساید و بوسه دهد اگر بدون ایذای مردم ممکن باشد
و وقت بوسه دادن بگوید * بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اغفر لی
ذنوبي وطهر لي قلبي واشرح لي صدري ويسر لي امري وعافني
فيمن عافيت * واگر هر دو کف نهادن یا دست سودن بران ممکن
نباشد چیزی را که بدست او باشد آن را بر حجر لمس کرده

ببوسد و اگر این هم نتواند مقابل بایستد پس هر دو دستها باطن کفها جانب حجر کرده بردارد یا فقط اشاره به سبحهٔ دست راست کرده تکبیر و تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود فرستد و چنانکه در سایر ادعیه میکند باطن کفها بسوی آسمان نکند بلکه مقابل حجر اسود دارد و بگوید * الله اکبر الله اکبر اللهم اعطني ایمانا وتصدیقا بکتابك ووفاء بعهدك واتباعا لنبیك وسنة نبیك اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت پس نیت طواف قدوم کند و بشروع طواف اضطباع کند و صورت اضطباع این است که یک کنارهٔ چادر خود برشانه دست چپ اندازد و از زیر بغل راست آنرا برآورده کنارهٔ دیگرش بر شانهٔ چپ اندازد پس شانهٔ راست برهنه ماند و شانهٔ چپ هر دو کنارهٔ چادرش بند باشد پس از حجر الاسود شروع طواف کند و در خانه بر دست چپ و مقام ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و چون بدر کعبهٔ معظمه رسد بگوید * اللهم هذا البیت بیتك وهذا الحرم حرمك وهذا الامن امنك وهذا مقام العائذ بك من النار * و اشارت به مقام ابراهیم کند و بگوید * بیتك عظیم

ووجهك كريم وانت ارحم الراحمين اعذني من النار وقني الشيطان
الرجيم وحرّم لحمي ودمي على النار وآمنّي من اهوال يوم
القيامة واكفني اهوال الدنيا والآخرة * پس تحمید و تسبیح
گویان چون برکن عراقی رسد پیش از گذشتن از حطیم
بگوید * اللهم اني اعوذ بك من الشرك والنفاق والشقاق و
سوء الاخلاق وسوء المنظر في الاهل والمال والولد * وچون
بمیانه حطیم رسد از بیرون دیوار حطیم در مقابله ناودان کعبه
بگوید * اللهم اظلنا تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظل عرشك
اللهم اسقني بكاس محمد صلى الله عليه وسلم شربة لا اظماء
بعدها ابدا * و هرگاه در طواف بحجر اسود رسد اگر بدون ایذای
مردم ممکن باشد آنرا بوسه دهد والا استقبال حجر کرده
تکبیر و تهلیل گوید و ختم طواف هم باستلام حجر اسود کند یعنی
آن را بوسه دهد بعد از انکه هفت طواف را ختم سازد
و رکن یمانی را بوسه دادن مستحسن است و اگر ترک کند ضرری
ندارد و رکن شامی و رکن عراقی را بوسه نه دهد و منجمله هفت
طواف در سه طواف اول رمل کند یعنی هر دو شانها را اینچنان
جنباند و راه رود و چنانکه مبارزین وقت جنگ به تبختر قطع راه
می کنند و چهار طواف باقی به نهایت آهستگی و هیبت و

وقار کند و این طواف را طواف قدوم و تحیه و لقا گویند و این
طواف بر اهل مکه نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود
بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد در اول قل یا ایها
الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد
ابی حنیفه واجب است و بعد از ان هر چه خواهد از امور دنیا و
آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف
قبل خروج بطرف صفا نزد چاه زمزم آید و آب آن بنوشد شکم
سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم انی اسئلک رزقا
واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء * بعد از ان قبل خروج
طرف صفا بملتزم آید بعد از ان اگر اراده سعی بین الصفا و
المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط امکان بوسه
دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بران مالد و الا استقبال آن
شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آمدن نزدیک
حجر اسود ضرور نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا
آن قدر که خانه کعبه بنظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است
و ترک آن مکروه است و مستقبل خانه کعبه گردیده رفع یدین
نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و ثنا کند و بر رسول الله صلی
الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

و دستها بسوی آسمان بردارد بعد ازان از صفا هبوط نموده
بسوی مروه رود و باهستگی و وقار قطع طریق کند تا اینکه به بطن
وادی رسد پس هرگاه نزد میل اخضر رسد در بطن وادی
سعی کند آن قدر که از میل اخضر درنگذرد پس هرگاه ازانجا
خارج شود آهسته رود تا اینکه بمروه آید وبران صعود کند و مستقبل
قبله بایستد پس حمد خدا کند و تکبیر و تهلیل گوید و ثنا کند و درود
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد وانچه بر صفا کرده بود این جا
بکند و هر دور طواف کند هفت طواف از صفا شروع
کند و بر مروه ختم کند و در هر گردش در بطن وادی سعی کند و شرط
سعی این است که بعد از طواف باشد ولهذا اگر قبل کند سعی اعاده
باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست بلکه باجماع طهارت
دران مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مسجد
شود و دو رکعت نماز بگذارد و بمکه ساکن شود و وقت را غنیمت
دانسته همیشه بطواف و نماز مشغول ماند و هرگاه طواف کند
هفت طواف بکند و بعد ازان دو رکعت نماز در اوقات
غیر مکروهه بگذارد و یکروز قبل از یوم ترویه یعنی هفتم ذی حجه امام
بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید و دران مردم را خروج بمنی و نماز در عرفات
و وقوف دران و ادای فرایض و لوازم آن تعلیم کند و روز

ترویه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تلبیه گویان بعد نماز فجر
و طلوع شمس طرف منی خارج شود وقبل طلوع شمس هم درست
است لیکن اول اولی است واگر پیاده رفتن تواند فاضلتر
باشد و چون بمنی رسد بگوید * اللهم هذا منی فامنن علی بما مننت
به علی اولیاءک واهل طاعتک * پس آن شب در منی باشد
و انجا نماز صبح روز عرفه وقت غلس خواند بعد ازان متوجه بعرفات
شود و اگر ظهر یوم ترویه بمکه خواند بعد ازان از انجا خارج شود
و بمنی خسپد مضایقه نباشد و هرگاه بعرفات رسد هر جا که خواهد فرود
شود مگر قرب جبل افضل است و وقت زوال اگر خواهد غسل
کند و امام بر منبر رود و انوقت موذن اذان گوید بعد اذان امام
دو خطبه خواند مثل جمعه و دران وقوف بعرفه و مزدلفه و افاضه
و رمی جمره عقبه روز نحر و نحر و حلق و طواف زیارت و جمیع مناسک
که تا روز دوم از ایام نحر است تعلیم کند بعد ازان از منبر فرود
آید و ظهر و هم عصر در وقت ظهر بجمع بخواند بیک اذان و دو اقامت
و در هر دو جهر نکند اما این جمع ظهر و عصر نزد ابی حنیفه تنها گذار را
جایز نیست و بجماعت با امام روا است خلافا لغیره و در میان هر دو
هیچیک از نفل نگذارد و سوای سنت ظهر پس اگر نفل
گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر اعاده کند و همچنین

اگر ما بین هر دو نماز بعضی از اکل و شرب و غیره مشغول
شود پس زود بموقف رود و خود را از وقوف
در بطن عرفه نگاه دارد و جهد کند تا نزدیک امام روی به قبله بایستد
و امام را باید که در وقوف پیروی رسول الله صلی الله علیه
و سلم کند و اشتر سواره وقوف آرد و ادعیه ماثوره باواز بلند
بخواند تا خلق متابعت او کنند و ادعیه هر دو دست بر آورده
همچو بخواند که کسی از سر اضطرار و مسکنت نان می خواهد
و اگر پیاده وقوف کند جایز باشد و هر قدر که ممکن باشد در
خواندن ادعیه ماثوره و تکبیر و استغفار و تهلیل اهمال و تهاون
روا ندارد و درمیان دعاها تلبیه و صلوات بر رسول الله صلی الله
علیه و سلم نیز گفته باشد و روز عرفه باید که مفطر باشد و متوضی و قلب
را حاضر دارد که تا امری شاغل از دعا یافته نشود و نزدیک
سنگهای سیاه که موقف رسول الله صلی الله علیه و سلم است و در
صورت تعذر بقدر امکان قریب ان بایستد و تا غروب شمس
در تلبیه و تهلیل و تسبیح و ثنای خدای تعالی بخشوع و تذلل و
و اخلاص و درود بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و دعای
حوایج خود مشغول باشد و ادعیه ماثوره از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم و مروی از صحابه و سلف صالح خوانده باشد و از اصحاب

ابی حنیفه و در ان دعای موقت نیست که هر انسان هر چه خواهد
دعا کند مگر عامه ادعیه در عرفات این است * لا اله الا الله وحده
لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده
الخیر وهو علی کل شیء قدیر لا نعبد الا ایاه ولا نعرف ربا سواه
اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری
نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اللهم هذا مقام
المستجیر العائذ من النار اجرنی من النار بعفوك وادخلنی
الجنة برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم اذ هدیتنی الاسلام
فلا تنزعه عنی ولا تنزعنی عنه حتی تقبضنی وانا علیه * وبعد از
غروب آفتاب امام وجمله خلایق روان شوند وتلبیه گویان
باواز بلند بسوی مزدلفه روند وبکمال آهستگی وسکون وبمذهب
مالك تلبیه را چون بعرفات رسد قطع کند بعد از ان تکبیر گوید
ونزد غیر او تلبیه با جمره اول قطع کند ونماز شام نگذارد تا اینکه
بمزدلفه رسد وانجا نماز شام با نماز خفتن جمع کند وبمذهب ابی حنیفه جمع
ما بین ظهر وعصر ومغرب وعشا سوای این روز جایز نیست پس
بمزدلفه رسیده غسل را تازه کند نزد غیر ابی حنیفه که مزدلفه
از حرم است ونزد غیر او برای دخول حرم غسل مسنون
است پس بنماز مشغول شود ومیان مغرب وعشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد بیک اذان
و دو اقامت و در میان هر دو فریضه بجز اقامت فصل نکند و بعد
از فراغ از هر دو فرض نوافل هر دو نماز را معه وتر بترتیب ادا
کند و آنشب بمزدلفه باشد و در نیمه اول این شب بمزدلفه
بودن نسکی است که بترک آن دم واجب شود نزد غیر
ابی حنیفه اما نزد او بترک این شب باشی چیزی واجب
نیست مگر در ترک وقوف بمزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب
است بمذهب ابی حنیفه خلافا للغیر و مستحب است که دران
شب هفتاد سنگ هر سنگی باندازه باقلا جهت رمی جمار جمع
کند و احیای این شب هم مستحب است پس نماز صبح باتفاق
در اول وقت غلس بتاریکی بگذارد بعد ازان امام وقت اسفرار
وقوف کند و جمله خلایق با او باشند و مردم به پشت امام
وقوف کنند بر کوهی که آنرا قزح گویند و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل
کند و تلبیه گوید و درود فرستد و دستها بسوی آسمان
برداشته حاجت خود خواهد و تمام مزدلفه موقف است مگر بطن محسر
و هرگاه در بطن محسر رسد سرعت کند اگر پیاده است و اگر سوار
است دابه را حرکت دهد بمقدار تیراندازی و این وقوف نزد
ابی حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بترکش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز خوب روشن شود پیش از طلوع آفتاب بسمت منی روان شوند و چون بوادی محسر رسند سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیزتر روند تا از دهان آن وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر آمیخته گویند و چون صبح روز نحر شود گاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا بمنی رسند آنگاه از دو جمره بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ انجا نیندازند تا بجمره سیوم رسند که انرا جمرة العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب بقدر ار نیزه هفت سنگ انجا بیندازند و باول سنگ تلبیه را قطع کنند و هر سنگ که باندازند تکبیر گویند و اگر عوض ان تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن این است که روی بقبله کند و اگر روی بجمره کند هم روا باشد و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و بسبحه بران داشته باندازد چندانکه مقدار پنج گز از اندازنده دورتر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دورتر و اگر خواهد بسر انگشت سبحه و ابهام بگیرد چنانکه در عقد انامل عقد سی می گیرند و باندازد و چون هر هفت سنگ انداخته شد بهیچ چیز از دعا و غیره مشغول نشود و انجا توقف نکنند و بمذهب غیر ابی حنیفه رمی جز بسنگ روا نیست و بمذهب ش

بگل سخت و آنچه از جنس زمین است نیز روا است
پس ازانجا باز گردیده زود بقربانی مشغول شود
و قربانی اشتر فاضلتر است بعد ازان گاو بعد ازان
گوسفند و گوسفند فاضل تر است از مشارکت در
اشتر و گاو که اشتر و گاو از هفت کس جایز است و گوسفند جایز نیست
الا از یک کس و بهترین آن سفید است انگاه غبرا انگاه
سیاه و شرایط قربانی در اضحیه گفته شد پس بحلق
یا قصر مشغول شود و زن مقدار سر موی ببرد و اگر بر سر مرد
موی نباشد استره بر سر براند و چون بعد از رمی جمرة العقبه
حلق یا قصر کرد پس سوای جماع و صید همه چیز بروی حلال می شود
و بمذهب مالک و احمد طیب نیز همچو جماع پیش از طواف
زیارت حلال نیست و بمذهب شافعی درین روز نحر امام بعد از
ظهر یک خطبه خواند و مردم را طواف زیارت و رمی جمار تعلیم
کند و بمذهب ابی حنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
نیست بلکه نزد وی در حج مسنون سه خطبه است یوم سابع
و یوم عرفه و اول ایام تشریق و نزد شافعی چهار است سابع
و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق مگر اینکه روز عرفه با جماع دو خطبه است
مثل جمعه با جلسه میانی و دیگر خطبه ها همگی یکی است پس قصد

مکه کند جهت طواف زیارت که فرض است بهمان صورت و وضع و ادعیه که در طواف قدوم گفته شد الا اگر بعد طواف قدوم سعی مابین صفا و مروه کرده است رمل و سعی درین طواف ترک کند و الا درین طواف هم رمل و سعی نماید و بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند همیشه محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بمذهب شافعی بعد از نصف شب یوم النحر است و بمذهب غیراو از طلوع فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق جواز هر وقت که خواهد و بطریق وجوب آخر ایام تشریق که اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید بمذهب ابی حنیفه پس بمنی رجوع نماید و شب در انجا مقیم باشد و احیای این شبها در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت را دران فضیلت بسیار است و روز دیگر که اول ایام تشریق است وقت زوال جهت رمی جمار غسل کند که نزد شافعی و مالک و احمد این غسل مسنون است پس هرگاه روز ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظهر در مسجد خیف با امام جماعت گذارده در جمرات ثلثه رمی کند پس شروع کند از انکه متصل مسجد خیف است و انجا تکبیر گویان هفت سنگریزه بیندازد و بعد ازان در جمره وسطی که متصل آن است

همچنین هفت سنگریزه انجا هم باندازد و با هر سنگریزه تکبیر
گوید بعد ازان در جمرة العقبه آید و آنجا هم هفت سنگریزه از
بطن وادی تکبیر گویان باندازد و انجا بعد رمی توقف نکند و در
جمره اولی و وسطی بعد رمی آن قدر توقف کند که کسی سوره
بقره بخواند و توقف بموقف مردم باشد که اعلی وادی است
پس درین توقف از سر تضرع و زاری حمد خدا گوید و ثنا
کند و تهلیل و تکبیر گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود
فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستها را تا منکبین
دراز کند و باطن کف بسوی آسمان کند چنانکه در ادعیه
مسنون است و حاج را می باید که درین مواقف در دعای
خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات ثلثه
رمی کند بعد ازان اگر خواهد آن شب بمکه در آید و اختیار دارد
که در منی مقام کند لیکن اگر در منی مقیم شود روز دوم آن که
چهارم از یوم نحر است هم بعد زوال در جمرات ثلثه بهمان وضع
سابق رمی نماید و اگر آن شب بمکه رود رمی روز چهارم از وی
ساقط می گردد و چون به مکه در آید درین روز سنت آن است
که چون بمحصب رسد که آن را بطحا نیز گویند آنجا مقیم شود و نماز

عصر و مغرب و عشا در انجا بگذارد و انجا قلیلی بخواب رود انگاه به مکه در آید و بعمره مشغول شود که بمذهب ابی حنیفه سنت است و بمذهب غیر او فرض است و کیفیت ان در صفت تمتع بیان کرده شد و هرچه در احرام حج سنت و مستحب است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از محظورات و اداب و غیرها در احرام عمره همان است الا انکه چون بمیقات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز بگذارد و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را به نفس و مال هرچه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در انجاست و تا تواند هر روز از چاه زمزم اب بدست خود کشد و بسیار بخورد و بهر حاجتی که خواهد اب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند ※

اللهم اجعله شفاء کل داء وسقم وارزقني الاخلاص واليقين

والمعافاة في الدنيا والآخرة * واگر خواهد که بکعبه معظمه درآید بخشوع و خضوع و هیبت تمام و شرمساری درآید و چون درآید نیت کند که بعد ازین این پایها را که بلمس این ارض شریف مشرف شده اند بسعی در باطل و تردد بر در ظالمان الوده نسازد و پابرهنه درآید و بنماز میان دو اسطوان کعبه مشغول شود و بتضرع و ابتهال و گریه و زاری خود را و والدین خود را امرزش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله تمام شبها را زنده دارد بطواف یا نماز یا نظر در بیت الله که هر یکی را ازین اعمال درانجا فضیلت بسیار است و چون عزم خروج کند طواف وداع نماید که انرا طواف صدر گویند و آن بمذهب غیر مالک واجب است و ترکش موجب قربان است مگر از مسافتی کمتر ازجو از قصر رجوع کند انگاه قربان از وی ساقط گردد والا گوسفندی بحرم فرستد تا قربان کند و بمذهب ابی حنیفه اگر از حد میقات تجاوز نکرده است رجوع نماید و طواف صدر ادا کند و اگر تجاوز کرد رجوع نکند و اگر بعد از تجاوز رجوع کند اولا باید که عمره نماید و طواف عمره کند بعد ازان طواف صدر نماید پس بعد فراغت از طواف صدر انجا دو رکعت نماز گذارد پس بزمزم آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب از دست خود کشیده روبروی قبله بایستد
وشکم سیر بخورد و چند مرتبه مابین خوردن دم بگیرد و هر مرتبه
چشمها بر داشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سر و رو
وجسد خود مسح کند بلکه اگر آسان باشد بر جسد بریزد و
مستحب این است که اول بخانه کعبه درآید و استانه را
بوسه دهد و برهنه پا درآید بعد ازان بملتزم آید که میان دروازه
وحجر اسود است و آنرا بکنار گیرد و سینه را بران نهاده با گریه
وزاری تمام بگوید * السایل ببابک یساءلك من فضلك ومعروفك
ویرجو رحمتك * وساعتی بهمین نهج مانده نهایت گریه کند و اگر
ممکن باشد تشبث باستار کعبه نماید والا دستها از بالای
سر بر دیوار کعبه دراز کند و رخسارهای خود بر دیوار مالد
اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل وحمد وثنا گوید و بر رسول صلی الله
علیه وسلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد ازان
حجر اسود را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل
بیت شود که بهتر است والا کفایت می کند بعد ازان گریان
ونالان بر فراق بیت الله ازانجا رخصت شود و برپشت روان
شود و رو بسوی کعبه دارد و تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از
ثنیه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسک مثل مرد است مگر اینکه سر کشاده ندارد و رو بگشاید و اگر سدل ثوب نموده از ان روی خود بپوشد جایز باشد و تلبیه باواز بلند نکنند بلکه آن قدر که او از خود بشنود و دیگری نشنود و پارچهای دوخته از درع و قمیص و خمار و خفین و قبا زین پوشد و رمل و سعی بین المیلین نکند و حلق نکند مگر قصر کند چنانکه گفته شد و پارچهای مصبوغ بورس و معصفر و مزعفر نپوشد مگر غسل داده باشد و زن محرمه را پوشیدن پارچهای دوخته از حریر و زیور مضایقه ندارد و اگر مجمع کثیر باشد بر حجراسود بوسه نهد مگر اینکه جای خالی یابد و همچنین بر صعود بر صفا و مروه لازم نیست مگر اینکه تنهای یابد و خنثی مشکل در جمیع مسایل احتیاطا مثل زن است

* فصل چهارم *

در زیارت روضه متبرکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن از افضل مندوبات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت دارد قریب بوجوب است و در حدیث وارد شده است

* من وجد سعة و لم يفد الي فقد جفاني و من جاءني زايرا
و لا يهمه الا زيارتي كان حقا علي ان اكون له شفيعا *

پس چون بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک بسوی مدینه روان شود در راه درود کثیر بر روح پرفتوح رسول مقبول

فرستند بلکه جل عبادات خود درین زمانه بعد ادای فرایض
و واجبات مقتصر بر درود دارد و اوقات فرصت را ازین
نعمت عظمی قاصر نگرداند و چون بمدینه رسد و نظرش بر دیوار
و درختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لي
وقاية من النار وامانا من العذاب وسوء الحساب * پس بجهت
درآمدن در مدینه غسل کند و طیب و بوی خوش باستعمال آورد
و جامهٔ پاکیزه تری که دارد بپوشد و متواضع و مسکین و محتاج وار
از سر هیبت و تعظیم حضور روضهٔ مطهرهٔ رسول صلی الله
علیه وسلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من زارني بعد
وفاتي فكانما زارني في حياتي * پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم
را زنده پندارد و حاضر شمارد و وقت درآمدن در شهر بگوید
بسم الله علي ملة رسول الله صلی الله علیه وسلم رب ادخلني
مدخل صدق واخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا
پس قصد مسجد شریف نبوی کند و در پهلوی منبر شریف
دو رکعت نماز گذارد باین وضع که عمود منبر در مقابله دوش
راستش باشد و استوانی که در پهلوی آن صندوق است
که علامت جایگاه سر مبارک است در پیش او باشد
و دایرهٔ که در قبلهٔ مسجد است میان دو چشمش باشد که این

موقف او صلی الله علیه وسلم بوده است قبل از انکه مسجد
را تغییر کردند پس رو بسوی قبر معطر و روضه مطهر کند و در
روضه در مقابله روی مبارکش بایستد و بنظر حرمت دیوار
روضه را بدست نساید انگاه بگوید * السلام علیك یا نبي الله
ورحمة الله وبرکاته اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالة
وادیت الامانة ونصحت الامة وجاهدت في امر الله حتی
قبض روحك حمیدا محمودا فجزاك الله عن صغیرنا وکبیرنا
خیر الجزاء وصلي علیك افضل الصلوة وازکاها واتم التحیة
وانماها اللهم اجعل نبینا یوم القیمة اقرب النبیین واسقنا من
کاسه وارزقنا من شفاعته واجعلنا من رفقائه یوم القیمة
اللهم لا تجعل هذا اخر العهد بقبر نبینا علیه السلام وارزقنا
العود الیه یا ذا الجلال والاکرام * واگر کسی بسلام بر وصلی الله
علیه وسلم وصیت کرده باشد بگوید * السلام علیك من فلان
پس بمقدار یك گز باز پس رود و بر امیر المومنین ابو بکر
صدیق رضی الله عنه سلام کند پس بمقدار ذراعی از انجا پس
رود و بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه سلام کند پس بگوید *
السلام علیکما یا صاحبي رسول الله ووزیریه ومعاونیه علي
القیام بالحق ما دام حیا والقائمین في امته بعده متبعین في

ذلك آثاره وعاملين بسنته فجزاكما الله تعالى خير ما جزى وزراء نبي على دينه * پس باز گردد و برابر سر مبارک مستقبل قبله بایستد و تحمید و تمجید حق تعالی بگوید و درود بسیار بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدهد و بگوید * اللهم انك قلت وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوك واستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم انا قد سمعنا قولك واطعنا امرك وقصدنا نبيك متشفعين به اليك في ذنوبنا ما اثقل ظهورنا من اوزارنا تائبين من ذلاتنا معترفين بخطايانا وتقصيراتنا فتب اللهم علينا وشفع بنبيك هذا فينا وارفعنا بمنزلته عندك وحقه عليك اللهم اغفر للمهاجرين والانصار واغفر لاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعله اللهم من آخر عهدنا من زيارة نبيك ومن حرمك وحرمه يا ارحم الراحمين *

و انچه خواهد ازین دعا کم و زیاده کند و هر دعای که حاضر بود و خواهشش توفیق دهد بکند بعد ازان نزدیک اسطوانه که ابی لبابه خود را دران بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید و آن مابین قبر و منبر است و انجا دو رکعت نماز گذارد و توبه کند و هر دعای که خواهد طلب کند بعد ازان بروضه که مثل حوض مربع است امده نماز بخواند و انچه تواند از دعا و ثناء و تکبیر و تسبیح و استغفار بگوید

پیش نزدیک منبر آید و دست خود بر رمانهٔ که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقت خطبه گفتن بر ان دست خود می نهاد بنهد و بر وی صلی الله علیه وسلم درود فرستد و انچه خواهد دعا کند و برحمت او از سخط و غضب او تعوذ کند بعد ازان با سطوانهٔ حنانه که انجا بقیه جذعی که وقت ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم او را و خطبه گفتن بر منبر جزع نموده بود و بعد ازانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در بر گرفت ساکن شد آید و دعا کند انچه خواهد و کوشش کند که تا مدت قیام در مدینه شبی را نزد منبر و قبر و درمیان آنها بکثرت ذکر وصلوة و نماز و تلاوت قرآن و ادعیه ماثوره سرا وجهرا زنده دارد و اگر خدا توفیق دهد جمله لیالی اقامت این بلده متبرکه را احیا کند و از کثرت درود بر رسول مختار صلی الله علیه وسلم قاصر نباشد بعد ازان قصد زیارت دیگر مشاهد و مزارات که دران بلده اند بکند و در جنة البقیع آید پس سید الشهدا حمزه رضی الله تعالی عنه را زیارت کند و در قبهٔ عباس رود و انجا امیرالمومنین حسن ابن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و قبه امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه و قبه ابراهیم ابن النبی صلی الله علیه وسلم

وجماعتی از ازواج نبی و عمه او صفیه و جماعتی از صحابه و تابعین
رضی الله عنهم که در انجا هستند همه را زیارت کند و بر همه علیحده
علیحده نام بنام سلام فرستد و در مسجد فاطمه سلام الله
علیها که در بقیع است نماز گذارد و هر پنجشنبه بزیارت
شهدای احد رود و بگوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار سلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء الله بکم
لاحقون * و آیة الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر روز شنبه
بمسجد قبا آید و این دعا کند * یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین
و یا مفرج کرب المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین صل علی
محمد و آله و اکشف کربی وحزنی کما کشفت عن رسولك کربه
وحزنه فی هذا المقام یا حنان یا منان یا کثیر المعروف
و یا دایم الاحسان یا ارحم الراحمین * گفته اند که درین
مواقف دعای موقت نیست پس بهر دعا از ادعیه
ماثوره و غیره که دعا کند جایز است و تا مدت قیام در مدینه
مطهره همه نمازها در مسجد نبوی گذارد و هرگاه اراده
مراجعت ازان بلده متبرکه نماید اولا مسجد شریف را
بدو رکعت نماز وداع کند و هر دعای که خواهد بکند بعد ازان
متصل قبر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شد اعاده سلام نماید

وگریان و نالان از فراق آثار متبرکه رخصت شود و تا مدت قیام بتعظیم و احترام مجاوران روضه متبرکه کوشد و بخدمتگذاری آنها از نفس و اموال دریغ ندارد و هر قدر که میسور باشد از صدقات بر فقرا و محتاجین آن بلده مشرف و امتیاز حاصل سازد

* مقصد چهارم در متفرقات *

بر نکته یابان دقایق امور پوشیده نیست که هرگاه بخواهش قضا و قدر حضرت ابوالبشر از ملکوت سموات بعالم ارض جلوه گر شد و اولاد و احفادش بر روی زمین منتشر گردیده بتکاپو و تجسس امور تمدن افتادند به تجربه و الهام و هم بهدایت وحی سماوی بحسب ضرورتها که پیش پا افتاد در ضبط و ربط قواعد و کلیات کوشیدند تا مراعات و حفظ آن موجب بصیرت آیندگان گردد و آن قواعد بتدریج منضبط و شایع گردیده مسمی بعلوم شد پس آنچه از آن متعلق بمعاد بود بعلوم دینیه شهرت یافت و آنچه علاقه بمعاش و تمدن داشت بمعاملات اشتهار گرفت پس معلوم شد که از امور محتاج الیه دنیاویه هیچ یکی بی ضبط و ربط قواعد علوم نبوده است گو در بعضی از آن ابتدا از کمال شیوع آن حاجت بضبط و تدوین در کتب و دفاتر نماند و بمرور دهور این معنی موجب جهالت از آن قواعد گردیده

متعلقات اینگونه امور اعمال بی علم مانند نظر بران نیست متصدی این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت کذائی در کتب متداوله بهم نرسد به تفصیل غیر مخل و ایجاز غیر مخل بحیطهٔ ضبط در آرد باید دانست که اکثری از علوم محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است وانچه ازین هر دو علم مسایل آن عام فهم نیست و نفع معتدبه عوام متعلق ازان نبوده است بذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی ازان هرچه نهایت کار آمد و سهل الفهم است بر سبیل اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم بعضی از متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات زراعت و آن علم نبات است که از فروع علم طبیعی است بدانکه مبدء تکون نبات جسمی کثیف لزج است به نسبت منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود و ازان حفظ نوع آن است و آن گاهی در بذور و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که دران ظهور می یابد و بحرکات افلاک و طلوع و غروب کواکب و قرب و بعد شمس بحد کمال می رسد و هیچیکی از نباتات خالی ازان

نیست که مثل حیوانات ذکر و انثی ندارد و بعضی از اجزای
ذکر باعانت هوا در بعضی از اجزای انثی در وقتی معین سرایت
می کند و موجب برومندی اشجار می گردد لاکن تمیز و شناخت
آن دشوار است و نظر بدان تصرف انسان را دران مداخلت
نیست الا در نخل که بنسبت دیگر اشجار قریب تر بحیوانیت
بلکه انسانیت است و ذکر و انثی آن می شناسند و قبیل
برومندی آن عاما قدرا از زمن بشاخی از ذکر و شاخی از انثی می بندند
و آنرا لقاح گویند چنانکه نکاح در انسان است و اگر این فعل نکنند نخل
بارور نگردد یا کمتر بارور شود چنانچه در اخبار آمده است که
آن حضرت صلی الله علیه و سلم چندی ازین فعل منع فرمود
و گفت که از طرق جاهلیت است از قدرت ایزد تعالی شانه
دران سال نخلها بارور نشدند مردم شکایت آن روبروی آنحضرت
بردند ارشاد فرمود شما در امور دنیا داناترا ید بدستور ان
فعل بکنید ازانزمان باز لقاح رواج یافت و هنوز این عادت جاری
است و سبب تکون نبات در زمین اجزای زمین است
که زمین ازان ترکیب یافته است و ان چند چیز است از خاک
و نمک و شوره و زیبق و غیر ذلک پس هر زمینی که اجزای مذکوره
دران بقدر انداز خود است نشو و نمای ان بحیثیت طبیعی خود

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از ان اجزا موجب
قلت بلکه فقد ان نبات می گردد و چون در بعضی از اراضی
بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی
بعضی از ان بالکل نشو و نمائی یابد یا کمتر می روید منشاء ان
اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعض مفقوده ان را
تدارک می شود و در بعضی ان تدارک بوقوع نمیرسد و تخم
نبات را هم دخل کلی در نشو و نما است نه اینکه فقط زمین لایق رویندگی
هر نبات است الی اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را
به نسبت حاجت ان جهت نباتی خاص تدارک نماید این امر امکان
دارد و از اینجا معلوم شد که انچه متعارف و مشهور است
که در بعضی از اراضی بالکل رویدگی نیست و بعضی از نباتات
مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از
تصرف کامل هر زمین استعداد نشو و نمای هر نبات دارد
لاکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر
بعضی از نباتات از قدر انتفاع زاید باشد و همچنین بالعکس
و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات
موقوف بر دریافت و استحضار قواعد علم کیمیا اسبا غربا
است که براکاموس ان را شایع نموده و ان صناعتی است که

ازان کیفیت تحلیل و ترکیب اشیا توانند کرد و اصلاح و
تطهیر اشیا و گرفتن ارواح و ادهان هر چیز متعلق ازانست
و بالفعل در تمام فرنگستان و بدولت انگریزان در هندوستان
در دواسازی همین صناعت جاری است بالجمله یا مقصود
بالذات از زراعت برگ آن باشد یا گل آن یا بار آن یا
اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را بحیثیت مقصود
متعلق به شش قسم می توانیم کرد و گاهی بیکی ازین اقسام دو
قصد یا زاید ازان متعلق می شود پس اختیار است که آن را
قسمی آخر قرار دهند یا زیر همان اقسام دارند و هر یکی ازین اقسام
از دو حال خالی نیست یا برای هر قصد متعلق به حسب عادت
یا بحسب ذات زراعت و اخذ تا بقای شجران کفایت
می کند یا هر سال بزمانی و فصلی معین حاجت بزرع جدید می شود
اول را باطلاق عام اشجار گویند و ثانی را زراعت هر دو
از جنس اطلاق عام بر خاص و اینجا تقسیمی دیگر است که نشو و نمای نبات
یا بالقیام بر ساق است یا بانبساط بر زمین و غیره اول را اشجار
گویند و ثانی را سبزه و تره و تقسیمی دیگر بحیثیت زرع هم بوده
است یعنی در زرع یا تخم بکار برند یا شاخ اول را تخمی گویند و ثانی
را قلمی و درین هر دو صورت مقصود متعلق به یا از هر دو فرادی

فرادی صورت وجود گیرد یا مخصوص بیکی است یا معا هر دو محتاج الیه است پس باین حیثیت هم پنج قسم بشمار می آید و اگر اقسام خمسه این حیثیت را با اقسام حیثیات بالا جمع کنیم احتمالات عقلی بکثرت می انجامد که هر یکی از ان به تصرفات معموله اهل این صناعت بر صور و منافع مختلفه بقدرت کامله ایزدی لباس وجود بروز می تواند پوشید و همین است غرض از تصرفات انسانی ورنه درختکاری و براری اقسام کثیر برگ و بارکه از ان جمله حیوانات منتفع می شوند بی دخل تصرف انسانی بوجود می آید پس انقدر کوشش که محض باعث وجود اشیای منتفع بها بدون لحاظ این حیثیات باشد کوشش حیوانی است نه انسانی اکنون بعضی از تصرفات بطرز تمثیل و اجمال مذکور می شود باید دانست که اهل فرنگ مزارعین قطعه ایشیه را که مخصوص از ان سکنه هندوستان اند در عمل زراعت بالکل ناواقف میدانند و می گویند که انها طرق تصرفات زمین بطرزیکه باید نمی کنند و هم آلات زرع انها کاسد و ناکاره محض است و لهذا زراعت انها بالیده و لطیف و کثیر نمی شود چه از اهم ضروریات است که قبل از زراعت زمین را عمیق بکاوند و بعد از ان کلوخها را خوب بشکنند و یکسار

زمین

شنازند و این امر از قلبه و غیره مروجه هندوستان چنانکه باید حاصل
نمی‌شود و اهل صناعت اینملک همگی یک قاعده با تفاوتی قایل از
جهت هر قسم زراعت مرعی دارند بخلاف اهل فرنگ که برای
هر زراعت طرق جداگانه تیاری زمین مقرر و معمول دارند و
همچنین طرق انداختن انبار که به هندی زبان آن را پانس گویند
انچه دراینجا مروج است آنرا نمی‌پسندند چه پانس در هندوستان
مخصوص بسرگین حیوانات با اشیای متعفنه است و هم تعیین
آن برای زراعتی بمقداری معین نیست بانداز و تخمین کیف
ما اتفق بمقدار تیسر می‌اندازند اهل فرنگ آنرا مختص سرگین
ندانند و برای هر یکی از زراعت و اشجار مقدار و چیزهای
معین تصور می‌کنند که بعضی از آن در ذکر این تماثیل بیان می‌شود
* قاعده * در طریقهٔ زراعت انگور واضح باد که زراعت انگور
در اهل فرنگ بطرق مختلفه است انفع از آن این است که
حفری پنج گز در طول و یک گز در عمق بکاوند و سرخی خشتهای
مکانات کهنه که با آهک آمیخته باشد و سنگریزه یعنی کنکر
و قراضه‌های ظروف گلی و صدف و گهونگی و استخوان تازه
جانوران و شاخهای آنها هموزن گرفته و کوفته در آن حفر
باندازند و از گل که با ریگ آمیخته باشد آن را پر کنند و در

شروع برشگال یعنی در ماه اساره یا ساون قلم انگور یعنی
ان شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش
بوارض یعنی منبت شاخها که بهندی آنرا انکهوه گویند تراشیده
با دو انکهوه دران حفر غرس کنند هرگاه آن هر دو از زیر
زمین بروید بوارض باقیه سابقه را با یکی ازین که تازه روئیده
است از قریب زمین بتراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند
و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در اخر سال دوم یعنی
بماه پهاگن دو شاخ باقی داشته مابقی را بتراشند بعد ازان
در ماه اساره سال سیوم هرگاه ازین هردو شاخ دو دو شاخ
بروید یک یک باقی داشته یک یک بتراشند و در ماه اگهن
همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند
و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را
بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ
سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم
هرگاه این هر سه شاخ بروید دو ازان یکی جانب چپ و یکی
جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه
بهادون یا کوار اندک سر این شاخها بتراشند هرگاه
درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گز

گردید بارهای آن بگیرند بمقداریکه زیاده از دو نیم اثار نباشد
چه مقرر است که از درختیکه عرض آن یک گره است زیاد
ازین مقدار بار نگیرند و گل و بارهای خورد که ازین مقدار
زاید باشد بتراشند والا قوت درخت کم می گردد پس
هرگاه که اوان بارگرفتن رسد در ماه کوار سال پنجم که ماه نومبر
باشد ازین هر دو شاخ که چپ و راست اند درخت
داشته اند هفت هفت شاخ گذاشته ما بقی بتراشند
بعد ازان در ماه ماگهه یعنی فبریوری سال ششم هرگاه این
هر هفت شاخها از دو شاخهای مذکوره نامی شوند شاخ سیوم
و هفتم از هر هفت داشته باقی را بتراشند پس همگی چهار
شاخ باقی ماند آنگاه این هر چهار شاخها را خم و پیچ داده
بصورت مارپیچ بر داشته قایم کنند و بربندند که بر سقفی که
بالای ستونها داشته اند نامی شود و ازین هر چهار شاخ که
در هفته اول ماه ستمبر یعنی بهادون اندک سرهای
آن تراشیده باشند خوشه های انگور خواهد برآمد
و چون هر خوشه بمقدار یک پاو تخمین می شود باین
حساب گل و بار داشته ما بقی بتراشند و هرگاه خوشه ها
بگیرند از ما بین شاخهای مارپیچ که از دو شاخ عریض برآمده است

یک شاخ هفتم آن و از شاخ دیگر شاخ سیوم آن گذاشته باقی را بتراشند
و از دو شاخ فار پنج بقیه همگی یک بارض گذاشته مجموع را
بتراشند که بجای آن دو شاخ جدید بر آید. همین نهج هر سال
بعد گرفتن خوشه ها عمل نموده باشند و باید دانست که هر سال
بمقدار یا دو گره تنه درخت افزایش خواهد یافت نظر بران
بمقدار دو نیم اثار خوشه زیاده کرده باشند تا آنکه از یک
درخت بمقدار سی اثار خوشه بحساب مذکوره بالا
بر آید که زیادتی ثمر موقوف بر گندگی تنه درخت
است نه بر بلندی آن و زیادتی شاخهای آن و طریقه دادن
انبار یعنی پانس در درخت انگور این ست که هرگاه خزان
شود بمقدار نیم گز یا قدری زاید اصل درخت بکاوند و ده
دوازده روز آنرا کشاده بگذارند و اصول خورد سالهای گذشته
معه برگهای آن که از خزان باقی مانده باشد بتراشند و یک نیم اثار یا
دو اثار خون بز میش در اصل درخت بدهند بعد از ان دو حصه
گل و یک حصه پشک بز میش یا گوسفند که از سه ماه
قبل از ان متعفن کرده باشند باهم آمیخته بالای آن بدهند یا دو
حصه ماهی نهایت متعفن و یک حصه ریگ و یک حصه گل در خون
بز میش تر کرده بدهند بعد دادن پانس سه چار روز

متواتر آب بدهند و بعد از آن همیشه بعد دو سه روز آب داده باشند* قاعده * در بیان حالات درختانبه باید دانست که اقسام این درخت از کیفیت و کمیت بار آن و بلحاظ ذایقه و صورت و عظم و صغر آن غیر متناهی است و بهر دو صورت یعنی یعنی بزراعت تخم و بنشانیدن قلم بوجود می آید و اهل فلاحت در ترکیب نشانیدن آن صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار است هر ذایقه که خواهند بار بهمان ذایقه بوجود آید مثلا اگر خواهند خوشبوی گلاب یا کوره یا دیگر عطریات در ثمران پیدا شود میتوانند و همچنین کیفیت شراب که سکر است در ان پیدا میتوانند شد و در ابتدای نشو و نما از برگ آن صورت و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک صورت را مثلا زرد یا سرخ یا سفید یا دراز در یک قطار نهند می توانند و همچنین در ثمر هر درختی که بشناخت برگ آن در اول نشو و نما گمان بدمزگی و ترشی غالب می باشد آن درخت را دور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر بالیده و لطیف و کلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله کم از بست و پنج یا سی دست نه نشانند و تا وقتیکه درخت کلان نشود زمین قریب اصل آنرا از کاه و درختهای صحرائی پاک

دارند و هرگاه بسال اول شکوفه بر آید بالکل آن را قطع کنند و باز دو سه سال بتدریج بعضی از شکوفه‌ها دارند و بعضی قطع کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شکوفه بر آوردن تمامی شکوفه‌ها بگذارند که بارور شود درین صورت انبه بکثرت و بالیده و خوش ذایقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل از شکوفه بر آوردن اصول درختان بکاوند و گل آنرا بر آورده از انبار یعنی پانس پر کنند و باز از گل بند سازند و تا پخته شدن اثمار هر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشانیدن قلم درخت باید دانست که از زرع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن نیست و لهذا اگر خواهند ثمری بعینه بهمان کیفیت و کمیت اصل بوجود آید بدون نشانیدن قلم عسیر است و هم از نشانیدن قلم وجود ثمر بنسبت زرع تخم بسرعت میشود و آن چند نوع است یکی ازان این است که شاخ درختی را تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و درخت شود و این نوع قلم نشانیدن از اخس انواع است و دران اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر * این است که پوست شاخی خورد باین نوع از کارد دو نیم کنند

که صدمه بر چوب نرسد و مقامی راکه از انجا پوست تراشیده اند
بزمین غرس کنند و همیشه آب داده باشند تا از انجا نشو و نما
پیدا شود بعد از ان علاقه آن شاخ از درخت جدا کنند و غرض
از تراشیدن پوست این است که چوب اندرونی غذای
که از اصل و اصل از زمین می کشد همان غذا هرگاه بر پوست
می رسد پوست از ان موافق غذای خود گرفته از ما بقی اصول
خورد پیدا می کند پس بسبب قطع سلسله زیرین آن نشو اصول
موقوف مانده عوض آن بالا نشو و نما شود * طریقه دیگر * این
است که شاخی را گرفته دو طرف آن از کارد اندک اندک
به تراشند و هر چهار طرف گرد آن مقام گل لیسیده از پارچه
بسته بالای آن از رسن و غیره محکم به بندند و بالای آن اوندکی که
بزیر آن سوراخی باریک نموده باشند پر از آب نموده باویزند
که یک یک قطره آب بر مقام پیوند بچکد هرگاه دران مقام اصل
پیدا شود از زیر تراشیده بمقامی به نشانند * نوع دیگر * پوست
شاخی را اندک دور کنند و تغاری سفالین که بهندی آنرا
ناند گویند از یک جانب تراشیده باویزند و از جانبیکه تغار را
تراشیده اند آن شاخ را داشته سرش مایل به بالا کنند و آن
تغار را از گل پر کنند و تخته چوبی بجانب تراشیده آن بندند

تاگل بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصل برآرد آهسته آهسته از زیر
بتراشند و اگر باران نبارد آب چکانیدن هم ضرور است
* نوع دیگر * که قلم و وصل یک درخت با درخت دیگر باشد این
است پوست درختی از مقامی که یک دو بارض دارد باحتیاط
تمام معه پوستی که بر بارض است اول از کاردی نشان نموده
از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند دران منظور است
هم بهمین نهج پوست معه بارض آن باحتیاط بیرون کنند و از پوست
سابق این مقام را بپوشند بنوعیکه بارض بر بارض رسد
و تفرقه و امتیاز در هر دو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
ثانی معلوم شود بعد ازان مقام پیوند را از برگ درختی یا رسن
وغیره محکم بندند بنهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
و شاخهای بالای پیوند مذکور را بالکل بتراشند و اگر شاخی بزیر آن
برآید انرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
آهسته آهسته دور کنند و هرگاه بالکل وصل یابد انرا بکشایند
* نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخیرا قلم تراش از درختی
تراشیده شاخ درخت دیگر را بهمین نهج موافق آن بتراشند
و شاخ تراشیده پیشتر برین شاخ دیگر بنهجی بنشانند
که مابین انها نشیب و فراز باقی نماند و باهم وصل شود بعد ازان

مقام وصل را با برگ درختی یا پوست آن بندش کنند * نوع دیگر *
همین قسم اینست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواه در زمین
یا در تغار گلی شاخ یکی را با دیگری بهر نهج که مستحسن نماید *
هر دو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرور است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست انرا بکاردی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند و دو سه بارض آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن بتراشند و بر درختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن بتراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مضرت
ندارد و مثل ترنج و لیمو و کوله و بتابی وغیره که همه از یکنوع اند مگر
صنف مختلف است پس وصل یکی از اینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست ان نازک و
باریک است اگر برسن وغیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه کنده و مضبوط یکی از ضماد
لیسده از ان بر بندند و طرق ساختن ضماد بسیار است اسهل
از همه سه طریقه است یکی آنکه سرگین گاو نیم آثار روغن تارپین یکپاو
موم زرد یکپاو باهم آمیخته بر آتش نرم گذاشته ضماد نمایند دیگر آنکه روغن

تا در پیین موم زرد دراله هموزن گرفته بر آتش گذارند وضماد نمایند دیگر انکه سرگین گاو کاد تراشیده یعنی ببال که آنرا اپچالی هم گویند گل چسبان که آنرا اچکنی متی گویند تا یک هفته هر روز آب پاشیده باهم امیخته باشند بعد یک هفته ضماد کنند این چند قواعد بطور تمثیل نوشته شد و برای تفصیل زیاده ازان کتابی علحده می باید که مدون شود تا جزئیات مالا یتناهی بحیطهٔ ضبط در آید

فصل دوم در بیان مجملی از کیفیات تجارت که از فروع علم اخلاق است وان عبارت از اجرای عقود بیع وشرا است تابذریعهٔ ان از خریدن به قیمت سهل و فروختن بالای آن انتفاع بردارند وکثرت انتفاع که اصل وغایت این عمل است موقوف بر کثرت خواهش مردم و نقل وتحویل اشیا از جائیکه مال تجارت بوجود می آید بجاهائیکه آنرا وجود نباشد بوده است وظاهر است که این عمل از عمده ارکان سلطنت است چه رونق وقیام سلطنت موقوف است بر کثرت مردم وکثرت مردم موقوف است برحصول اسایش بکثرت وجود اشیای محتاج الیه وفراوانی منافع واین هردو امر بدون فراوانی کاروبار تجارت صورت نه بندد وچنانکه حصول منافع منحصر بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل وتدابیر هم موجب وفور خواهش می شود چنانکه در طریقهٔ بیع من یزید که

بعرف حال در هندوستان نیلام می گویند مشاهده می شود که در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب بان می شوند و مال تجارت باین حیله بسرعت و کثرت فروخت می شود و این حیله از جبلت انسانی که حسد و غیرت است کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط منتفع گردانیدن بایعان که مالکان مال اند هم مد نظر می باشد و همچنین عرض اشیای تجارت بر عموم مردم هم با وصف عدم احتیاج و فاقت آن موجب رغبت می گردد و این امر را سکان فرنگستان بوجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاغذات اخبار است تا اینکه از تجار کلان اینقوم کمتر کسی است که مطابع بتخصیص بنابر عرض اشیای تجارت بخانه خود ها نداشته باشد و همیشه اشتهارات طبع کرده آنرا منتشر سازد و ورای آن در دکاکین و مکانات مصفا و آراسته همیشه جمله مال تجارت گشاده بترتیب های لطیف آماده و مهیا می دارند که هر کس آمده بدون طلب جمله اشیا را به بیند و فقط طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت می شود و بخلاف عکس آن چنانکه در هندوستان رواج دارد که مالهای تجارت در صندوق و بقچه ها مقفل دارند که هم احتمال

تضییع مال است و هم فروش آن موقوف بر طلب مردم و
اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و ازینمعنی
هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب
مردم را احصا نیست و از اهم ضروریات که در معاملات تجارت
است صدق قول تجار و پختگی مزاج و عدم تلون طبیعت و
صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و
وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هرچند این امور
بیشتر باشد حصول منافع زاید گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع
نقصان بیشتر رو دهد چه در صورت وقوع اعتبار در قلوب
مردم اگر مایه تجارت قلیل است یا بالکل نیست عایق حصول
منافع و اجرای کاروبار تجارت نمی تواند شد و اینمعنی بعین
عیان در بنادر کلان مشاهده شد که بعضی از تجار قوم فرنگستان.
آن قسم اند که یک حصه مایه تجارت ذاتی خود ندارند و
صرف به پیشه دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینه
می گیرند و منافع سالیانه انها از میات الوف متجاوز است چنانچه
این قسم دو سه کوتهی کلان انها که انرا بمحاوره انها هوس بفتح
اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلکته موجود است که صرف
مصارف و مواجب ملازمین انها از دو هزار روپیه ماهوار زاید

می شود و یکی از قواعد معموله اهل فرنگ در تجارت که از
نتایج اتفاق قوم است آنست که هرکسی که بنیاد تقرر کدام هوس
انداخت اول اشتهاری می دهد و مایه تجارت ان بمقداری
معین قرار داده انرا بر حصص شتی تقسیم میکند و هر حصه زاید
از هزار روپیه وکمتر از پانصد کمتر مقرر می شود پس این زر را
بطور چنده از هریک خواه بتدریج یا دفعة جمع ساخته مشغول به
تجارت میکنند و منافع انرا بعد مجرا گرفتن مصارف بر مالکان حصص
تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پروپریتر بروزن قصور خیبر نام
نهند و چندکس را از ان مالکان انتخاب کرده بنابر تقنین قوانین
اجرای کار و بار آن معین سازند که در ایام مقرره بجائی واحد
مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
میکرده باشند و حسب دستور نجیه این قوم در صورت
وقوع اختلاف در امری بطرفیکه آرای کثیره باشد بران عمل
میکنند و یکی را از همین مقننین پریسیدنت و چیرمن خوانند که سردار
باشد و رای او بمنزله رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقننین
سوای منافع حصص انها وجهی از مصارف و مواجب معین
نمی شود و یک کس را منجمله مالکان یا شخص اجنبی را ملقب
بسکرتری می کنند که بالکل انتظام جزئیات آن هوس متعلق از و

باشد و عمله ضروری همه مطیع او باشند و او را از منافع آن
مواجب هم مقرر کنند و همیشه او بر مضامین قوانین معینه عمل
میکند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب و کتاب ماهواری
یا سه ماهی یا شش ماهی هر انچه قرار یابد در نظر مقننین
میگذراند و بهدایت انها کاربند میباشد و این هوس بلقب
کمپنی که منضم بنامی دیگر باشد خواه نام سردار مجلس بان منضم
شود یا دیگری می باشد و تمامی هوس های کلان انیقوم از همین جنس
است و کمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت
دیگران مشغول په تجارت داشته باشد و درحقیقت رونق این
کار و بار بدون سلطنت مستقل و انضباط قوانین مملکت
متصور نیست و هرگاه سلطانی ذی شوکت متوجه بترویج این رکن
اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج و شیوع یابد
چنانچه درین زمانه در هندوستان هر قدر که صرف همت مدبران
سلطنت انگریزیه در این حرفه است در امری دیگر نیست اگر
مردم این ولایت بحسن تدبیر قواعد منضبطه عمل فرموده
مصروف این امور شوند انتفاع کلی بردارند یکی از طرق
ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت
هندوستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که انرا در زبان خود شان اکسپورت ویرهوس نام نهند و اهل هند
انرا کهاتا باری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هر کسی هر مال
بر جهاز بار نماید و بسمتی از اطراف فرنگستان روانه کند بقدر
معین از چهل و پنجاه روپیه سر صد تا شصت و هفتاد روپیه
قیمت نقد ان مال از ان مجلس می دهند و مال باختیار خود گرفته
روانه می سازند بعد فروخت آن حساب نموده زر عطا کرده
خود معه سود و اجرت فروش که آنرا بهندی آرهت گویند مجرا
گرفته باقی مجموع قیمت آن معه منافع بمالک می سپارند و این
خانه از طرف ایست اندیا کمپنی مقرر است و همچنین تجار
کلان این قوم هم بعمل می آرند و قیمت پیشگی زاید از مقداریکه
از کهاتا باری عطا می شود میدهند تا انیکه به بعضی هنگام نود روپیه
سر صد نرخ پیشگی معین سازند پس تصور باید نمود که اگر
کسی یکهزار روپیه مایهٔ تجارت دارد و مال ده هزار خرید بکند و بر
جهاز بار سازد نه هزار مثلا از هوس های مذکور بگیرد و یکهزار
از نزد خود شامل سازد و لامحاله مالک منافع ده هزار خواهد بود و زیاده
ازین صورت ترویج چه خواهد بود و یکی از اصلها ی که از
لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کم مایگان
انرا ملحوظ ندارند بلکه خلاف آن را روا دارند اینست که نفع

هرچند قلیل باشد مال را بانتظار نفع کثیر بذل سازند که اینمعنی هم موجب استادگی زر از نمو است و هم تقلیل قیمت موجب منافع زاید است وکثرت خریداری که از تقلیل قیمت می شود باعث انتفاع کثیر بنسبت قلت خواستگاری و احیانا فروش ان بر قیمت زاید خواهد بود وبالجمله قواعد وکلیات معاملات تجارت انچنان در کتب و دفاتر این قوم مدون شده اند و روز بروز می شوند که باندک توجه هرکس ماهر آن میتواند شد و نظر بران اکثر سکان بنگاله از قوم هنود و پارسیان بمبئی که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ماهستند می روند و معاملات خود را بهمان نهج رواج داده اند در حصول منافع سهیم و شریک اینقوم و صاحب متاع و اموال فراوان شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش انها متوحش وناواقف اند رونق کار انها بان درجه نرسیده و غنای تام حاصل نه نموده اند دراینجا صرف بنظر رغبت مردم باین پیشه مجملی ازان بقلم آورده شد تفتیش و تجسس آن و کوشش و سعی دران باب حواله بر عقول سلیم میکند و ما علینا الا البلاغ * فصل سیوم * در بیان حال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف است و هم دیگران را بدون علم و استعمال ان چاره نیست و جمله

ند

عقود و معاملات حتی که ادون امور خانه داری موقوف بران
است لهذا دانشمندان برای ان سه وضع اختیار نموده اند
یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیائی
است که تعیین ان به نهج افراز کلانی اجزای مقادیر یا تساوی آن
در حجم یا بشرکت اسمی یا از پیمایش و وزن یا غیر ذلک
گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیای ذی
اجسام که اجزای غیر متساوی دارد بوزن معین می شود و مائیات
و اشیای قصیر الاجزا کثیر المقدار هم بوزن و هم به پیمایش
معین می گردد و امثال زمین و بلندی مکانات و دیوارها
و ارتفاع جبال به پیمایش تعیین می یابد و پیمایش دو گونه است
یکی پیمایش بذراع و ان مختص باشیای قاره است مثل زمین
و ثوب و چوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکیل و آن
مختص بمائیات و اشیای قصیر الاجزا است که به پر کردن در ظرفی
معین می گردد بالجمله چون غرض از تعیین مقادیر تقسیم و تجزیه
آن باجزای متساویه است پس بهر نهج که این امر اسان و اسهل
می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بذرع یا بکیل معین می شود
و چون هر یکی از ینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است
لهذا بطرز اختصار بندی از هر جنس ان بیان کرده می شود

واگرچه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم هیئت باشد درینجا فقط از اصطلاحات اسمهای هریکی از شمار ووزن وپیمانه اطلاع داده می‌شود که همین قدر کار آمد عموم مردم است اما اعداد پس اختلاف دران فقط در الفاظ مراتب انست واین هردو نقشه مفصله حاوی جمله اسمای اعداد در زبانهای عربی، وفارسی واردو وانگریزی است مع ارقام هندی وانگریزی وعربی که بازای اسمای انها موضوع شده است پس دراول اعداد از یک تا صد ودردوم از صد تا صدهزار نوشته شد بملاحظه این جدول واضح خواهد شد که درین اعداد از شروع مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده اند مگر تابیست در ترکیب جمله زبانها الفاظ آحاد متغیر شده اند لهذا تابیست جمله اعداد نوشته شد وبعد از بیست صرف نامهای مراتب عشرات بترک آحاد مابین انها بقلم آمده وصورت ترکیب آحاد بعد از بیست اینست که با هر مرتبه از عشرات احاد را جمع نموده تلفظ می‌نمایند الا در عربی وفارسی حرف عطف مابین انها فاصل اند ودر عربی آحاد را مقدم دارند وعشرات را موخر ودر فارسی عشرات مقدم

بر آحاد کنند و در انگریزی هم عشرات را مقدم دارند مگر
حرف عطف فاصل نه آرند مثلاً در عربی واحد و عشرین و در
فارسی بست و یک و در انگریزی تونتی ون گویند تا مرتبه
میات و در هندی زیاده وسعت داده اند که تا شروع مرتبه
میات الفاظ مرکبه بالکل تغییر یافته اند پس گویا برای هر عدد
تا صد نامی جداگانه شد و بعد از میات در جمله زبانها آحاد را
بر میات مقدم کنند و حرف عطف هم فاصل نه آرند الا در عربی
یکصد و یکهزار را صرف بلفظ مایه و الف تعبیر کنند و برای
دو صد و دو هزار همین الفاظ را تثنیه کرده مایتین و الفین گویند
و از ان بعد لفظ آحاد را هم مرکب نمایند مثل دیگر زبانها چنانچه
سه صد را در عربی ثلث مایه و در فارسی سه صد و در
هندی تین سو و در انگریزی تهری هندرد و همچنین ثلثة آلاف و سه
هزار و تین هزار و تهری توزند گویند و هم در عربی در هر یک
از الفاظ موضوعه جهت ذکر و مونث فرق است و رعایت
تطابق موصوفات با صفات و بغیران در تذکیر و تانیث هم می باشد
مگر در اعداد این قضیه منعکس است یعنی اگر معدود مذکر باشد
عدد را مونث استعمال کنند و اگر معدود مونث است
عدد مذکر آرند مثلاً ثلثة رجال و ثلث نساء مستعمل است

وهمچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکر و مونث علاحده است مگر در اعداد هیچ فرق نیست عدد خواه مذکر باشد یا مونث همان یک لفظ مستعمل است بالجمله برای تسهیل فهم هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات و میات را دور اول گویند و بعد از ان هر سه سه مرتبه را دور دوم و سیوم و چهارم الی غیر النهایة وهمین دور اول را اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود می آید در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و تهوزند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود و از شروع دور سیوم در هر دور باین هر سه زبان یک لفظ هزار زیاده کرده شود پس درحقیقت اسمای اعداد در هر سه زبان عربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول و مرتبهٔ اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر در هندی دور اول مرتبه دوم را که هزار است اگر از یک برابر تا صد شمار نمایند هرگاه بصدم رسد نام ان لاکهه نهند و چون لاکهه را از یک شمار نمایند و بصدم رسد انرا کرور نامند و همچنین کرور را بمرتبه صدم ارب وارب را بمرتبه صدم کهرب و کهرب را بمرتبه صدم نیل و نیل را بمرتبه صدم پدم و پدم را بمرتبه صدم

سنگها گویند بعد از ان نامی جداگانه معین نکنند لاکن بعضی از انها
دو اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی ادبد و مها ادبد در عربی و فارسی
و انگریزی عدد چون از هزار افزون شود بتکرار ان و انضمام الفاظ
آحاد و عشرات و مئات تلفظ شود و برای تسهیل دو نقشه که دران
اعداد از شروع دور دوم بزبان فارسی و مقابل ان
اسمای هندیه تا منتهای مصطلحات انزبان در قوم هندیه است
مرقوم می گردد و عربی و انگریزی را برهمان قیاس باید کرد یعنی
هرجا بجای لفظ هزار هر قدر که باشد با لفظ الف عربی و تهوزند
انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات
و مئات بنهجی که پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد ارقام قوم
هندیه و انگریزیه پس از یک تا نه وضع شده اند بمقابله
اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را تکرار کنند که مراد
ان مرتبه بقدر ان عدد باشد مثلا درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
یکبار مراد است که ده باشد و درین صورت ۹۰ همان مرتبه
نه بار که نود شد و هر مرتبه که خالی باشد انجا صفر نویسند و صورت
صفر در هندیه تنها همین یک صورت است ۰ مگر در انگریزی
همین را بصورت بیضی نویسند و بالفعل بنظر اختصار اهل
دیوان آن را بصورت نقطه نویسند و عدد پنج را بصورت

صفر نویسند پس در هندسه های متوالیه رقم اول را احاد
دانند و رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم
احاد الوف و رقم پنجم عشرات الوف و رقم ششم میات
الوف و هفتم احاد اوف الوف و هشتم عشرات اوف الوف
و نهم میات الوف الوف و علی هذا القیاس الی غیر النهایه مثاله
۹۵۰٦۷۰۴۳۱ بحساب هندی نود و پنج کرور شش
لکهه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز
رقوم انگریزی مینویسند در رقوم سیاقی که در جداول
سطور است صورت اسمای اعداد عربیه را مختصر کرده
ایجاد نموده اند مگر غالبا ایجاد مولدین است از محاوره عرب
نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجاد
شده مگر برای احاد الوف در اخر عدد آحاد هندی منضم ساخته
باخران بصورت تشدید و فتحه علامت کنند و برای عشرات
الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا
قدری از ان دراز و در اخر عشرات که بطور چشمهٔ های هوز
نویسند انرا ترک کرده منفصل از ان همان صورت تشدیدی
و فتحهٔ علامت الوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از
نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

زر داشته اند و در اوزان اعداد منون بان می نویسند
و اجزای روپیه از آنه و پائی و اجزای من از آثار بر قوم هندیه
نویسند مگر چون اجزای روپیه از فلوس آن که دو فلوس
را یک تنگه گویند بگیرند صورت ان دیگر است که از رقوم
سیاقی اخذ کرده اند و برای آسانی جمع نمودن کسور آنه
را چهار پاره کنند و انرا پائی گویند و بعضی یکپاره را دو نیم کنند و اجزای
فلوس به دمریها کنند و نیم دمری را ادهی گویند و اجزای آن
بدامها است و این جدول حاوی هر قسم اجزای منون و روپیه
است اما در انگریزی پس هم زر و هم اجزای منون را بهمان
یک رقم نویسند و انه را دوازده پار کنند و هر پاره را پائی گویند
و اما اوزان وکیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن مقرر
شده پس انچه از اوزان در دیار ما رواج دارد و هم اوزان شرعی
است ان را در نقشه مندرج میکنم که دران تحویل یکی به یکدیگری
کرده شده و ازین سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
و بالفعل در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
سیر بوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
هم از وزن روپیه مروجه دیار ما دو رتی زیاده است و مقیاس
اوزان موافق رواج هر دیار همین سیر است و اجزای سیر که نصف

[illegible]	[illegible]		
جو	۲		
رتي	۸		
قيراط	۱۴ ۲/۵		
ماشه	۶۴		
درهم	۲۰۱ ۳/۵		
مثقال	۲۸۸		
روپیه	۷۰۴		
توله	۷۶۸		
استار	۱۲۹۶		
ده درم	۲۰۱۶		
نش	۴۰۳۲		
اوقیه	۸۰۶۴		
رطل	۲۵۹۲۰		
مد	۳۴۵۶۰		
دو صد درم	۴۰۳۲۰		
من عربي	۵۱۸۴۰		
ستیر	۶۰۵۸۴		
نصف صاع حجازي	۶۹۱۲۰	ع ن	
نصف صاع عراقي	۱۰۳۶۸۰		صاع حجاري
صاع حجازي	۱۳۸۲۴۰	۱	صاع عراقی
[illegible]			

سیر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که انرا پاو سیر
گویند و ثمن سیر که انرا آده پاو نامند و شانزدهم حصه سیر که یک
چهتانگ باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و انرا آدهی
چهتانگ نامند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیر
باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و دو نیم سیر
که ادهای سیر باشد و پنج اثار که انرا پسیری گویند و ضعف
آن که دس سیرا باشد و بست اثار که آده من یا چار پسیری
گویند و ادهون هم نامند بفتح الف و دال مخلوط با ها و چهل اثار را
یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار
هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد هندوستان رواج
دارد اما بانحا مختلف انچه مروج در بلاد لکهنو است سیوم حصه
همین اجزا و اضعاف سیر است که بهمان اسما شهرت دارد
و در تمام قصبات و قریات لکهنو همین وزن خام بنا بر وزن
خامه جات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروجه
ولایات دیگر از مقداری که در جدول نوشته شد مختلف واقع
شده بلکه در بعضی اوزان بلاد هندوستان هم باهم تفاوت است
در احصای تمامی یا اکثر ان تطویل زاید دیده بندی ازان
ابا میگردد بدانکه حبه در اوزان طبیه دو شعیره را گویند که

نه

همان جو است و جو چهار ارزه باشد که برنج است لاکن این
وزن از اجزای مثاقیل است وحبه از اجزای درهم دوازده ونیم
باشد وباقلا نیم درهم است و قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه
ودانق که بفارسی دانگ گویند از درهم دو قیراط واز مثقال
سه قیراط است ودرهم چهل وهشت حبه است ومثقال یک درهم
وسه ربع درهم است واستار چهار ونیم مثقال واوقیه
هفت ونیم مثقال ورطل دوازده اوقیه وبمثقال نود مثقال
وبدرهم یکصد وسی درهم ومن یکصد وهشتاد مثقال وبدرهم
دوصد وشصت درهم وابریق دو من است وصاع چهار من
اما اوزان هندیه مروجه بلاد دیگر سرخ که عین الدیک باشد
وبهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است ورتی متعارف
بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است ورتی
شاه جهان آباد همین گهنگچی است وماشه بنگاله هشت رتی
است وماشهٔ شاه جهان آباد هشت گهنگچی است وتانک
بقولی چهار ماشه وبقولی بست وچهار سرخ وتوله متعارف
شاه جهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه آنجا باشد ودام پنج
تانک است که بست ماشه باشد * قاعده * در تحویل دراهم
بمثقال اگر خواهند بدانند که دراهم معینه چند مثقال است نصف

دراهم و خمس انرا جمع نمایند عدد و مثاقیل خواهد بود مثلا اگر خواهند بدانند چهل درهم چند مثقال است نصف آنرا که بست است با خمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس بست و هشت عدد مثاقیل باشد و اگر تحویل مثقال بدراهم خواهند باید که سه سبع عدد مثاقیل بر کل آن افزایند که عدد دراهم باشد مثلا بر چهارده مثقال سه سبع آن که شش است افزودیم بست شد که همین عدد دراهم است و اما پیمایش اشیای قاره که بمساحت معتبر است هم هر جا باختلاف است نبذی ازان مذکور می شود بدانکه متقدمان یونان دو موی یال اسپ را که در باریکی و گندکی متوسط باشد بایکدگر چسپیده عرض یک جو معتدل قرار دهند و شش جو را بهمین نهج یک اصبع و دوازده اصبع را یکوجب و دو وجب را یک ذراع و دو ذراع را یک گز و پنج نیم ذراع را یک لتّه مقرر کرده اند و دو هزار گز را یک میل و سه میل را یک فرسخ مقرر کنند و اهل فرنگ مقدار هشت جو مذکور را یک انچه بکسر همزه و سکون نون و جیم فارسی مخلوط باها و دوازده انچه را یک فت بضم اول و سکون ثقیل ثانی و سه فت را یک گز که انرا یارد نامند بسکون سوم و چهارم و در دیار ما و اکثر بلاد هندوستان مدار مساحت

کثر اشیا بگز قطعی است که گز الهی نامند و برای پیمایش
تهانهای ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد و در بلاد
ما از گز قطعی یک ربع زیاده می باشد و آن گز الهی انچه از ان
در مساحت زمین و امثال آن مروج است به بست و چهار طسوج منقسم
میگردد که هر طسوج تقریبا دو انگشت این زمانه باشد و انچه در
پیمایش اشیای دیگر مثل اثواب و غیره مستعمل است
مثل گز خاص برای آن بشانزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
گره گویند و نه گز مربع را یک بسوانسه گویند و بست بسوانسه را
یک بسوه که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوه را یک
بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و ششصد گز باشد که سه هزار و بست
پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن ایکر انگریزی باشد پس
باین حساب ایکر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
شد و هم درین ممالک بنا بر تسهیل پیمایش زمین مقیاسی
قرار داده اند که آنرا جریب گویند و آن شصت گز دراز باشد
پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند و یک جریب بعرض
آن پیمایش بگهه تمام شود چرا از ضرب شصت در شصت
تمام سه هزار و ششصد حاصل می شود و محاسبین بنگاله
چهار دست را یک دنڈا نامند و دو هزار دنڈا را یک کوس

گویند و از گز انگریزی پیمایشش این یک کوس چهار هزار و پانصد گز رسد و آن دو میل انگریزی است و باید دانست که چنانچه در وزن خام و پخته رواج دارد بهمین نهج بگهه و اجزای آن نیز خام و پخته مروج است و آنهم در هر دیار باختلاف است در دیار ما همان سیوم حصه بگهه پخته یک بگهه خام است و سیوم حصه بسوه یک بسوه خام و سیوم حصه بسوانسه یک بسوانسه خام والله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد که از آن سمت قبله صحیح برآید طریقه اش این ست که بمقامیکه بنای مسجد منظور است نهایت هموار نموده و امتحان بسیلان آب کرده آنجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلوة بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایرهٔ دیگر وسیع تر از آن رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب و شمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کنند پس بر نقطهٔ شمال که درین دایره ثانی افتد حرف ا بنویسند و بر نقطهٔ جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط جنوب و شمال مسمی به ا ب و چون بسبب این هر دو خط دایره منقسم بچهار حصه مساوی شد پس هر حصه را از آن

به نود جزو مساوی قسمت کنند و بر هر جزو علامتی سازند که ازین
علامات مجموع دایره به سیصد و شصت جزو منقسم شد
و هر جزو را ازین اجزا درجه نام نهند و چون قسمت یک یک
جزو ازین اجزا بشصت جزو فرض کنند هر جزو انرا دقیقه گویند
و این تقسیم را محفوظ باید داشت که آینده وقت گرفتن تفاضل
بین الطولین و العرضین بکار خواهد آمد پس طول البلد و عرض
البلد مکه معظمه را شرفها الله تعالی با طول و عرض بلده که بنای
مسجد انجا منظور راست موازنه کنند اگر عرض هر واحد مساوی
و طول مکه کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
و اگر طول مکه با وصف مساوات عرضین زاید باشد پس
سمت قبله عین نقطه مغرب بود و اگر طولین مساوی باشند
و عرض مکه زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
و اگر عرض مکه با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هر یک از طول
و عرض اگر عرض بلد زاید است سمت دست چپ نقطه ج
که نقطه مشرق باشد به تفاوتی که ما بین عرضین است نقطه
بر دایره کنند و انرا نقطه ز نام نهند اگر عرض مکه زاید باشد
بجانب راست نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور نهند واین

چپ و راست برو کردن شخص که بر نقطه ج استاده
است بسمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تا محیط
دایره بسمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود انرا ح نام نهند
و این خط خط زح باشد بعد ازان به سمت دست راست نقطه ا اگر
طول بلد زاید است والا بسمت دست چپ آن که برو کردن شخص
که بر نقطه ا ایستاده است بجانب نقطه ب گرفته شود نقطه
ط بقدر تفاوت ما بین طولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست
بسمت محاذی تا محیط برند و بر نقطه که منتهی شود بران حرف
ه نویسند و این خط خط طه باشد و این مقدار تفاوتهای ما بین
طولین و عرضین از همان سیصد و شصت اجزای دایره که کرده اند
بحساب در آرند و لا محاله خط طه خط ج د و خط زح قطع کرده
بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د
حرف س نویسم و بر مقام تقاطع آن با خط زح حرف ص
نهم و چون از خط اب و خطوط ج د و زح هم تقاطع شده
است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د حرف و و بمقام تقاطع
آن با خط زح حرف ک نویسم پس ازین خطوط
متقاطعات مربعی پیدا شد وس ص ک و درین مربع از نقطه
و تا نقطه ص خطی راست کشیده از انجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم و انجا حرف لٓ رسم کنیم پس خط ولٓ
سمت حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد ساختن
منظور است انقدر خط ول دراز کنیم و آنرا خط مٓرٓعٓ نام کنیم
و هر قدر که طول مسجد ساختن منظور است بتفاوت نصف
ان مقدار بجانب شمال خط مرع خطی مساوی آن در طول
کشیم و آنرا خط فٓقٓ نام نهیم و بهمین قدر تفاوت یک خط
جانب جنوب مرع بمساوی خطین مذکورین کشیم و انرا
خط ین نام نهیم پس نقطهای فی و قن را وصال کنیم پس مربع
ف ق ن ی مربع مسجد باشد و خط مرع در وسط طولی
افتد که جای محراب و طاق مسجد باشد مثلا خواستیم که در لکهنو مسجد
بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم ان بر سه صد و شصت
جزو مساوی و بر آوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب
و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکه معظمه
شرفها الله تعالی زاید است بقدر تفاوت مابین انها که هٓکآ
یعنی پنج درجه و بست و یک دقیقه است قوسی از دایره
بجانب چپ نقطه مشرق که نقطه جٓ باشد جدا کردیم و خط
محاذی ان کشیدیم و هم چون طول بلد از طول مکه معظمه زاید
است بجانب دست راست نقطه شمال که نقطه آ باشد

بقدر تفاوت بین الطولین که مند یعنی چهل درجه و پنجاه
و چهار دقیقه است نیز قوسی از دایره جدا ساخته خط محاذی آن
کشیدیم و باقی حسب مذکوره بالا عمل کردیم و اینست صورت
آن نقشه که در صفحه علحده باید دید و باید دانست که طول
بلد درینجا بحسب رصد جدید انگریزی که از گرین وچ می گیرند
بوده است نه از جزایر خالدات که مستخرج قدما است
و نقشه که در صفحه ۲۵ مرقوم شده هم موافق استخراج انگریزی است
الحمد الله علی نعمائه والشکر علی آلائه علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
هذه الوجیزة النافعة لاکثر امور المعاش والمعاد وساعدنی لتبییض
هذه المسودة الکاملة جعله الله کاسمه مفتاحا للرشاد وانا ارجو من
العلماء الکرام والفضلاء العظام مع اعتراف قلة باعی فی العلوم
ان یصفحوا خطیئتی فی العقل ویصلحوا زلتی فی النقل کیف لا وانی
مع قطع النظر من فقدان التوغل فی هذه الفضایل الروحانیة
بعوایق الاشغال الدنیة الدنیاویة لضیق البال من ازمان طویلة
و متشتت الحال فی افکار عویلة فاین من اصبح نهارا حزینا ملیا من
هذه الدرر الثمینة وانی من بات لیلا شجینا عتیا من تلک
الیواقیت الرزینة فیا لهفا ان دهره الاوباد الفخام و سخره الذین
هم لاکمالات ارباب ولا ابالی ان سخره الجهلة الفدام و سخر

نو

عليه الذين لهم نتاج الكمال. واول ما عزمت ان اكتب رسائل
عديدة في الفارسية والتقط فيها منافع كثيرة من العلوم العربية
والانجريزية مدرجا واحدا واحدا في كل سنة وحساما ليتم فوائدها
الخواص والعوام واسميها في الفارسية برسائل بيستر وپاه
توضيحا وتخصو عام يكون كل احد منها ملقبا بالاول والثاني من حيث
الترتيب في المرا والمعاني الاكبر ما خلصني صروف الدهر من
ضروب البلايا والمحن وتطرق على طوارق الايام والشجن
وقلبتني من مكان الى مكان واطرتني من الاهالي والاوطان غير مطمئن
الجنان فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
في القلم والبنان لتتميم ما عزمت عليه من التخليص والاتقان
فقصرت همتي على لم هذا المختصر ريثما ساعدتني الفرصة في السفر
والحضر من النوايب الملمة على القلوب والابصار والحوادث
الملمة محيرة العقول والافكار والحمد لله في الاول والاخر وعلى
رسوله ابو الطيب والطاهر محمد ن المصطفى صلى الله عليه وسلم الوف
صلوات ما دام تراقب المساء والصباح وتعاقب الغدو والرواح
وعلى آله الاطهار وصحابته الاخيار ما دام تناسب الليل
والنهار بدوران
الفلك الدوار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۵	دارد	باشد
۱۳	۶	همگی	همگی
۱۳	۱۸	۲۰۰۱	۲۱۰۰
۱۳	۱۸	۲۰۰۲	۲۲۰۰
۱۴	۱	۲۰۰۳	۲۳۰۰
۱۴	۱	۲۰۰۴	۲۴۰۰
۱۴	۱۸	اسحویابین	التحویلین
۱۶	۶ درجدول)	آبار	ایار
۲۵	۴	سوران	ستوران
۳۰	۱۷	ارباب ز	ارب زیج
۴۷	۸	وریافته گهریال	وریافته بر گهریال
۵۵	۸	تیه دعای	تاپیچیات دعای
۵۸	۱۳	تار	تاریخ
۶۸	۱۲ و ۱۳)	از رساله اول تا سرو پا همه زاید است	
۹۶	۱۸	مسافران و	مسافر آن
۱۰۳	۱۸	نزو	تزویج
۱۱۴	۱۱	تیج	تاتیج
۱۲۹	۱۷	بهمن * روز)	بهمن روز ** و

همچنین در جمله اسمای روزها نقش بعد روز باید نه بعد اسما

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۳	اشتادر	اشتاد
۱۳۲	۱۴	مرگشر اول	مرگشر ا * مول
۱۳۳	۵	دهستا	دهنستا
۱۵۱	۷	سبیات	سببات
۱۵۲	۱۱	صنعتی	صفتی
۱۵۶	۲	خلاف	خلافت
۱۵۷	۱۰	جمله عرش	حمله عرش
۱۶۴	۸	چاه دگر	چاه وکر
۱۷۲	۱۶	مردیا	مردبا
۱۷۵	۱۰	باانگشتان ترک	باانگشتان تر
۱۷۸	۵	ده گز ورده گز	ده ذراع ورده ذراع
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک کر
۱۷۸	۱۸	ده گز ورده گز	ده ذراع ورده ذراع
۱۷۹	۱	دگر	وکر
۱۷۹	۳	سی دوهزار	سی ودوهزار
۱۷۹	۶	گز	کر
۱۸۰	۱۶	دستهالیش	دستهایش
۱۸۱	۲	ابیحنیفه	غیر ابی حنیفه
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکی
۱۹۰	۵	و ۵۳ و	و ۵۴
۱۹۰	۱۳	سطری	سطبری

صفحه	سطر	غلط	صحیح
	۱۷	آفتاب	غروب آفتاب
۱۹۱	۴	والی الامر	اولی الامر
۱۹۵	۱	مابین	جلوس مابین
۱۹۵	۸	وجوب	و وجوب
۱۹۵	۱۶	خلاف	خلاف سنت نیست
۱۹۷	۱۲	للمیته	للمیت
۱۹۸	۶	تکبیر	هر تکبیر
۱۹۸	۱۳	نقهه	نقه
۱۹۸	۱۵	لک	لک الحمد
۱۹۸	۱۶	لک	لک الحکم
۱۹۹	۱۳	آیته	آیة
[illegible]	۱	بینها	بیننا
[illegible]	۱۶	اختر	اخز
[illegible]	۱۵	و [illegible]	و قر [illegible]
۲۰[illegible]	۱۰	مقنعه	مقنعه
۲۰۶	۱۴	میت زیر منکب)	میت را بر بازوی چپ میت گذارند یا دست راست زیر منکب
۲۰۶	۱۵	دست راست)	دست چپ
۲۰۸	۷	تقضی علیک)	تقضی ولا یقضی علیک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۸	۹	اللهم احک	اللهم اهد لنا
۲۱۰	۱۰	نزد	و نزد
۲۱۴	۶	متصل	مشتغل
۲۱۴	۱۱	چهاردهم	سیزدهم
۲۱۵	۱۱	از قرض	از عصر
۲۱۷	۴	و وتر	و قبل وتر
۲۱۷	۸	ترویج	ترویحه
۲۱۹	۱۴	الضرورت)	آنضرورت
۲۲۱	۷	باز بخواند	پانزده بار بخواند
۲۲۱	۱۶	تسبیح خواند)	تسبیح بخواند
۲۲۱	۱۸	قبل تشهد بخواند)	قبل تشهد بخواند
۲۲۲	۱۸	دراز [illegible]	[illegible] دان از
۲۲۳	۱۲	وودر کوع	ودر رکوع
۲۲۳	۱۶	وود رکوع	ودر رکوع
۲۲۴	۵	مخوف و	مخوف
۲۲۴	۸	وخوف	وخسوف
۲۲۴	۱۷	ورکعت	و دو رکعت
۲۲۵	۱۸	ازان به بی ازان)	اذن به و بی اذن
۲۲۸	۷	مقدور	مقدر
۲۳۴	۱ و ۲	خیرة فی ما فیه	خیرة فی عافیة
۲۴۰	۱۵	تقید	تقیید
۲۴۱	۳	ماوی	حاوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۱۶	ازآنر	ازانرا
۲۴۶	۱۶	واگرباشد	واگرلاباشد
۲۴۸	۱۱	بروایه	بروایه
۲۵۱	۴	مسنون است)	مسنون نیست
۲۵۱	۱۱	گویدودر	گویدولااله الاالله ودرآخراذان هم دوبارگویددور
۲۵۳	۱	الرفیة	الرفیعة
۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه
۲۶۱	۱۵	تربیت درآنچه)	ترتیب درانچه
۲۶۱	۱۸	ضرور	وضرور
۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند
۲۶۵	۱۳	قعده	قعدهٔ اخیر
~~۲۶۶~~	~~۱۶~~	~~غیر~~	وغیر
۲۶۷	۸	محکم	محاکم
۲۶۹	۷	وجبرني	واجبرني
۲۶۹	۱۱	نشستی	نشستی
۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین
۲۷۲	۴	نرزنان	گمرزنان
۲۷۴	۱۱	اهل الشاء	اهل الثناء
۲۷۴	۱۴	برابروستها)	برابردوشها
۳۱۱	۱۸	اللذین	الذین
۳۱۲	۵	بنودیس	بنویس
۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر
۳۲۸	۴	المهتندین)	المهتدین
۳۳۲	۱۵	افطر	افطرت
۳۳۴	۱۷	وزرروزه	فصل درفرایض
			ومفسدات صوم ودرروزه
۳۴۰	۱۴	بقیه روز	بقیه روزی
۳۴۳	۱۱	ورشت	ودشب
۳۴۸	۱	آن	آنها
۳۵۲	۸	گوسفندر	گوسفند
۳۵۹	۱	بجاوه	کجاوه
۳۶۰	۹	حرایت	حریت
۳۶۵	۴	جمره وعقبه	جمرهٔ عقبه
۳۶۵	۱۷	ازین	این
۳۷۲	۱۰	سفیدگشت)	وسفیدیست
۳۸۱	۱۸	ذاالجلال	یاذاالجلال
۳۸۲	۱۶	وشرح	واشرح
۳۸۶	۸	وهرودر	وهرودرا
۳۸۷	۱۲	درمی	ورمی
۳۸۸	۳	عرفه	عرفات
۳۹۶	۱۳	کند	کنند
۳۹۹	۱۵	وورکعت	دورکعت
۴۱۱	۱۸	یک نیم گز	یک نیم گزه
۴۱۲	۲	زیاد	زیاده
۴۱۹	۱۶	مناو	منافع
۴۲۵	۱۶	سایم	سایه
۴۲۸	۱۲	تهری هندر)	تهری هندود
۴۳۰	۴	دونقشه	نقشه
۴۳۶	۱	کثر	اکثر
۴۳۶	۳	وآن گز	وگز
۴۳۸	۵	محظوظ	محفوظ

۲۲۴۲
۱ ن

~~۲۹۷۶۲~~
۲۵۹

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.